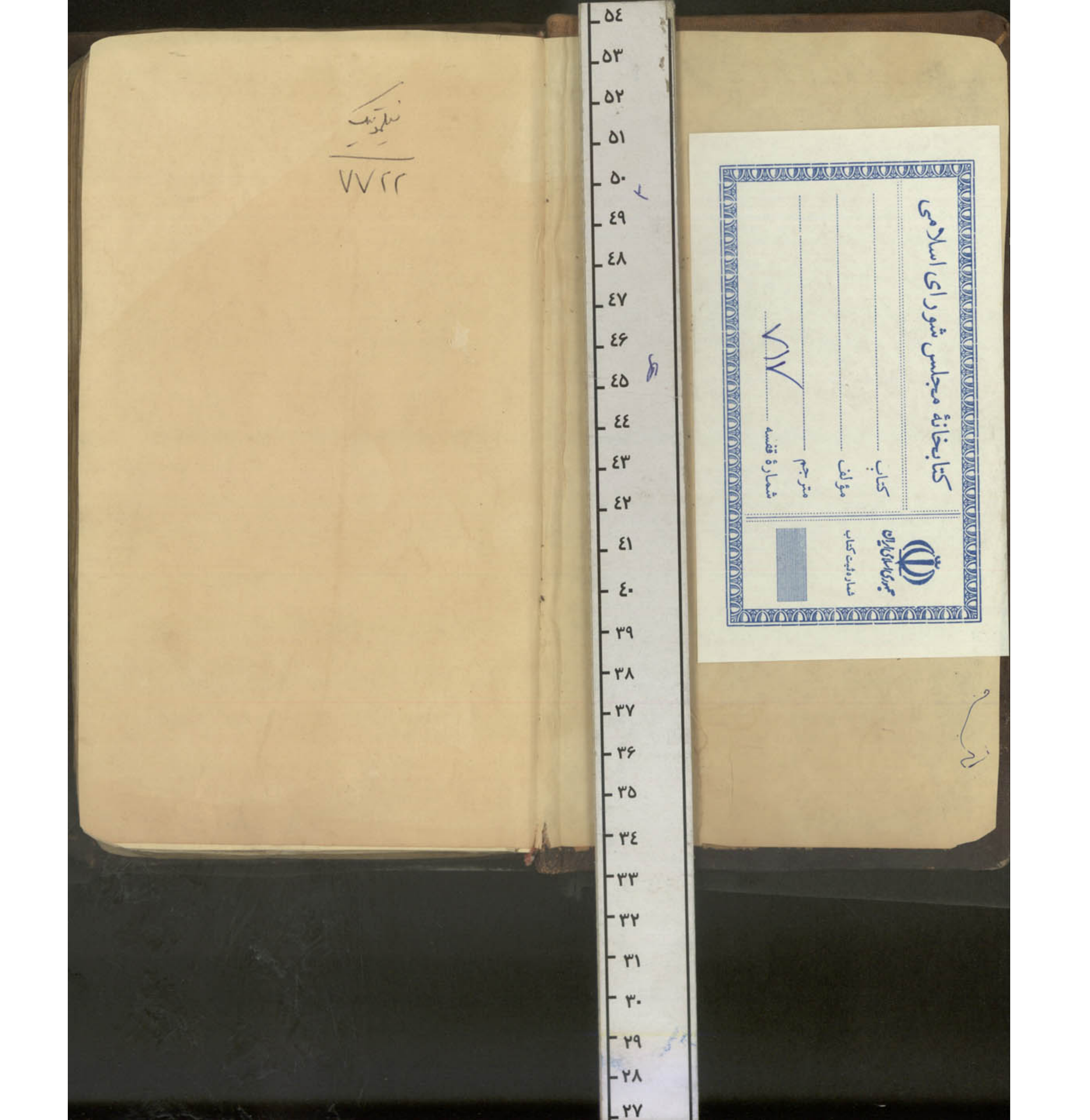
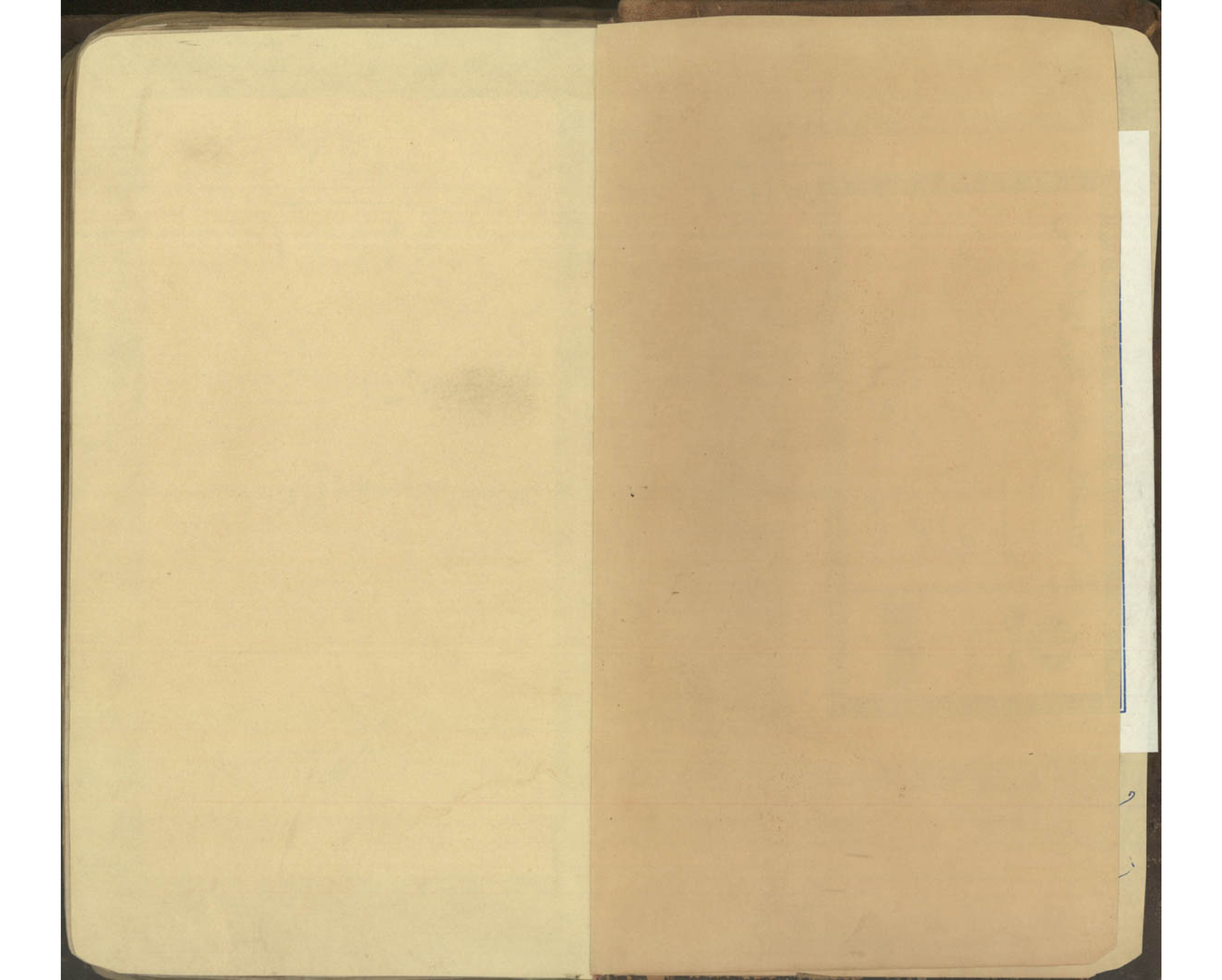

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۷۱۷
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۷۷۲۲



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۷۱۷
شماره ثبت کتاب
۷۷۲۲



از رتبه مکتوب کاتب بلندتر است یا فروتر یا مساویست اگر بلندتر است مرا قعات
گویند و اگر فروتر است رقاع و اگر مساویست مراسلات و هر یک ازین
اقسام ثلاثه منقسم میشود بخطابی و جوابی والله اعلم سلاطین بسلاطین اعلا
از سلاطین نوشته آفتاب عالمتاب دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت
باهره نور باصره شهریاری غرهٔ ناصیه کامکاری واسطه طلوع انوار امن و امان
وسیله ظهور آثار عدل و احسان معاذ اعاظم سلاطین ملاذ اکارم خواقین سلطان پناه
سلاطین مشرقین برهان خواقین خافقین دارای جمشید نو فریدون
خورشید مظفر خسرو سکندر جاه محمد همایون پادشاه از مشارق اقبال و
مطالع اجلال شارق و طالع باد و کوکب خلافت و ایالت از افق ابهت
جلالت ساطع مخلص واضح الاعتقاد که در لوازم قواعد اخلاص و مراسم معاقد
[illegible]
مودت ازان مستفاد باشد مرفوع ضمیر منیر میگرداند و دوام ایام سلطنت و
و خلود عهود خلافت و جهانداری را از درگاه مجیب الدعوات استدعا مینماید
امارت اجابت بر صحایف این دعا واضح و لایح باد ثالث محرم الحرام قضیت
کانت علی الانام از دار السلطنه هرات صینت عن تطرق الآفات
... این صحیفه اقدام نمود عنان کلام از ... مرضوب اطناب معطوف
... مهمات

در جواب طبقهٔ اعلی از سلاطین نویسند صدر الکتاب صحیفهٔ سلطنت و کامکاری و فصل الخطاب
جریدهٔ خلافت و نامداری که از منشیان بارگاه سپهر اشتباه سکندر مشتری تحریر و سرطراز
کسوت سلطنت و فرمان روایی نگین خاتم عظمت و کشورکشایی قطب فلک
سلطنت نجم آمر کز دایرهٔ خلافت علیا ناصر عباد و عامر بلاد کهف الثقلین امان
الخافقین شرف صدور یافته بود از افق عاطفت مجمع حکمت روی نمود
هر لفظی از ان چون زمان صباح متضمن طلوع آفتاب معانی هر حرفی چون نسیم سحر
متکفل هبوب راحت و کامرانی الفاظی که از ان مورد لطایف عواطف ظهور
یافته بود با لوف ادعیه و صنوف اثنیه مقابل افتاد توقع آنکه بهمین دستور سنان
حقوق مودت را جایز ندارند و بلارسال صحایف تلطف بهر منت گردانند
سابع شهر صفر ختم الخیر والظفر از قبة الاسلام بلخ حفظ الله برکاتها عن
الآفات [illegible] انتها یافت ترک اقدام بر ابرام عین ادب احترام [illegible]
جهان بنفحات عنایات پادشاهانه معطر و اکناف گیتی بلمعات انوار
انظار خسروانه مزین و منور باد در جواب طبقهٔ اوسط از سلاطین نویسند ظلال رأفت سلطنت همایون
بیمن معدلت روز افزون صاحبقران اعظم زبدهٔ سلاطین عرب و عجم قوت
بازوی مسلمانی فروغ دیدهٔ جهانبانی رابطهٔ امن بلاد و واسطهٔ امان عباد ناصب
[illegible] سلاطین رافع اعلام خلافت بر مفارق [illegible] عالمیان پاینده باد و
[illegible] بص کرد [illegible] منزلی که [illegible]

مزید
ادعیهٔ اکتساب عظمت و کامرانی مقرون دعا که نسایم اخلاصش روضهٔ جان را
طراوت بخشد و شایر که شمایم اختصاصش ازهار حدیقهٔ دل را نضارت
دهد انهای رای انور میگرداند و دوام دولت قاهره را که طراوت ریاض مملکت
بدان منوط است و نظام امور دین و مهام ملت متین به برکت آن مربوط و منضبط است حضرت
فیاض علی الاطلاق بالعشی والاشراق مستدعی میباشد کسوت حال این مقصود
بطراز اعزاز فاستجابه مطرز و معزز باد اواخر ربیع الاول کرم الله عز و جل از مشهد مقدسهٔ
رضویه علی بانیها والسلام والتحیه بصورت ارسال پذیرفت اختتام کلام بر دعای
دوام دولت و مزید حشمت اولی و انسب می شناسد رایات ظفر نگار در [illegible]
تا نفخ صور منصور و آیت جهانبانی بر صحایف ادوار و اوراق روزگار تا هنگام نشور منشور باد
در جواب طبقهٔ اوسط از سلاطین نویسند خطاب شریف و کتاب لطیف خسرو
فلک اقتدار سایهٔ عاطفت حضرت پروردگار تاج بخش عالم آرای [illegible] قلعه
کشا زیب و زین سریر سلطنت علیا مروج قواعد شریعت غرا حارس حوزهٔ اسلام حامی
بیضهٔ اسلام که این محب را بشرف آن سرافراز فرموده بودند مقرون بصفا بود و مشتمل
بر کمال محبت بجز ورود ارزانی داشت بطلوع آن آفتاب دولت که از مشرق
اقبال برآمد و بظهور آن نهال اجلال که بچمن افضال در برآمد گلزار امانی و آمال
تازه گشت و ازهار حدایق عز و جلال بیحد و اندازه گشت اضعاف مضاعفه آن
صنوف دعواتی که خواطر و افهام انام برابر ادمثل آن اقدام نموده [illegible] و ناهل
ان مثل ایام [illegible] تصور [illegible] از قلم ایراد [illegible] تحریر آن

وارسال مراد آید و انتظام قاعدهٔ خلافت و اتساع عرصهٔ سلطنت آن حضرت عزت عز
شانه التماس استدعا می نماید بر این دعا نیز دار حاملان عرش برین آمین گویند بهر
صلاح جهانیان آمین ۞ اوایل شهر ربیع الثانی ختم تبجیل الاعمال والامانی از بلدهٔ بخارا
لازال معدن الفضلاء و موطن العلماء مرسم تبلیغ یافت تا بمراید ابرام مصدع گردد
ظلال سلطنة ممدود و مؤید و بساط خلافت مبسوط و مخلد باد بسلاطین بطبقهٔ ادنی
از سلاطین نویسند اسباب عظمت و جهانداری و آثار ابهت و بختیاری جمشید ممالک آرای
خورشید روشن رای ملاذ کافهٔ انام مرکز دایرهٔ اوامر و احکام جامع آفاق آیین
سلطنت ضابط قوانین خلافت روز بروز در تزاید باد و کوکب اقبال جاودانی
و اختر جلال جهانی ساعت بساعت در ترقی و تصاعد محب صادق که پیوسته
وظایف عوارف اخلاص و لوازم مراسم اختصاص را مرعی میدارد نفحات نسیم اخلاص
و فوحات شمیم اختصاص مقرون بروایت دعوات و مشحون بمحامد تحیات
ارسال می نماید و دوام دولت روز افزون را که مصالح کلی و مناهج اصلی در ضمن
آن مندرج است از حضرت واهب العطایا مستدعی میباشد آخر جمیدی الاول افاض الله
برکاته علی اهل العلم و اهل الخیر و سمرقند حفظها الله تعالی عن الزلزل سمت ارسال
یافت زیادت اطالت موجب ملالت ضمیر منیر میشناسد اعلام سلطنت و رایات
دولت عالم آرا در اطراف خافقین مرتفع باد و خورشید عظمت بیزوال از مشرق دولت و
اقبال طالع و لامع بسلاطین در جواب طبقهٔ ادنی از سلاطین نویسند لطایف عواطف محبت
و مراسم مراحم صداقت امیر سلطان اعظم مالک رقاب امم صاعد مصاعد

ابهت عارج معارج ایالت مهر سپهر بختیاری ماه آسمان شهریاری مقرون
بلطف عبارت و مشحون بحسن استعارت ظهور یافته از مطالعهٔ آن انشراح
صدر بدرجهٔ اقصی رسید و ارتیاح روح بذروهٔ اعلی پیوسته و چون منطوق
ناطق بانتظام امور مملکت و اتساق مهام معدلت بود در وظایف حمد باری
افزود اواسط شهر شعبان کرم الله بالامن والامان از خطهٔ بغداد لازال موطن لاهل
الرشاد صورت انها پذیرفت از طریق اکثار عدول نموده بمنهج دعا متوجه
میگردد لوای دولت قاهره بطراز نصر من الله مطرز و مزین باد و درگاه
عالم پناه ملجا و ملاذ عالمیان را مقرر و معین اولاد سلاطین بسلاطین نویسند
عرضه داشت بندهٔ کمترین که حلقهٔ بندگی در گوش و غاشیهٔ عبودیت بر دوش
دارد بعد از تقدیم شرایط عبودیت و استدعای استعلای مراتب ارکان دولت
آنکه حکایتی که اصحاب تخلیط در باب فلان بمسامع علیه رسانیده اند بهتان محض
و کذب صریح است و اگر فی المثل بحکم اعتمادی که بر وفور حلم و کرم نواب
کامیاب هست خطایی واقع شده باشد بعفو و عاطفت امیدوار است عاشر
شهر محرم عمت برکاته بیمن الامم از محولات لازالت محروسة عن الآفات
صورت عرض یافت زیادت جرات حد بندگان نیست سراپردهٔ سلطنت
و سرادق عظمت بر قمهٔ کیوان و ذروهٔ فرقدان برافراشته باد ۞ اولاد امیر در [illegible]
[illegible] نویسند عرضه داشت بندهٔ کمینه که رایات بندگی در میدان
برافراشته و آیات عبودیت بر صفحهٔ دل و جان نگاشته آنکه عالی

فرمان لازم الاذعان که از دیوانخانهٔ دولت بحکم نوشته شد فرد این
بندهٔ شده بود از منظر اقبال و مطلع افضال طلوع نموده و صنوف عنایت و ذره
پروری که در ضمن آن مندرج بود با سایر بنده نوازی انضمام داده در وظایف
دعای دوام دولت افزود و بر انتظام مهام جهانبانی که فحوای آن تا بانی مسامع منتفی
با آن ناطق بود مراسم شکرگذاری بتقدیم رسانید والحمد لله حمداً دایماً خاص
شهر صفر ختم بالخیر والظفر از ولایت نسف خصت بانوار الشرف سمت عرض
پذیرفت زیادت خود را مرتبه جسارت نمیداند اشعهٔ رایات آسمان فرسا
و لمعات الویهٔ سپهر انتسا ابد الدهر لایح و لامع باد اولاد سلاطین بسلاطین
نویسند عرضه داشت بندهٔ کمینه که رایات بندگی در میدان اطاعت بر افراشته
و آیات عبودیت بر صفحهٔ دل و جان نگاشته بعد از تقبیل زمین ضراعت و استدعای
دوام ایام سلطنت و خلافت آنکه احوال فلان از اصحاب غرض الذین فی قلوبهم
مرض بنوعی نا مرضی نه بر منوال صدق واقع بمسامع علیه رسانیده اند و اکنون
با وجود آن با ذیال استشفاع اعتصام نموده و این بنده را شفیع گردانیده اگر
بنظر عفو و عاطفت منظور گردد نهایت غایت خواهد بود داول ربیع الآخر تمت
افادته و عمت افاضته از بلدهٔ قزوین لا زالت موطنه لاهل التمکین رسم عرض یافت
زیادت قدم جسارت بر بساط انبساط نمی نهد امداد فتح الهی کواشی دولت
سلطنت بنیان متصل و مقترن باد اولاد سلاطین در جواب سلاطین نویسند
عرضه داشت بندهٔ درگاه که در مناهج بندگی بنقرا کرد دولت قاهره اعتصام

و مراصد عبودیت را با قدام انقیاد پیموده بنواب کامیاب حضرت اعلی آنکه توقیع رفیع
و حکم جهان مطاع عالم مطیع از منشیان بارگاه سپهر اشتباه بسمت صدور یافته بود
نزول اقبال و حلول اجلال فرمود از مطالعهٔ آن توقیع وقیع و طغرای رفیع بر معنی
اذا رأیت ثم رأیت نعیماً و ملکاً کبیراً اطلاع یافت و انواع مراحم را که در مطاوی آن
اندراج یافته بود دید عاکف و جهلته ابد بوند مقابل ساخته بر علو درجهٔ خلافت و سمو
مرتبهٔ عدل و رافت بسجدات شکر معبودی گردانید والحمد لله حمداً لا انفصال له آخر
ربیع الاول عمت افاضته و تمت افادته از ولایت جام لا زالت مامنه
لکرام الانام صورت عرضه پذیرفت بمزید املال نمودن مناسب ندید کان
نیست کوکب خلافت و اختر ابهت از سپهر فتح و نصرت شارق و طالع باد
هم اولاد سلاطین بسلاطین نویسند عرضه داشت بندهٔ کمینه که معاقد خدمتکاری
و قواعد فرمانبرداری بمزید استحکام منتظم و مقترن ساخته بعد از تقبیل قوایم
سریر سلطنت و تقدیم شرایط عبودیت آنکه فلان بواسطهٔ کید حساد و حسد اضداد
بسهوی که نفوس بشر را از آن چاره نیست مواخذ گشته بعد عنایت حضرت
الوهیت عفو و صفح آن حضرت ملاذ و معاذی ندارد اگر بعین عاطفت ملحوظ
گردد بدیع نخواهد بود داول جمید الآخر تمت ضراته و عمت مبرکاته از ولایت
خواف حفت بمیامن الالطاف بسمت عرض یافت زیادت جرات حد
خود نمیداند رایات سلطنت و خلافت بطراز دوام مطرز باد اولاد سلاطین
در جواب سلاطین نویسند عرضه داشت بندهٔ کمترین که در موقف بندگی و عبودیت

ولوازم انکسار و اطاعت است آنکه مثال خورشید شعاع و طغرای سپهر ارتفاع که نامزد
این بنده شده بود از روزنه اقبال بر موجب امانی و آمال جمال جهان آرایی نمود
بازای مراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه روایت دعای عهود سلطنت و نظام
عقود عظمت و ابهت مرتب ساخت و چون مطاوی آن صورت انتظام
مهام و نفاذ اوامر و احکام در آیینه ادراک ارتسام یافت زبان بوظایف
حمد کشاد والحمد لله حمداً کثیراً آخر حمید الاول کرمه الله عز و جل از ولایت قهستان
حفت بالامن والامان رقم عرض پذیرفت بزواید املال نمودن خدنگ
اعلام سلطنت نو آورایات عدالت عالم آرا در اطراف خافقین مرتفع باد

اولاد ملوک به طبقه اعلی از اولاد ملوک نویسند فواید تاییدات ربانی و میامن توفیقات
سبحانی با یام دولت شاهزاده جهان مظهر انوار عدل و احسان نور دیده
سلطنت کبری چشم و چراغ دودمان خلافت عظمی گوهر درج جهانبانی اختر برج صاحب
قرانی مزین سریر سلطنت قاهره مروج قواعد شریعت باهره ناشر الویه عدالت
و ایالت باسط بساط ابهت و جلالت مقارن باد و انوار فتوحات غیبی
و آثار فیوضات لاریبی بر آیات ظفر نگار نصرت شعار متصل و متواتر
مخلص هواخواه که رایات اخلاص در فضای محبت برافراشته و آیات
اختصاص بر صحیفه مودت نگاشته دعایی که لمعات انوارش بصایر
اولی الابصار را منور دارد و ثنای که از فایحش شامات ارواح
ذوی الاقتدار را معطر سازد مبلغ میدارد و از حضرت مفتح الابواب تعالت

اسماؤه و تعاظمت نعماؤه ارتفاع معارج کامرانی و اعتلای مدارج شادمانی استدعا
مینماید والله بلطفه مجیب الدعوات طرح مباسطت اولی و انسب و بطریق ادب
اقرب مینماید آفتاب عظمت و شهریاری از افق شوکت و جهانداری تابنده و پاینده

اولاد ملوک در جواب طبقه اعلی از اولاد ملوک نویسند مظهر مواد سرور و شادمانی و مورد ورود دل آمال
و امانی که عبارت ایست از مخاطبه شاهزاده صاحب قرانی واضع قوانین بر و احسان
مظهر انوار دولت قاهره مظهر آثار ملت باهره والی امجد مشرقین حاکم اعاظم خافقین
در دریای سلطنت و خلافت دری آسمان عاطفت و رافت گوهر صدف ابهت
و شهریاری منظور نظر عنایت حضرت باری چون فیض علمی ملهم غیبی در ساعتی که بمیامن
انظار مسعود و مقرون و متصل بود از مجلس دولت وی نمود چون از انتشار آن صحیفه نامه
نسیم دوام اقبال می وزید و از طی آن کتاب گرامی شمیم استقامت احوال میدمید
وظایف حمد ربانی و روایت شکر سبحانی موظف و مرتب گشت والحمد حق
حمده ملاحظه املال نموده قواعد اختصار را التمهید میدهد کوکب جهان افروز
سلطنت از افق اقبال و دولت طالع و لامع باد

اولاد ملوک به طبقه اوسط از اولاد ملوک نویسند حریم سده سدره منزلت سپهر مرتبت شاهزاده انام اعتضاد حکام
ایام نور عین سلطنت و خلافت عین نور ابهت و عظمت خلاصه ملوک روزگار
نقاوه سلاطین نامدار گوهر درج جهانبانی اختر برج صاحب قرانی مستقر اکابر
سلطنت و جهانبانی و مهبط انوار عظمت و گیتی ستانی با محبت صادق که
روایت آثار حوادث انوار فواید مخالصت مصادقت را متکفل و معتقدات ابهت

دعایی که غبار شوایب بر اذیال اجلال این خورشید و ثنایی که رخسار نوربخش آن از
جرد دیده اولی الابصار نه بلند سمت ابلاغ میدهد و جرائد اوقات و صحایف ایات
رایت علو مراتب را بشرح سمو مناقب مزین و موشح داشته از وهاب علی الاطلاق
جل ذکره تمهید قواعد جاه و جلال و تشئید مبانی عزت و اقبال مسئلت مینماید شرف
نجاح مقارن و بسعادت اجابت مقترن باد مراسم ادب را التزام کرده بساط
انبساط را مطوی میسازد اعلام سلطنت و رایات خلافت ابدا مرتفع باد

اولاد ملوک در جواب طغرا و سطر از اولاد ملوک نویسند

صحیفه مسرت و بهجت و تذکره مودت و محبت
که از آشیان شاهزاده جمشید جاه فریدون دستگاه گوهر دریای سلطنت و خلافت
اختر اسمان عاطفت و رافت سلطان عادل عالی خاقان کامل والی حامی حوزه
دین و ملت قامع قواعد ظلم و بدعت نامزد این هواخواه شده بود چون افتاب
از مشرق جمال برآمد در احسن زمان و ایمن اوان نزول اکرام و احسان ارزانی
داشت عقود معانی که در سلک این الفاظ و عبارات منتظم و مرقوم
معانی که در طی این کلمات تامات مندرج و مرتسم بود رسوم دلشس مراسم اعزاز
و تکریم و مواجب اجلال و تعظیم بتقدیم رسانیده و بر دوام اقبال و حصول امال
که از مضمون این صحیفه جلیل استفاد نموده مستدعی مراسم حمد و لوازم شکر
گشت زیادت اکثار سبب ملال خاطر عاطر میداند ایات کشورکشی و اثار
فرمانروایی بر اوراق جرائد روزگار منشور و مخلد باد

اولاد ملوک بطغرا نویسند

سایه رافت و عاطفت شاهزاده سلیمان سریر صف ... مظهر

6

انوار سلطنت باهره آثار ملت ظاهره واضع میزان عدل و انصاف قامع بنیان
میل و اعتساف بر مفارق کافه انام الی یوم القیام پاینده باد محب صادق
آنکه جز دولت نمیجوید و آنکه جز مدحت نمیگوید دعای که از ورود آن
ارباب قلوب را انشراح افزاید و ثنایی که از صدور آن اصحاب غیوب را ارتیاح
روی نماید صورت ارسال میدهد و از لطف نامتناهی حضرت الهی استدعا مینماید
که خطه بخط آثار سلطنت و انوار عظمت بر صفحات ایام دولت ظاهر و باهر
گردد دعا از من و از خداوند اجابت ابرام ارخد گذرانیدن علامت
بی ادبی است اقطار جهان بنفایح عنایات خسروانه و روایح حمایات شهنشاهی
پادشاهانه مطیب و معطر باد

اولاد ملوک در جواب طغرا اولاد ملوک نویسند

لطف تفقد و نوازش
که از شاهزاده خورشید شوکت ناهید بهجت خلاصه ابنای خواقین زبده
اولاد ملوک و سلاطین حافظ اقطار زمین ناصر انصار دین نامزد این
محب صادق گشته بود بر مثال نسیم بهاری عطرآمیز و بر منوال نافه تتاری
دلاویز رسید منظومات این مخاطبه روح پرور مانند جمال دلبران طرب
افزای و منشورات این مکاتبه روح گستر چون حال عاشقان انگشت
نمای با قدوم اکرام آن وسیله افتخار و ذریعه احترام را استقبال و تلقی نمود
و چون صورت استقامت احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال از صفحه
این صحیفه ظاهر و باهر بانواع شکرگذاری و اصناف حمد و سپاسداری
اقدام نمود اطناب موجب شامت و ابرام مستلزم غرامت است

برمفارق ساکنان ربع مسکون مبسوط و ممدود باد سایر ملوک و اولاد
ملوک نویسند عرضداشت بندهٔ کمترین که در موقف خاکبوسی و ضراعت ملازم
لوازم انکسار و اطاعت است بعد از تقدیم روایت عبودیت و استدعای
دوام عهود سلطنت آنکه بکرات و مرات عزیمت اتصال بدولت ملازمت
و استظلال بظلال غایت عاطفت مصمم گردانیده اما تراحم امواج حوادث
و تراکم افواج وقایع این آرزو را در کام جان می شکند و دل بکور راه وصول
بان مطلوب محروم و مهجور میگرداند من درین تقصیر معذورم که دور روزگار
از سر کوی تو دورم میکند بی اختیار زیادت ازین جرات حد خود نمیداند
آیات کشورگشایی و آثار فرمانروایی بر اوراق جراید روزگار مرقوم باد
سایر ملوک و اولاد ملوک نویسند عرضداشت بندهٔ دولتخواه که منطقهٔ حق گذاری
بر میان اطاعت و خدمتکاری بسته و ورود مثال عالیه را از روی فرمان
برداری بر شارع انتظار نشسته بنواب کامیاب حضرت اعلی آنکه طغرای عالم آرای
و توقیع کشورگشای چون مهر که از مطلع اقبال برآید در اشرف ساعات
و الطف اوقات حلول اجلال فرمود چون فحوای آن طغرای غرا مخبر از ظهور
آثار کامکاری و سطوع انوار نامداری بود سپاسداری حضرت باری
بتقدیم نمود بسط بساط انبساط ترک ادب میداند آفتاب سلطنت و جلال از
سمت حشمت و زوال در ضبط و حمایت حضرت ذوالجلال باد هم سایر ملوک و ا...
عرضداشت بنده دولتخواه که روی نیاز بر زمین حق گذاری

...بر نهاده و بقدم اخلاص در موقف خدمتکاری استاده بعد از تقدیم مراسم عبودیت
و وظایف ضراعت و استکانت آنکه هرچند بواسطه حوادث روزگار و انقلاب
...ارزنده و ادوار از عتبه عالیه بسمت حرمان موسوم شده اما در طی مناجات
سحرگاهی از حضرت الهی استدعا مینماید که لحظه بلحظه آثار سلطنت تازه و انوار عظمت
...اندازه بر صفحات ایام دولت خجسته فرجام ظاهر و باهر گردد و این دعا
...امید دارم که گردد مستجاب زیاده جسارت رتبهٔ خود نمیداند اسباب عظمت
آثار ابهت روز بروز در تزاید باد سایر در جواب ملوک و اولاد ملوک نویسند
عرضداشت بندهٔ کمینه که صحیفهٔ دل را برقوم دعای خلود دوام عهود سلطنت
مرقوم دارد آنکه منشور وافر السرور و توقیع ظاهر النور که نامزد این بنده گشته
از مطلع مراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه طلوع نمود و از ورود آن
طغرای عالم آرای عالیه حصول مرادات و مفاتیح کنوز سعادات بکف آرزو
و قبضهٔ امید درآمد بهر حرفی از حروف آن عالی خطاب و بهر کلمهٔ از کلمات آن
همایون کتاب هزار دعا و ثنا عرض میکند و همگی همت متوجه آن میدارد
که در زمرهٔ ... در سلک بندگان عتبهٔ دولت منتظم گردد شعر افلاک باد
قدر ترا زیر حکم ابلق ایام باد حکم ترا زیر ران در همه حالت ظفر باد
...ن و رفیق در همه کارت خدا باد نصیر و معین هم سایر ملوک و اولاد ملوک نویسند
عرضداشت بنده کمینه که بر جادهٔ عبودیت و شارع ضراعت پاسخ
ثابت قدم است آنکه چون ... شکر ...

و تحرک دواعی کرم است لاجرم بعنایتهای تازه و نوازشهای بی
کران نسبت باین حقیر بظهور رسد و روایت سپاس داری و وظایف حق‌گزاری
بتقدیم میرساند و از حضرت عزت تقدست ذاته و تنزهت صفا[ته]
مسألت می‌نماید که سایر معمورهٔ اسلام در حوزهٔ تسخیر و قبضهٔ اقتدار [illegible]
پذیرد و هو ولی الاجابة و منه المنة فی الاستجابة بر زوایای املا[ک]
رتبهٔ بندگان نیست که بر خلافت و دبدبهٔ ابهت ازین سپهر فتح و [illegible]
شارق و طالع باد بحق رب العباد سایر در جواب ملوک و [illegible]
عرضه داشت بندهٔ دعاگوی که رایت بندگی در میدان اخلاص بر[افراشته]
و آیات عبودیت بر صفحهٔ دل نگاشته اگر توقیع جهان‌مطاع عالم‌مطیع که [illegible]
این کمینه رسیده بود که روضة عیونها جاریة و جنة قطوفها دانیة نزول
اجلال فرمود قدوم آن مفاوضهٔ اعلی و مقدم آن مخاطبهٔ معلی ابتدا [illegible]
مقبل و ملثوم ساخت و چون منطوق آن مثال همایون ناطق بانتظا[م]
امور مملکت و اتساق مهام معدلت بود در وظایف حمدباری [illegible]
زیادات شرط ادب بتقدیم رسانید تا صبح نوعروس زمرد حجا[ب]
هر روز جلوه از تتق خاوران دهد باد اعروس بخت شرا [illegible]
هر عنتش (?) بروی تماشای جهان دهاد خواتین ملوک بصحیفهٔ اعلی از خواتین [illegible]
و مسند معلای حضرت ملکهٔ عظمی اکشف لمعات دولت کبری [illegible]
[illegible]

نقاوهٔ ملکات عالم خلاصهٔ بنات حوا و آدم زبدهٔ حجلهٔ سلطنت و شهریاری زبیده
حجرهٔ مکرمت و بختیاری ابدا سریر سلطنت و مسند کامکاری عظمت با دو خلاصه
[illegible] که در مقام اخلاص مقیم و بر جادهٔ هواداری مستقیم است [illegible] بر قوم
ملت انخلال سطور آن با هر دو حروف محبت از مطاوی آن [illegible] ظاهر باشد
سمت ابلاغ میدهد و نقوش اسناد عادوام جاه و جلال و خلود عزت و اقبال آن [illegible]
نیاز بر صفحات روزگار می‌نگارد و شرف اجابت و وقوع استجابت مشرف
باد مترصد و مترقب است که بتواتر مخاطبات و ترادف مراسلات بنای
مودت را موکد سازند بر زوایا ابنیهٔ دائمی نماید دیده مشعل‌داران شبستان
سپهر روشن از شعشعهٔ شمع شبستان تو باد خواتین ملوک در جواب طبقه اعلی [illegible]
خواتین ملوک نویسند صبا همدم بوی جانان رسید بدلخستگان از دمش جان رسید
کتاب نامی و خطاب حضرت ملکهٔ سلطنت پناه عفت دستگاه بانوی عرصهٔ جهان
بلقیس تختگاه عطف و احسان نقاوهٔ اکارم سلاطین نتیجهٔ اعاظم خواقین مهر
سپهر عصمت و ایالت ماه آسمان عفت و جلالت بارقهٔ لوامع دولت ابد[یه]
[ب]ارق سلطنت سرمدیه پرتوان نخستین چون چشمهٔ زندگانی دلاویز چون [illegible]
کامرانی در بهترین آنی و خوشترین زمانی بظهور پیوست بازاء هر حرفی از آن
لطایف محبت و وداد و روابط مودت و اتحاد بموقف تبلیغ میرساند
مترصد می‌باشد که بهمین دستور پیوسته نهال مودت را که در چمن [illegible]
ارتفاع مکاتبات شاداب دارند تا طراوت اوراق اتفاق برقرار [illegible]

املاء نموده قواعد اختصار را تمهید میدهد ؛ سایه چتر تو خورشید رای روشنت
بر جهان پاینده و تابنده باد جاودان **خواتین ملوک بطبقه اوسط از خواتین
ملوک نویسند** سایه چتر عرش سای حضرت ملکه جهان بانوی ممالک ایران
و توران نتیجه مقدمات سعادت مقدمه نتایج کمالات نادره اعصار
خلاصه دهور و ادوار بانیه مبانی مجد و احسان جامعه اعاظم عهد و اکارم زمان بر جمیع
طوایف عالم و ملاذ اکابر اولاد آدم با محبه صادقه که آثار صدق و صفا از صفحه
عقیدتش ظاهر و انوار مهر و وفا از جبهه ارادتش لامع و باهر است بر اهدای
تحیتی که از روایح فوایح صدورش مشام دلها معطر و از لوامع طوالع ورودش
دیده جانها منور گردد مداومت مینماید و از حضرت واهب بخشنده سعادت
دو جهانی و برآرنده مرادات جاودانی است مزید جاه و حشمت و دوام عصمت
و عظمت میطلبد بشرف اجابت مشرف و بعز استجابت معزز باد منتظر نظرات روح
پرور و اشارات روح گستر می باشد زیادت املال نرفت همیشه باد در تایید
کردگار ؛ سپهر بنده و اختر غلام و زهره ندیم **خواتین ملوک در جواب طبقه
اوسط از خواتین ملوک نویسند** بحمد الله که آن یار گرامی ؛ مرا از نامه خود ساخت بانک
ملاطفه مرغوبه و مفاوضه مطلوبه حضرت ملکه عظمی مظهر آثار ایالت کبری طراز کسوت
دین و دولت فروغ دیده ملک و ملت بلقیس زمان زبیده عهد و اوان سرو بوستان
عصمت و شهریاری ماه آسمان عفت و بختیاری چون طلعت مشتری دلگشای
و چون چهره ناهید طرب افزای ؛ آمده گرد غم از سینه بی کینه برفت ؛ و نسیم

٩

کلماتش گل اقبال شکفت ؛ و ورود تشریف او وظایف اجلال و اکرام و رواتب
اعزاز و احترام مرتب داشته بلب ادب مقبل ساخت و چون منطوق آن مخزن
اسرار و مطلع انوار از اتساق امور دولت و اطراد رسوم رفعت مخبر و منبی بود
مراسم حمد و لوازم شکر بتقدیم رسانیده زیادت مصدع نشد ؛ با دامن صبح اثر
اقتران چرخ ؛ چتر سپهر پیکر خورشید سای تو **خواتین ملوک بطبقه ادنی از خواتین
ملوک نویسند** اشعه رایات آسمان فرسای حضرت ملکه عرب بنات و مالکه عفت انتما
دیباجه نظم امور عالمیان سرمایه امن و امان منظوره انظار عواطف نامتناهی مخصوصه
آثار مواهب ابدیه در میان طوایف عالمیان تا منقرض زمان تمهید و تحکیم و تخلید باد
خواه که طبقات افلاک می داد و اتحاد در کواکب ثواقب اخلاص و اعتقاد مرتین
دارد دعوات موفوره و تحیات نامحصوره مستفاد از مواد اعتقاد و مستخرج
از صاد و داد و اتحاد مبلغ میدارد و همواره از حضرت بی علت عظمت جل ذکره
دوام ایام کامکاری و انتظام مهام نامداری مستدعی می باشد بعز استجابت
مقرون ملتمس آنکه از کیفیت احوال فرخ اخبار ارزانی فرمایند تا مواد مسرت ازدیاد
پذیرد زیادت اطناب نمود رفعت قصر معالیت چنان باد که رخ ؛ تواند
که بر وی سایه کند عز همای ؛ **خواتین ملوک در جواب طبقه ادنی از خواتین ملوک نویسند**
لطیفه که مرقوم قلم حضرت ملکه روزگار نادره اعصار و ادوار زبیده حجره بختیاری
زبیده حجله شهریار بانوی زمان بلقیس عهد و اوان بود از روزنه افق امید دمید

اقبال طلوع فرموده مورد آن کتاب کریم و خطاب عظیم دقیقه از دقایق تکریم و وظیفه
از وظایف تعظیم نامرعی نگذاشت و بر دوام اقبال و حصول آمال که از مضمون آن
صحیفهٔ جلال و نامهٔ لازم الاجلال استفاده نموده مراسم حمد و لوازم شکر باقامت
رسانید زیادت ایام سحاب رفعت سریر عصمت بیامن ذات مکرمت سمات
آراسته باد سایر بخواتین ملوک نویسند عرضه داشت بنده کمترین که رایات
دولتخواهی در ساحت خدمتکاری برافراشته و آیات هواخواهی بر صحیفهٔ خلوص
نیت نگاشته بنواب حضرت علیا خلد ملکها انکه چون خان معلوم شد که زمرهٔ
اعراض انجاذه قویم انصاف انحراف و اعراض نموده بخلاف راستی حکایتی که
هرگز نبوده و کس نشنوده بموقف عرض رسانیده اند و خاطر مبارک را بیموجبی
ازین کمینه متغیر گردانیده حقا که هرگز انامل فکرت رقم این حال بر صفحهٔ خیال
این حقیر نکشیده و مثل این صورت هرگز بخاطر فاتر نرسیده و بدین معنی
گواه من ضمیر پاک دولت زیادت خود را مرتبهٔ جسارت نمیداند سرا
پردهٔ سلطنت و عصمت و سرادق عظمت و عفت تا منقرض زمان برافراشته باد
سایر در جواب خواتین ملوک نویسند عرضه داشت بنده دولتخواه بنواب حضرت
علیا خلدت ایام سلطنتها انکه لمعات اشعهٔ آفتاب عالیجناب معتکفات
عتبهٔ سپهر ارتفاع که از مطلع التفات و ذره پروری طلوع یافته بود بر صفحات
حالات این حقیر تافت و چون فحوای آن طغرای فخر افزای ظهور آثار
کامگاری و سنوح انوار نامداری بود سپاس حضرت باری را التزام نموده نواید

اجلال نمودن منت بندگان نیست امداد فتح الهی کوشش عتبهٔ عصمت پناهی
متصل و مقرون باد هم سایر خواتین ملوک نویسند عرضه داشت بندهٔ دعاگوی
بعد از تقدیم دعای خلود ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت و عصمت آنکه حکم شده
بود که کیفیت حالات اینجد و در عرضه داشت نماید بندر فوم عرض میرساند که بحمد الله
والمنه که اشجار معدلت از امطار سحاب احسان و افاضت طراوت یافته و نهال
گلزار نصفت از قطرات باران مکرمت نضارت پذیرفته سکنهٔ این ولایت در مهاد
امن و امان و متوطنان این دیار در ظلال عدل و احسان با آسایش میگذرانند
زیادت جرأت نمودن ترک ادب است سریر عصمت متکای عظمت بجنود و تری
الملائکة من حول العرش محاط و محفوظ باد سایر در جواب خواتین ملوک نویسند
عرضه داشت بندهٔ کمترین بعد از تقدیم رسوم خدمتکاری و وظایف دعاگویی
و فرمان برداری انکه منشور امتثال اللازم الامتثال ع تابنده چون زهره و درخشنده
چو ماه در اشرف اوقات و ایمن ساعات نزول اجلال فرموده و بر علو
درجهٔ سلطنت و سمو مرتبهٔ عظمت و عصمت که مضمون خطاب همایون از ان منبئ بود
سجدات شکر بجا آورد و الحمد لله حمدا لا انتهاء لها جرأت بسر حد اجلال رسانیدن
شرط ادب نیست سایهٔ مرحمت عنایت حضرت ملک اعلی بر مفارق انام
مخلد و مستدام باد هم سایر خواتین ملوک نویسند عرضه داشت بندهٔ دولتخواه
بعد از شرایط فرمان برداری و وظایف عبودیت و خدمتکاری آنکه یمن دولت

وبرکت عاطفت علا زمان شده سبز از روایح ریاحین فراغت و رفاهیت
خواطر دعا گویان معطر است و از لوامع ثواقب شادکامی و مسرت ضمایر برد ایا منور
بوستان دولت از سرچشمهٔ شریعت سیراب شده و شجرهٔ طیبهٔ ملت ثمرهٔ سعادت
واقبال بارور گشته سلوک سبیل مباسطت را ادب نمیداند هودج عظمت
حضرت عصمت پناهی بجنود همت ماثر نصرت الهی محفوف باد

بسایر درجواب خواتین ملوک نویسند

عرضداشت بندهٔ دعاگوی بعد از تقدیم وظایف عبودیت
و دعاگوی خلود اسباب عصمت و عظمت آنکه طغرای عالم آرای و توقیع کشورگشای
چون مهر که از مطلع اقبال برآید در ایمن زمان و الطف احیان شرف نزول فرمود
و چون منطوق آن مثال همایون ناطق بانتظام امور سلطنت و اتساق مهام عظمت و عصمت
بود در وظایف حمد باری افزود والحمد لله حمدا لا انفصال ابد لهم از حد گذرانیدن علامت
بی ادبی ست آفتاب عصمت و اجلال از سمت و حشمت و زوال الی ابد الدهر محفوظ باد

امرا طبقهٔ اعلی از امرا نویسند

سدهٔ معلا امیر اکرم اعظم قدوهٔ امرای عرب و عجم
یمین دولت قاهره امین سلطنت باهره ملاذ صنادید زمان مرجع امرای عهد و اوان
قطب فلک ابهت و جلال محیط مرکز سطوت و اقبال صاحبقران عهد نامداری و عظیم
الشان عصر کامکاری مقصد اعاظم جهان ملجأ اکارم زمان باد مخلص هواخواه
که وظایف عبودیت اخلاص و لوازم مراسم اختصاص مرعی میدارد تحفهٔ دعای که سحرگاه
از منظرهٔ و ما النصر الا من عند الله جلوه نماید نثار مجلس اشرف میگرداند و استحکام مبانی
امارت و انتظام معاقد ایالت را از حضرت حق سبحانه و تعالی استدعا مینماید بصلاح و نجاح

ونجاح

ونجاح استجابت مقرون باد علیات البتایع بلقای مبارک که غرهٔ صباح
مطالب و تتمهٔ و شاح مقاصد ما رب ست از مدارج عبارات و معارج استعارات
تجاوز نموده گر بصد نامه نویسیم صفت مشتاقی ماند از شوق تو صد سال حکایت
باقی زیادت اطالت مع جبلی ضمیر منیر شناسا نهال دولت در چمن امارت
ابد الدهر نامی باد و تشریف اوقات ایالت پناهی مستوجب مسرت و شادکامی

امرا در جواب طبقهٔ اعلی از امرا نویسند

بنام نهی نامه نامزد شده زعالیجناب
امارت پناهی مکتوب نامهٔ منشور لطفی که باشم تشریف آن قیامت پناهی مبشر طلوع
صبح امانی و مبشر حصول فیض جاودانی اعنی مشرفهٔ عالیهٔ امیر اعظم نامدار مقرب
خواقین کامکار صاحب سریر امارت کبری ناصب لوای ایالت عظمی نگین
اقطار ممالک حافظ اطراف مسالک داور شاه نشان ولاور مضمار عدل و احسان
کامکار کامیاب مالک رقاب کفصل انشا جنان و کوصل الاحباب
یمنا پرتو حسن التفات انداخت دل از آن پرتو منور ساخت مورد آن
وارد غیبی و آن موفد وافد عیشی لا ریب را از روی صدق نیت و خلوص طویت
بقدم اعتقاد و ارادت استقبال نمود عشاق هر کجا رقم کلک آن نگار
یابند بروی از مژه گوهرفشان گیرند هر یک گرفته حرفی از آنجا بیادگار تعویذ
جان و حرز دل ناتوان کنند اضعاف آن الطاف مراسم دعوات و روایت
تحیات مرتب میدارد و خدمات را متصدی میباشد تا در کفایت این
بقدر میسور مقدور سعی نموده امارات عقیدت و تحقیق اظهار سازد و زیادت اطناب

نمود و مثال آمال و امانی بتوقیع سعادت جاودانی موشح باد و ریاض دولت
کامرانی برشحات کرامت دو جهانی مرشح امرا بطبقه اوسط از امرا نویسند
امداد ارتقا و ارتفاع بی شائبه انصرام و انقطاع بروزگار دولت امرا عظم
اعدل اکرم مقتدای اعاظم امم جلیس اکارم سلاطین مقرب حضرات ملوک
و خواقین حاوی معالم عدل و انصاف ماحی مراسم بغی و اعتساف مظهر انوار
نامداری مصدر آثار بختیاری متوالی و متواتر باد و دست تصرف حوادث
از عتبه علیین کل الوجوه قاصر و محجوب واضح الاعتقاد که همیشه در تاکید مبانی مودت
و تمهید قواعد محبت میکوشند تحیات فایضة البرکات و مدحات ظاهر اللمعات
بسته بسینه مرفوع میگردانند و استمرار قواعد امارت و ایالت از حضرت الهی
که فیاض فیوض نامتناهی است میطلبد علامات اجابت و امارات استجابت
بر صفحات ایام مشهود باد آرزومندی بمشاهده طلعت حیات بخش که از حسنات
اوقات و سعادات آنات تواند بود باعلی مدارج و اقصی معارج پیوسته
بشرح شوق نوطی شد تمام نامه عمر * هنوز نامه شوقت بسر نرسید بتمامی تمنای
خلوص و خصوص نشست که برقرار که سلسله مراسلت گسسته شروع در شرح
سوانح مهمات و اخبار از کماهی حالات لازم و انند زیادت مصدع
نمیشود ظلال جلال و اقبال ابدا مبسوط باد و انجام مهام کافه انام بمیامن
عنایت شامله منوط و مربوط امرا در جواب طبقه اوسط از امرا نویسند
رسید قاصد و آورد نامه از دوست * که گشت دیده منور ز صورت رقمش

چه عذر

چه عذر خواهی قاصد کنم مگر گویم * هزار جان گرامی فدای هر قدمش * روایح
الطاف دوست پروری و فوایح اعطاف مرحمت گستری اعنی مفاوضه امیر
اعدل اعظم اعتضاد دولا دام صاعد ذروه معالی و مناقب عارج رتبه مفاخر
و مناصب مظهر الطاف الهی منظور اعطاف پادشاهی وارث مناصب ایالت
ناصب الویه جلالته چون لقای امانی موجب کامرانی و چون نقد زندگانی سرمایه
شادمانی * رسید و دیده ام از نور تمنیر منور شد * مشام جان من از طیبت
آن معطر شد * موقع کریم و مورد تشریف آن صحیفه جلال و جریده قبول و اقبال
باقدام اکرام تلقی نمود اضعاف آن تفقد و اعزاز روایت عجز و نیاز مرتب
میدارد و علی الدوام بالتفات خاطر فیض بخش سعادت آثار مستظهر و امیدوار
وار میباشد بمزید ابرام مشوش نمیکرد ظلال معدلت ممدود و مؤید
و بساط مکرمت مبسوط و مخلد باد امرا بطبقه ادنی از امرا نویسند
ایالت معالی و مناقب و امارت مکارم و مناصب ای کامکاری رفیع مقدار
دیباچه قوانین امارت فهرست افانین ایالت ملحوظ نظر عنایت ربانی
مخصوص عواطف عوارف سبحانی برکافه انام واضح باد و انوار جاه
و جلالش از افق عنایت حضرت ذی الجلال لامع و لایح محب صادق
که از جاده محبت و شارع مودت انحراف ندارد و دعای که نهال آمالش
بر جویبار اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشو و نما یافته باشد مبلغ مدد
و امیدوارم باشد که شعلات اشواق که سراپای وجود از و در عین احتراق است

برلال وصال منطفی گردد بیت رسد القصه بپایان شب تاریک فراق ، صبح امید زمهر
کوشش دمیدن گرد ، بعده احوال این دیار موجب شکر حضرت آفریدگار است
واز هیچ ممر صورتی که سبب انقباض ضمیر تواند بود واقع نیست الحمد لله علی نعمائه اگر
برشحات سحابات این کتاب متعطش بوادی رجا را سیراب گرداند
ازان طرف نشو و قطره ز دریا کم ، وزینطرف برسد قطره بدریایی ، زیادت اجلال
نیرو دستهٔ رفیع که مهبط عنایات لایزالی ومطرح اشعهٔ حمایت ذی الجلالی است
مصرع تا هست جهان مرجع اشراف جهان باد ، ایراد جواب طبقهٔ ادنی
از امرا نوشته اند قاصد رسید و دوش بمن داد نامهٔ ، پر نور تر ز مشعل خورشید و شمع ماه ،
نامه نکو نگیش که ز دیوان مکرمت ، منشور دولت آمد و طغرای عز و جاه ،
مظهر مواد سرور و شادمانی و مورد ورود آمال و امانی یعنی مخاطبهٔ جناب دولتمآب
امارت دثار سپهر مکنت و اقتدار نسق مناظم مهام مرتب مصالح انام
جعل الله الالسنة جاریة بثنائه والافئدة معلقة بذکره وولائه چون فیض
ملهم غیبی و سروش لاریبی در اشرف ساعات و اکرم اوقات از جهت دولت
روی نمود و چون فحوای آن مخاطبه مخبر از تمهید قواعد حصول مرادات و مبنی
از تکمیل اسباب سعادات بود صحیفهٔ حال بارقام شکر ایزد متعال مرقوم گشت
زیادت اطناب سرور و کوکب امارت و ایالت از افق ابهت و جلالت
ساطع و لامع باد ایضا بطبقهٔ اعلی از امرا نوشته اند عتبهٔ خدام ذوی الاحترام امرای جهان
پناه معدلت دستگاه مؤکد مبانی ایالت بختیاری مشید قواعد امارت و کامگاری

یمین

۱۴

یمین دولت قاهره امین سلطنت باهره ناصب اعلام جلالت رافع رایات
نصفت و عدالت دارا و اکمل و الی افضل مورد ورود دعوات طیبات و مقصد
وفود دعوات سبحانی باد خادم کمینه و چاکر دیرینه بیت آنکه تا در دو جهان
نام و نشانش باشند ، طوق اخلاص تو در گردن جانش باشند ، قوائم مسند امارت
بلب ادب ملثوم گردانیده مراسم ضراعت و لوازم نیاز و شکستگی بتقدیم
میرساند و استحکام مبانی امارت و انتظام معاقد ایالت را بتضرع و زاری
از حضرت باری مسئلت می نماید ، مصرع پیوسته باد قرین اجابت باین دعا ،
ترقب از آثار تعطف و انوار تعارف آنست که این حقیر کثیر را مشمول عاطفت
خادم پروری و مرحمت رعایت گستری از حاشیهٔ خاطر انور محو نفرمایند
تصدیع از حد گذرانیدن مؤدی بسوی ادب است ، ظل ظلیل مدام
که عالم بدولتت ، در سایهٔ مظلهٔ امن و امان تست ایضا در جواب
طبقهٔ اعلی از امرا نوشته اند آن قبلهٔ جان که نامهٔ اقبالش ، آورد یمن
قاصد فرخ فالش ، فرسوده تنم قوت رفتار بدانسان ، کردم دل
و جان روان باستقبالش منشور دولت ابدی و طغرای سعادت سرمدی
یعنی مثال همثیال حضرت امیر اعظم ملاذ اکابر عالم قطب فلک ابهت و جلال
مرکز دایرهٔ دولت و اقبال یمین دولت خاقانیه امین حضرت سلطانیه
ملاذ محرومین ملجأ مظلومین لازالت بنیان امارته العالیة مؤکدة
وارکان عدالته العامرة مشیدة باثار الطاف تربیت و انواع اعطاف تقویت

مصرع رسید خاتم دیرینه را مشرف ساخت ؛ مقدم تشریفش بروات اجلالش
وتجلیل اختصاص یافت و قدوم کرامتش بوظایف تعظیم وتکریم مخصوص گشت انواع
اعطاف که دران کتاب کریم اندراج یافته بود باضعاف خدمت و دعا متقابل
آمد زیادت ابرام علامت بی ادبیست قطعه همیشه تا که سرای سپنج شش دیوار
بود فراشته زیر سقف و چار ارکانش ؛ سرای جاه تو بادا چنان قوی بنیاد
که منهدم نکند دور چرخ بنیانش ؛ سده سنیه امیر مملکت پناه معدلت دستگاه
والی عدل اقدم صاحب ارباب سیف و قلم منطقه ذروه ابهت و جلالت نقطه
دایره امارت و ایالت قدوه اعاظم زمان زبده اکارم عهد و اوان
بامداد توفیقات الهی و بعد اد تاییدات نامتناهی آراسته چاکر کمینه و خادم
دیرینه ؛ انکه از صدق ارادت خادم درگاه تست ؛ در مقام خدمت
واخلاص خاک راه تست ؛ زمین نیاز بلب ادب بداعی از تقبیل نموده روایت
ابتهال بر زبان خضوع مودی میگرداند و استدامت قواعد امارت و ایالت
واستمرار قوانین عزت و جلالت را بدعوات سحرگاهی از حضرت الهی
مستدعی می باشد ؛ از بنده دعا ز تو اجابت ؛ مسئول از عواطف چاکر
نوازی آنکه انظار عواطف آثار متوجه حال این خاکسار ساخته بحقیقت
خموش را بذروه اشتهار رسانند بر زواید املال نمودن لایق نمیداند
همیشه تا که دوام و بقا بود ممکن ؛ دوام مدت عمر و بقای جاه تو باد
جواب خطبه اوسط از امرا نویسند زگلزار فردوس آمد گلی بسر منزل
بینوا

بینوا البلبلی ؛ دیباجه کتاب دولت و مقدمه اسباب سعادت
یعنی مخاطبه علیه امیر کامکار قدوه امراء عالیمقدار صاحبقران عرصه
کامکاری عظیم الشان عهد نامداری ملاذ کافه برایا معاذ عامه
رعایا ایدهم الله تعالی دولته بالتوالدایم و یقیم حشمته بالشرف القایم
معطر بنسایم مکارم اعطاف و مطیب بشمایم میامن الطاف در اشرف
ساعات و اطیب اوقات ورود و اجلال یافت بمطالعه آن رقم
دولت نشان و مشاهده آن خطاب عالیشان سر مباهات باوج رفعت
وفرق مفاخرت بذروه عزت رسیده عذر آن خطاب مشکین طراز
و شکر آن کتاب مسکین نواز میسور قلم مکسور اللسان و معذور زبان
قاصر البیان نیست قطعه اگر عهد نامه عذر لطف خواهم ؛ برون نایم
از عهده اکماهی ؛ همان به که از معذرت لب ببندم ؛ که هم لطفش از خود
کند عذرخواهی بر زواید تصدیع دادن رتبه چاکران نیست ؛ جناب قصر جلالت
بلند باد چنان که غرفه فلکش فرش آستان باشد سایر خطبه ادنی از امرا
نویسند ظلال کمال و نوال جاه و جلال امیر کامیاب تاجدار ممالک
رقاب مقبول اعاظم سلاطین منظور اکابر خواقین غوث برایا ناصر رعایا
مخلد و موید باد و قوایم حشمت و قواعد مکنت ابد الدهر ممهد و موکد خادم
دولتخواه و چاکر هواخواه آنکه اندر دل و جان مهر تو کارد جاوید و آنکه اندر
همه عالم بتو دارد امید مراسم ضراعت و لوازم عبودیت در سلک عرض منتظم

میگرداند و صحایف اوراق زندگانی را بدعای ایام کامرانی و استدعای
دو جهانی توشیح و ترشیح میدارد بصلاح اجابت مقرون و بنجاح استجابت
مشحون باد مأمول انست که این کمینه را محکوم فرمان لازم الاذعان
ساخته منظور نظر التفات دارند بهرچه حکم کنی چاکریم و خدمتکار
زحال ما نظر عاطفت دریغ مدار زیادت اطلال نمودن شرط ادب نیست
ظل عالی ابداً مسکن اهل مسکین باد وین دعا از همه خلق جهان آمین باد
سایر در جواب طبقه ادنی از اقران نویسند مشکین نفس و غالیه آمیز تحریرگاه منشور تو آورد
حیاک الله فواتح عنبر نزور روایح عبیر آمیز که از مهب عنایت امیر عادل و الی کامل
دلاور نامدار دلاور رفیع مقدار لازال قوائم المملکة منوطا بآثار معدلته و نظام
اسباب السلطنة مربوطا بانوار عاطفته وزیده بود بیت مانند نهت در نکوهی
چون باغ ارم تبانه روئی در بهترین زمانی شرف ورود ارزانی داشته
در وسایل مفاخرت و مباهات افزود مسؤول از افاضات خاطر فیاض
آنکه نظر تعطف و اثر تلطف از خادم قدیم باز ندارند زیادت جرات
نمودن حد چاکران نیست تا بهر صید مرغ اجابت همی نهند هر صبح
و شام اهل صفا دامی از دعا باد همیشه مرغ اجابت شکار تو دام
دعای دام لک العز و البقا صدور بطبقه اعلی از صدور نویسند
عتبه معلی و سده اعلی خدام صدارت پناه ایالت دستگاه صاعد ذروه
معالی و مناقب عارج رتبه مفاخر و مناصب مستقل جمهور امم متضمن انتظام

امور عالم جلیس اعاظم سلاطین انیس اکارم خواقین صدر صدور
عظام زبده جمیع کرام دین هدی را کمال جان جهان را نظام لا یزال
مستقر انوار تجلیات و مهبط انوار عظمت و فرمانروائی باد مخلص مختص
آنکه تا جان با تو در میان دارد مهر تو اندر میان جان دارد زمین
ضراعت و ابتهال بمیامن ادب و اجلال ملسوم گردانیده شرایط خدمت
مرتب میدارد و همواره انتظام امور صدارت پناهی از بارگاه
الهی مسالت مینماید وین دعا امید میدارم که گردد مستجاب
لهبات شعلات مفارقت و عقبات سطوات مباعدت نه
بر وجهی واقع است که صبر با استعداد سعادت زلال وصال تدارک
پذیر تواند بود والله علیم بذات الصدور اطناب سرحد اطلال
رسانیدن شرط ادب نیست ظلال صدارت و ایالت ابدا
مبسوط باد و انجاح مهام کافه انام بمیامن عنایت شامله منوط
و مربوط صدور در جواب طبقه اعلی از صدور نویسند منشور جان فزای و توقیع دلکش
اعنی مخاطبه عالیحضرت صدارت پناه عدالت دستگاه ملاذ ارباب
ملل قدوه اصحاب دول کهف ملت زاهره و مؤتمن دولت باهره
زیبنده جاه و جلالت شایسته سریر صدارت و ایالت لازالت
کواکب صدارته لامعة و شموس جلالته من افق الکمال طالعة مشحون
بفنون روایات رافت و مقرون بصنوف عنایت عاطفت

چو آفتاب از برج شرف ظهور نمود و در هر فقره از آن توقیع رفیع عالمی از حقایق
مودع و در هر کلمه از آن خطاب منیع جهانی از دقایق مستودع با قدام اکرام
آن وسیله افتخار و ذریعه اقتدار مستقبل و متلقی گشت و چون انتظام مهام
سعادت انجام و جریان امور بر وفق مراد و مرام از فحوای آن مثال عالی
بحیط فهم در آمد صحیفه حال بارقام شکر ایزد متعال مرقوم شد الحمد حمداً ادی نا بر روا
تصدیع دادن از دایره ادب خارج است ظلال صدارت ممدود و مؤید
و بساط ایالت مبسوط و مخلد باد صدور در طبقه اوسط از صدور نویسند
وصف ترا چنانکه توئی چون کنم خیال که هر چه در خیال من آید زیاده
چون وفور مناقب و ظهور مراتب عالیجناب صدارت مآب نظیر جماهیر انام
ظهیر اهالی ایام موتمن عتبه سلطانی مستشار حضرت خاقانی زین الله بر بر
الصدارت بهمین علائه و نور الصدر الایالة بنور بهایه از غایت اشتهار
بر روایای آفاق و اقطار احاطه نمود و سماع ادانی و اقاصی رسیده
جمال و طنطنه کمالش از استماع اقاصی و اهالی شنوده اقدام بر ایراد آن
که جرات تمام است لایق نمیداند لعطش دو ارزومندی و شوق
و نیاز مندی بر یافت دولت وصال چون الطاف کامل و اعطاف
شامل آن مظهر جاه و جلال از مرکز عبارت و حیز استعارت متجاوز است
بکناری که دارای جرنست بمعبودی که دانای نهان است
که شوق من بدیدار عزیزت ز هر چیزی که گویم بیشش از آنست

زیادت

یادت ابرام نیرو د مناهج امور دولت و اقبال و مصالح مهام عظمت و اجلال
بر وفق مامول و نهج مسئول محصل و میسر باد صدور در جواب طبقه اوسط از صدور نویسند
تشریف بنده نواز و توقیع لازم الاجلال و الاعزاز عالیجناب صدارت مآب حامی
شریعت مبین ضابط امور ملک و دین وارث مناصب صدارت و ایالت
ناصب الویه نصفت و عدالت ادام الله تعالی بالعطاء ایامه و اجری بین البرایا احکامه
البرایا احکامه نزین بالتفات خاطر خطیر و محلی باهتمام ضمیر منیر رسید و از آنجا
دل ربود ذرنگ ملال هر حرفی از آن مظهر سری از اسرار مکنون و هر کلمه
مظهر آیتی از آیات لطف بیچون از مطالعه آن عبارات مشتمل بر دقایق معانی
و ملاحظه آن اشارات منطوی بر حقایق روحانی نشاط دل تازه و سرور
جان بی اندازه گشت و چون از منطوق کتاب عالی مفهوم شد که هر روز از
مکامن تایید الهی لمعه دولتی لامع است و از افق توفیق پادشاهی
کوکب رفعتی طالع ریاض نزهت بر شحات حمد و سپاس ربانی تازه شد
الحمد لله حمداً کثیراً زیادت جرات شرف کلیات مناط انام بالتفات
عالی مرتبط باد و معظمات مهام اکابر ایام باهتمام وافی منوط صدور
در جواب طبقه ادنی از صدور نویسند ایده الله فی دوام الصدارت و قوام الایالت
علو شانه و سمو احسانه بعد از ذرایع بدایع دعوات و روایع ودایع
تحیات مرفوع ضمیر منیر جناب صدارت مآب فضیلت انتساب متوجه
شریعت غرا مروج ملت بیضا ملاذ انام قوام امور نظام مهام آنکه جریان

عظیم نویسند و جواب از کرام الهی نویسند

احوال بفیض فضل ایزد متعال جل ذکره بخیر و عافیت مقرون است و از هیچ
ممر صورتی که سبب انقباض ضمیر تواند بود دیده نیست والحمد لله لا انتهایه متوقع است
که دیدهٔ انتظار دیده محب مخلص را بکحل الجواهر مکاتبات مکحل ساخته مواد
فرح و بهجت را مضاعف سازند بزواید مصدع نمیگردد دولت جاودانی
و سعادت دو جهانی قرین روزگار باد **صدور در جواب طبقهٔ ادنی از**
صدور نویسند اصلح الله تعالی عظایم الامور بیامن کلامه و رشح ریاض الصدور
بمقاطر اقلامه بعد از ملاحظهٔ نامهٔ نامی و مطالعهٔ مفاوضهٔ گرامی اعلام رای
شریف آنکه جریان احوال این دیار مستتبع شکر حضرت آفریدگار است و از
هیچ ممر صورتی که ملایم مزاج نباشد انکشاف نیافته الحمد لله علی غایة
مترصد است که برقرار تحریک سلسلهٔ مراسلت گشته شروع در شرح سوانح
مهمات و اخبار آگاهی حالات لازم دانند زیادت اطناب ننمود
سعادت ابدی و کرامت سرمدی قرین ایام خجسته فرجام باد **سایر**
بطبقهٔ اعلی از صدور نویسند لازال مسند الصدارة متحلیاً بجمال وجوده و متزیناً
بکمال کرمه وجوده بنده دولتخواه که جز بوظایف دعاگویی و رواتب
رضاجویی اشتغال ندارد باقامت مراسم دعواتی که اهتزاز ارواح
قدسیان را وسیلهٔ تمام و انشراح صدور روحانیان را رابطه علی الدوام
همان تواند بود جرات و جسارت مینماید و علی کرور الشهور والاعوام
و مرور الدهور والایام اسباب دولت و اساس رفعت و عظمت شاهی

از حضرت الهی استدعا مینماید مامول آنکه بسمت قبول و رقم وصول مرقوم و موسوم
گردد از عواطف بیکران و عوارف بی پایان تشریف خطاب اعلی را
منتظر است تا در اتمام مهام که مامور شده باشند **همت** کمری بر میان
جان بندد **ع** جان کمر وار بر میان بندد **ع** زیادت اقدام ابرام حد خود
نمیداند **ع** هزار سال بمانی بدولت و سعادت **ع** زمان زمان شرف
قدر و عز و جاه زیاده **سایر جواب طبقهٔ اعلی از صدور نویسند** مرکب باشم
که بران خاطر عاطر کند رسم **ع** لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم **ع**
خطاب واجب التعظیم و کتاب لازم التکریم عالیحضرت سیادت و صدارت پناهی
ایالت دستگاهی مخدومی و لیغمی صدر مسند عزت و اجلال قطب فلک دولت
و اقبال مشیر دولت قاهره نایب سلطنت باهره ثبت الله تعالی قواعد
صدارته و شید بالدوام مبانی مکرمته تحلی بشمول انواع مسرت و کامرانی
و حصول صنوف مرادات دو جهانی در اکرم ساعات و اطیب اوقات
شرف ورود ارزانی فرمود **ع** لطف لفظش داده با هم آب و آتش را
قران **ع** حسن خطش کرده با هم نور و ظلمت را قرین **ع** صورت زیبای
منشور سعادت اطراز **و** نقش حرف خاتم اقبال و دولت انگشت تمکین
شرایط خدمت و لوازم عبودیت موظف داشته بدست اعزاز بر فرق
مفاخرت نهاده بر علو اعلام رفعت که مضمون کتاب عالی متضمن آن بود

مراسم شکر و سپاس آورد والحمد لله حمداً کثیراً که تشبث بذیل اطناب مستتبع لوازم
تصدیع است باد همیشه جاه و جلال تو بر مزید باد مدام عز و جلال تو
بر دوام سایر بطبقهٔ اوسط از صدور نویسند عتبهٔ علیهٔ بندگان صدارت
پناهی سعادت دستگاهی ناصب الویهٔ ایالت و وارث مناصب جلالت
ملحوظ نظر عنایت ربانی مخصوص عواطف عوارف سبحانی صدر ملک
آرای روشن رای که ز نور دلش ٭ روز و شب خورشید و مه آمد روشن
دستگاه ٭ قطره از لطف او سرمایهٔ دریا و کان ٭ پرتوی از رای او
در آیینهٔ خورشید و ماه علی تواتر الادوار و تعاقب الاعصار ملاذ طوایف
امم و مقصد اعاظم عالم باد بنده هواخواه که بر عادت مستمره بوظایف دعاگویی
و رواتب رضاجویی مشغول است برفع خدمات اخلاص شعار و مدحات
اختصاص دثار که منشعب از صدق نیت و منبعث از صفای طویت باشد
مصدع میگردد و پیوسته موجبات مزید جاه و جلال از بارگاه حضرت ذی
الجلال استدعا مینماید و بمیامن وعدهٔ اجیب دعوة الداع مستظهر می باشد
زیادت خود از مرتبهٔ عبارت نمیداند بیت تا دجاهت بیقیاس و
باد فیضت بیکران ٭ باد بختت بیزوال و باد عمرت جاودان ٭
سایر در جواب اوسط از صدور نویسند این نامه چه نامه است که چون باغ ارم ٭
از تازگی و لطافت آن هر دم ٭ هم سینه شود گلشن و جان تازه ٭ هم دیده
شود روشن

شود روشن و هم دل خرم ٭ نسایم گلزار مرحمت و تعطف و شمایم

نوبهاری مکرمت و تلطف که عبارت ازین است از خطاب گرامی و کتاب
نامی عالیحضرت صدارت پناه ایالت دستگاه قبلهٔ حاجات انام کعبهٔ
مرادات خواص و عوام مقبول دولت خاقانیه منظور حضرت سلطانیه
عظم الله فی الصدارت مدارج شانه و رفع معارج مکانه ٭ چون عیش
جوانان بچمن فصل بهار ٭ در اسعد اوقات و اکرم ساعات نزول
التفات فرمود ٭ سواد دیده در بیاض آن صحیفهٔ گرامی چراغان
و بیاض حدقه بسواد آن مخاطبهٔ نامی نگران مورد آن وافد عینی
و موقع آن تحفهٔ عالم لاریبی را بخطوات تعظیم و اجلال تلقی و استقبال نمود
و چون از مطاوی آن صورت انتظام مهام و نفاذ اوامر و احکام
در آیینهٔ ادراک ارتسام یافت زبان بوظایف حمد گشاد والحمد لله
حمداً لا انقطاع له زیادت قدم جسارت بر بساط انبساط نمی نهد ٭
بقای دولت و اقبال و حشمت باد ٭ از آن فزون که در اندازهٔ
شمار آید سایر بطبقهٔ ادنی از صدور نویسند سخن بپایهٔ قدرش
نمیرسد و رقم ٭ بقدر طاقت و قوت کثیر و تقصیر ٭ چون فاضلان
روشن ضمیر و عاقلان صایب تدبیر در بیان اوصاف جناب صدارت
مآب مظهر انوار نامداری مصدر آثار بختیاری مجد و مراسم ابهت و جلالت
و موکد لوازم صدارت و ایالت افضل الصدور طلبة الحق شوقمند فضله و افضاله

ومن علیهم بعوارف جلاله عجز را وسیله تقصیر میسازند بنده را با فتور
ذهن و قصور فهم در این خوض نمودن لایق نیست بحر خاطرم
ارچه سخن فراوان است ولی چو سیل بدریا رسد فرو ماند در بنولا که
موصل صحیفه ضراعت احرام ملازمت بسته بود بوسیله عرض نیاز خود را
بر حواشی ضمیر آفتاب تاثیر گذرانیدن مناسب نمود ترک اقدام بر ابرام
عین ادب و احترام است آفتاب دولت که فیض خود دارد
کمال تا بروز حشر ایمن باد ز آسیب زوال ایضا در جواب طبقه ادنی
از صدور نوشتند این نامه چه نامه است کی چون طره خوبان صد حلقه فرو
بست بهیچ و خم او و این تازه رقم از قلم کیست که باد جان من دلداده
فدای قلم او نشان عالیشان توقیع سعادت نشان که کنایت است
از مفاوضه جناب صدارت مآب ضابط امور مدبر مصالح جمهور ناصر ملت
بیضا امین سلطنه عظمی ستاره قدر و فلک صدر و مشتری طلعت
شهاب سطوت و بهرام کین و مهر آیین ضاعف الله تعالی فی الصدارت
جلاله و ادام علی الانام ظلاله مشتمل بر حصول مفاتیح کامرانی و وصول اکمل اصد
آمال و مقاصد امانی چون صبح صادق از افق مکرمت دمیده بشارتی
محتوی بر بشارتی از لطایف غیبی و هر سطری منطوی بر شطری از حقایق لاریبی
و ورود آن فتوحات غیبی را بقدم اجلال استقبال نموده سبب مفاخرت دنیا و آخرت
دانست قطعه آنچه در ظلمت سکندر آرزو کرد و نیافت در سواد خطان توقیع

خرد دور اندیش آنچه در طی زبان گنجد و در تحت بیان اشتیاق من از آن هست
بصد مرتبه بیش زیادت مصدع اوقات شریف نمیگردد باد چو حکم ازل
تو بی انقلاب باد چو عمر ابد عز تو بی انتها نوعی دیگر وزرا الطبقه اوسط
از وزرا نوشتند وصف آن نیست که در حیز امکان آید کاکه در فهم خرد گنجد از آن
بیشتر است چون کمالات ذات عالیجناب وزارت پناه ایالت دستگاه ناظم مهام
ملت بیضا مدبر امور دولت غرا خواجه عالی رای دستور عالم آرای گشاینده
عقده مهمات ممالک رهاننده مظلومان از مضایق مهالک آصف کافی
کفایت صاحب جمشید فر اختر برج سعادت خواجه عالی گهر [illegible]
مجملات جلیات آن در دفاتر خاطر و صحایف ضمایر صورت پذیر نیست لاجرم
از روی نیاز سلوک طریق ایجاز اختیار نموده میگوید خاموشی از ثنای تو حد
ثنای تست اشتیاق با لقای لقای شریف که وسیله کمال حصول ذوق و نعیم
جمال بهجت و سرور است از تصویرات اوهام صافیه و ادراکات افهام
زاکیه گذشته خامه شکستیم و لب بستیم از تعداد شوق که آن نه در تقریر ما
گنجد نه در تحریر ما برواید انبساط می نماید سو دارد نظام کار جهان
زلطف تو کار تو از لطف الهی نظام باد وزرا در جواب طبقه
اوسط از وزرا نوشتند خطاب واجب الاستماع و کتاب لازم الاتباع جناب آصف نشان
ناظم مصالح بندگان عارج معارج وزارت ناهج مناهج ایالت قامع اساس
اجانب رافع الویه انصاف عظم الله تعالی مدارج شانه و رفع معارج مکانه منور بانوار

مراحم و مزین با آثار مکارم شرف ورود ارزانی فرمود منشور آن صحیفهٔ شریفه قلائد
جواهر و منظومات آن نامهٔ وافر الکرامه لآلی زواهر موردش الصنوف تعظیم
و فنون تکریم تلقی نمود و چون فحوای آن مکاتبه و مطاوی آن مخاطبه مشعر بدوام
دولت و مجد از انتظام مهام سعادت بود محامد الهی تقدیم رسانیده بزواید مضجع
نمیکرد و امداد تمتع و استظهار و اسباب تمکن و استبشار در تضاعف و تزاید

از وزرا بطبقهٔ ادنی از وزرا نویسند اعلی الله تعالی فی الوزارة شانه و اعوانه و انصاره
محب مخلص که بذرایع مخالصت متوصل است و تاکید قواعد مصافات و معارف
متکفل دعایی که بنایش خلوص عقیده منور و بروایح خصوصیت طیب
معطر باشد مبلغ داشته غرض قبول است مترصد است نوایر آرزومندی بر وجهی
اشتعال یافته که جز بزلال وصال منطفی نشود و مواد اشتیاق بنوعی در هیجان
آمده که جز بشربت ملاقات تسکین نیابد رجا واثق است که وسایل حصول
امانی و روابط وصول بمنازل کامرانی که کنایت از دولت مواصلت است
بخیر و خوبی معقود و میسر گردد زیادت اطالت ننمود قدر جود فر تو
رهنما سازد بحران فلک را کف تو قانون باد

از وزرا بطبقهٔ ادنی از وزرا نویسند یا رب این بوی خوش از عرصهٔ بستان آمد یا نسیمیست که از روضهٔ
رضوان آمد تازه شد در سر من باز هوای خط یار کز صبا رایحهٔ سنبل
و ریحان آمد نفحات خامهٔ مشکبار و رشحات قلم در نثار جناب وزارت
مآب عالی معارج وزارت و ایالت ناهج مناهج نصفت و عدالت لا زال

مضیم یافتم ز اشتیاق دست بوس عالیت آن نامه را گاه بر لب گاه
بر دل گاه بر سر یافتم چون اطالت سبب ملالت است ع بر دعا بهتر بود ختم کلام
میامن صدارت و مآثر دولت بفیض فضل الهی بی سمت متناهی متضاعف
و متزاید باد

وزرا بطبقهٔ اعلی از وزرا نویسند ظلال حسن عاطفت و میامن مرحمت
عالیجناب معالی نصاب وزیر آصف مکان آصف سلیمان شان ناظم مهام ملک و
ملت مدبر امور دین و دولت وسیلهٔ افاضهٔ امن و امان واسطهٔ
انتشار عدل و احسان طراز خلعت نامداری صفای طلعت کامکاری بر مفارق کافهٔ
برایا و عامهٔ رعایا مخلد و مؤبد با مخلص بهیچ اخواه آنکه جز مدح تو اش کار نباشد
شب و روز و آنکه جز ذکر تو اش ورد نباشد مه و سال سر نیاز بر خط اطاعت نهاده
و بتقدیم خدمت در موقف ضراعت استاده عقود دعای نیازمندانه در سلک لیالی
و ایام انتظام میدهد و صفحات روزگار را بدعای دوام ایام وزارت و ایالت
و خلود افاضات آثار نصفت و عدالت موشح و مرشح داشته امید میدارد که صبح این مرام
از مطلع اجابت طلوع نماید بزواید اطناب مشوش خاطر نمیکرد و میامن نصفت و نیکخویی
و مواهب عدالت بهجت فزای روزگار کافهٔ انام بی شایبهٔ انفصام و اتصال باد

وزرا در جواب طبقهٔ اعلی از وزرا نویسند مثال اشرف جسم اقتدار از ره لطف
رسید و افسر دولت نهاد بر سر من لوامع انوار سعود آسمانی و طلایع آثار وفود
کامرانی اعنی کتاب کرامت نصاب آصف اعظم مدبر امور عالم رافع مراتب عدالت عاقد
معاقد ایالت و جلالت ظهیر کبرای کرام مجیر وزرای عظام ملاذ طوایف اعالی

مشید مبانی مکارم و معالی حضرت دستور اعظم کر حوادث دمیدم رای ملک
آرایش آرا عالمی را در کنف تیور فهرست جات زینت توقیع فضل دفتر مجد و علا دیباچه عز و
شرف آراسته بزیور عز و جلال و مزین بحلیه قبول و اقبال بهمو درنح و دیده جان روشن کرده
الفاظش اسلامت آب روان لازم و معانیش را لطافت جان ملازم قدوم آن
مفاوضه اعلی و مقدم آن مخاطبه معلی ابواب مقبل و ملثوم کردانید نهادم بر سر و
در دیده خونبار جا کردم کرفتم در بر و آیینه جان را جلا کردم چون از مضمون آن
خطاب فیض جناب معلوم شد که تا فیض سبحانی بر صفحات امانی واضح است
و انوار فضل ربانی از وجنات اقبال و کامرانی لایح استدعای توفیق شکر گذاری
آن حضرت باری نمود در زوایه مصدع خدام نمیکردد ارپی اصلاح خلق تا بقیامت مباد
عمر ترا انقطاع جاه ترا انقلاب **وزرا طبقه اوسط از وزرا نویسند**

جلوگت که ترا ارتفاع پایه قدر زهر چه در قلم آید برا چه دانست اندیشه فلک پیمای
از تقاضای معارج اوصاف علیه جناب دستور اعظم کار فرمای ارباب سیف و
قلم مشید قواعد معالی مرجع طوایف اعالی آصف قدر قدرت داور قضا صولت
جعله الله تعالی دستور الآفاق و اعزه بمنصب بیابات الوزارة علی طریق الاستحقاق
منقطع است و خرد خورده بیش در تصاعد بر مدارج نعوت سینه او عاجز و قاصر لاجرم
قدم تجاسر بر بساط انبساط ننهاده التزام طریق صمت مینماید شرح شوق بلقای
اشرف که مقصد اقصی و مطلب اعلی همان تواند بود از دایره تعریف و مرکز
توصیف بیرونست اشتیاق تو که در اهمیت نغمه نرسد سالها کر مجمع بکوشند

فی امور الوزاره غالیا و الظلمات الظلم بانوار العدالة خالیا چون تقاضای امانی
موجب کامرانی و چون نقد زندگانی سرمایه شادمانی رسید دیده احباب
از و منور شد مشام روح از انفاس او معطر شد در دقایق عبارتش
انجاز سخن آرایی پیدا و در حقایق کنایتش آثار معجز نمای واضح و هویدا
در مقابله هر حرفی از حروف آن ظروف حکم و در برابر هر نقشی از نقوش
آن و فر علم بالقلم دعای و ثنای کفته آمد بتطویل مشوش اوقات شریف
نمیکردد و جریان مهام بر نهج مرام و آلای معانی در سلک انتظام باد سایر
بطبقه اعلی از وزرا نویسند دقایق انظار نافذه و تنوقات افکار صایبه
عالیحضرت آصف اعظم مدبر امور عالم صاحب دیوان مرکز دایره خرد
علا رافع مراقع [?] عدالت عاقد معاقد ایالت مخدوم عظیم الشان دستور
دار النشان المختص بالتدابیر الصافیه المستفیض من المبادی العالیه موجب
انتظام کلیات امور انام و منظمات مهام امانی ایام باد چاکر دیرینه و خادم کمینه
انکه پیوسته در خلا و ملا آنچه کوید دعای حضرت است مراسم ضراعات و وظایف
عبودیت با آشیان جلالت نشان تبلیغ مینماید و در صمیم الجنان بدعای استقرار دوام
دولت و نظام ایام مکنت مشغول میباشد بعز اجابت مقرون باد و توقع از معالی
انوار سعادت میامن چنان دارد که این ذره خاک نشین را به پرتو التفات عالی
سرافراز فرمایند زیادت جرات حد خود نمیداند زبهر آصف ثانی به دعا می بلنم [?]

که بادا تا باید عمر و جاه برخوردار سایر در جواب طغرای اعلی از وزرای سلف نامه سوی من آرا صف
جسم قدر رسید حاصل نامه مرادی که دلم می طلبید عنوان صحایف جاه و جلال و دیباچه
جراید دولت و اقبال یعنی کتاب عالیحضرت دستور اکرم معنیت ولی النعم وزیر
اشرف افضل شهیر ارفع اکمل قدر دریای وزارت دری آسمان ایالت و جلالت
قامع قواعد اجحاف هادم بنیان اعتساف لا زال غرة عالیة رفیعاً و قدر قدره
مشیداً منیعاً مشتمل بر اجناس عواطف و محتوی بر انواع عوارف شرف ورود
ارزانی فرمود رقوم حروف دلکشش نقش مفاتیح کنوز دولت دو جهانی و نقوش
سطور جانفزایش مصابیح رموز سعادت دو جهانی مورد وحی اسای آن
توقیع رفیع را که عنوان جراید جاه و جلال و فهرست صحایف قدر و کمال است
نقدم خدمتکاری اشتغال نموده انواع الطاف و اصناف اعطاف که
در ضمن آن مندرج بود باضعاف ثنا و دعا مقابل ساخت زیادت خود را
مرتبه جرات کشیده اند قطعه همیشه تا به بیاض نهار می آرند مسودات لیالی
برای ضبط حساب و حساب عمر و بقای تو باد چندانی که از حساب عاجز شوند
کلک و کتاب سایر طغرای اوسط از وزرا نویسند وصف معالی تو که بجز حیرت پیکران
افکنده حیرت عقل بگرداب صحیح تم رفعت جناب اعلی و عظمت عتبه علیا خدام
عالیمقام آصف عدل وزیر افضل اکمل صاحب دیوان اعلی مرکز دایره عز و علا
مشیر ملوک و سلاطین ظهیر کبرای ملت و دنیا رافع اعلام وزارت و ایالت
ناصب رایات نصفت و عدالت آن اصفی که صفحه منشور دولتش

آراسته تحت توقیع لایزال نبدان مشابه است که ارقام اقلام طبقات
آن سنی با وجود تمادی ایام زنده کانی بکمترین پایه از آن نشان تواند داد و
پس فکر قاصر و لسان کثیر التقصیر چگونه در این باب شروع تواند بود مصرع من
از کجا و همچو ادای صفات او از کجا و مسئول آنکه نظرات اشفاق که شامل
احوال کافه عالمیان دارند در باره این دولتخواه دریغ نفرمایند زیادت
ابرام علامت سوء ادب میداند قطعه همیشه تا متولد شود ذکور و اناث همیشه تا [illegible]
بود شهور و سنین هزار سال جلالی تعالی عمر تو باد شهور او همه اردی
بهشت و فروردین سایر در جواب طغرای اوسط از وزرای سلف منت ایزد را که از ترشح کلک
لطف و جمال خاطر غمدیده را سرمایه شادی رسید دیباچه جریده کامرانی
و سر دفتر اوراق آمال و امانی اعنی مخاطبه عالیجناب وزارت دستگاه نصفت
دستگاه ظهیر برایا نصیر رعایا قطب فلک نامداری مرکز دایره بزرگواری
آصف دوران کف و جم جاه اسکندر وقار مشتری فیض و عطارد خامه و مهر
اقتدار منطوی بر اهتمام تمام و محتوی بر اعتنا لا کلام عز ورود ارزانی داشت
در رهگذران عرایس گوشواره عرایس مطالب و جواهر زواهر آن خزاین لطایف
زیور قلاید عواید و عارت دل سوخته غم اندوخته که از وحشت تنهایی ملال
آرام بود نموده است مشاهده جمال صورت آن کتاب و کمال معنی آن خطاب
آرامی تمام یافت الحمد لله حمداً ابداً زیادت از این جدجرات ندارد
آفتاب جهانتاب وزارت و ایالت و ماه عالم افروز نصفت و عدالت

از سمت اشراق در امان ملک علی الاطلاق باد ساير بطبقه ادنى از وزرا
نويسند جناب جلالتماب دستور معظم مدبر امور عالم رافع رايات وزارت
وايالت جامع آيات كرامت و جلالت المتصف بمكانة الروية الثاقبه المخصص
بيمامن التدابير الصادقة نظم انكه خواجه كه بتقويت راى متينش مضبوط
نكردد سرو سامان وزارت همواره محل نزول مواهب جاه و جلال و مهبط
اضاف الطاف حضرت ذى الجلال باد بنده دولتخواه بيت انكه از خاندان
حضرت تست و روز و شب درد عاى دولت تست مراسم اطاعت و بهوادارى
و رواتب ضراعت و خدمتكارى بعتبه معلى سمت ابلاغ و ارسال ميدهد و فى
السراء و الضراء بدعاى مزيد جاه و جلال و ازدياد دولت و اقبال اشتغال نمايد
بعواقل اجابت ربانى و رواحل استجابت سبحانى مقرون باد زيادت
ابرام شرط ادب نيست نظم ترا در حسنيار و كامرانى هزارت سال باد
زندگانى ساير در جواب طبقه ادنى از وزرا نويسند قاصد رسيد و ساخت معطر
مشام من و در چنين نامه داشت بكرنافه ختن بيت طاير همايون فال اين نشيمن
جاه و جلال جناب ايالت پناه عدالت دستگاه زبده وزراى زمان قدوه
كبراى عهد و اوان نظم انكه از انشى هر اجرام كواكب انور و انكه كلكش زند
اشكال حوادث را خط ؟ كما تنزل الروح من السماء پرواز غنوده ظلال
اقبال بر مفارق بنده كان منبسط فرمود نظم طغراى نوكش مهر بود دعا علم
دل گشت از و تازه و جان شد خرم از غايت تعظيم نشاندم او را

بر حلقه چشم چو نگين در خاتم و انواع الطاف و اضعاف اعطاف كه از فحواى آن شمال واجب الامتثال
مستفاد بود باد دبدبه عرش ساى و اتنيه افاق پيماى مقابل ساخت رجا باف اضاعت مراحم
بيكران و افادات عواطف نشان انكه اين فقير حقير را بالتفات خاطر عاطر بهره مند
سازند بر زوايد مصيح خدا لم نگردد و باد عمرت بى قياس و باد عيشت بر دوام
باد قدرت در ترقى باد جاهت مستدام ديوانيان و اهل قلم بطبقه اعلى از ديوانيان
و اهل قلم نويسند نضارت رياض ممالك برشحات مشكين شمامه
عاليجناب صاحب اعظم كهف طوايف امم ممهد قواعد تدبير مشيد مبانى تقرير و تحرير
ظهير كبراى كرام مجير وزراى عظام ركن سلطنت باهره عضد دولت قاهره قدوه
عظماى زمان اسوه ارباب عهد و اوان حاصل باد و ارقام اقلام دربار
گهر نثار اتمام امور جمهور با كامل مخلص خيرخواه كه جز بوظايف دعاگويى و رتق و فتق
رضاجويى اشتغال ندارد بارسال رسايل خدمات صافيه السمات و وسايل
مدحات سميه الصفات قدم در جاده انبساط مينهد و استدامت ميمنه
دولت و استقامت امور حشمت را كه وسيله اسايش رعايا و ذريعه ارامش
برايا است از حضرت حق سبحانه و تعالى مستدعا مينمايد و هذا دعاء بر كه شاملة الطى
بساط مباسطت بطريق ادب قرابت و فود توفيقات الهى و جنود
تائيدات نامتناهى ابدا ملازم استانه عالى باد ديوانيان و اهل قلم در جواب
طبقه اعلى از ديوان و اهل قلم نويسند فرمان لازم الاذعان كه از عاليجاه
ايالت دستگاه والى اقاليم مجد و كرم مالك ازمه ارباب سيف و قلم مدبر مناهج

ملک و ملت ضامن انتظام مصالح دین و دولت ناظم امور عباد کافل مهام بلاد
اختر برج شرف بحر معالی که جهان از سر کلک قضا قدرت او یافت نظام نامزد این
حقیر شده بود معطر بنسایم مکارم اعطاف و مطیب بشمایم میامن الطاف در اکرم ساعات
و اطیب آنات شرف ورود ارزانی فرمود در رقوم الفاظ غرایبش مفاتیح کنوز دو جهانی
و نقوش سطور دلربایش مصابیح رموز سعادت جاودانی مورد عظمتش با نواع الکرام
و تعظیم تلقی یافت و مقدم تشریفش باصناف احترام و تکریم اختصاص پذیرفت
بر واید عبارت مشوش نمیکردد انواع مآرب انسانی و اصناف مطالب دو جهانی
در سلک مشیت منتظم باد دیوانیان و اهل قلم بطبقه اوسطا از دیوانیان و اهل قلم نویسند
ترا چنانکه تویی کس چگونه وصف کند که از تصور وهم و خیال بیرونی چون دیگر
دبیر فکرت مالکان ممالک فصاحت و براعت از مشاهده جلوات صفات خواجه
اعظم مغیث جمهور امم رافع اعلام عدالت جامع اقسام ایالت مرجع اعاظم
مجمع مکارم کهف انام ملجا اماجد ایام انکه فروغ شعله رای منورش پروانه
ضیاطلبید شمع آسمان حیرانست و سفر فطنت مالکان ممالک بلاغت و جزالت
در وادی ادای ثنایش سرگردان بس تحریر بنان و تقریر زبان بر حد
توضیح و تبیین آن رسیدن از جمله محالات و مقوله مستحیلات باشد فهنا
غایة البیان السکوت شرح سورت فراق و وصف صورت افتراق
در حوصله تقریر و دایره تحریر نگنجد بر واید امال نمی نماید صحیفه امال بر قوم دولت
جاودانی و رسوم سعادت دو جهانی آراسته باد دیوانیان و اهل قلم در جواب طبقه

اوسطا از دیوانیان و اهل قلم نویسند فرمان لازم الاذعان که از عالیجاه ایالت دستگاه
والی اقالیم مجد و کرم مالک ازمه ارباب سیف و قلم مدبر مناهج ملک و ملت ضامن
انتظام مصالح دین و دولت ناظم امور عباد کافل مهام بلاد اختر برج شرف بحر معالی
که جهان از سر کلک قضا قدرت او یافت نظام نامزد این حقیر شده بود معطر
بنسایم مکارم اعطاف و مطیب بشمایم میامن الطاف در اکرم ساعات و اطیب آنات
شرف ورود ارزانی فرمود در رقوم الفاظ غرایبش مفاتیح کنوز دو جهانی و نقوش
سطور دلربایش مصابیح رموز سعادت جاودانی مورد عظمتش با نواع اکرام و تعظیم تلقی
یافت و مقدم تشریفش باصناف احترام و تکریم اختصاص پذیرفت بر واید
عبارت مشوش نمیکردد انواع مآرب انسانی و اصناف مطالب دو جهانی در سلک
نسبت منتظم باد دیوانیان و اهل قلم بطبقه اوسطا از دیوانیان و اهل قلم نویسند ترا چنانکه
تویی کس چگونه وصف کند که از تصور وهم و خیال بیرونی چون دبیر فکرت مالکان
ممالک فصاحت و براعت از مشاهده جلوات صفات خواجه اعظم مغیث جمهور
امم رافع اعلام عدالت جامع اقسام ایالت مرجع اعاظم مجمع مکارم کهف انام
ملجا اماجد ایام انکه فروغ شعله رای منورش پروانه ضیاطلبید شمع آسمان
حیرانست و سفر فطنت مالکان ممالک بلاغت و جزالت در وادی ادای
ثنایش سرگردان بس تحریر بنان و تقریر زبان بر حد توضیح و تبیین آن رسیدن
از جمله محالات و مقوله مستحیلات باشد فهنا غایة البیان السکوت شرح سورت
فراق و وصف صورت افتراق در حوصله تقریر و دایره تحریر نگنجد بر واید املال

نمی‌نماید صحیفهٔ آمال برقوم دولت جاودانی و رسوم سعادت جهانی آراسته باد دیوانیان

واهل قلم در جواب طغرای او سوال از دیوانیان واهل قلم نویسند ملاطفهٔ مشکین طراز و مخاطبهٔ

مشکین نواز خواجهٔ ذوی الاقتدار قدوهٔ اکارم دهور و اعصار واسطهٔ مدار ممالک

و وسیلهٔ قرار مسالک ناظم امور انام مرجع اعالی ایام خواجهٔ کافی کفایت انگیز

نامش ثبت شد بهر غایت برطراز دامن آخر زمان مزین بحلیهٔ حصول

مطالب و محلی بزیور وصول مآرب مصراع نمود چهره و مارا کل مراد شکفت زبان

کلکی که رقم آن صحیفه کشیده مقرر اسرار بلاغت است و صریر خامه که نقش آن

نامه پرداخته عندلیب گلشن فصاحت نسیم عاطفتی که از مضمون آن استشمام

رفت وسیلهٔ ازدیاد اخلاص و ذریعهٔ کمال اختصاص شد زیادت ایام رفعت

ظلال عواطف انعام و لطایف اکرام ابدا مخلد باد دیوانیان واهل قلم بطغرای ادنی

از دیوانیان واهل قلم نویسند ضاعف الله تعالی جلاله و ادام علی الانام ظلاله

بعد از اهدای تحیتی که از روایح فوایح صدورش مشام دلها معطر و از لوامع طوالع

ورودش دیدهٔ جانها منور گردد مرفوع ضمیر منیر میگرداند که از جملهٔ مکملات کمالات

ارباب دولتمداری و مزینات اوضاع حق گذاری اخبار و استخبار یاران

و اعلام و استعلام احوال دوستان است اگر عنایت نموده از قضایای کلی و جزوی

که در آن صوب سانح شده باشد شرف آنها ارزانی دارند بی شبهه عوارض احزان

و عموم نوایب الآلام و هموم بتمامی مرتفع و مندفع خواهد گشت برزواید مصدع

نمیگردد مآثر دولت و میامن رفعت متصاعد و متزاید باد دیوانیان واهل قلم

در جواب طغرای ادنی از دیوانیان و اهل قلم نویسند

رشحهٔ خامهٔ شکر خایت مشتمل بر فنون لطف رسید چمن سینه تازه گشت (روان)

گل راحت ز باغ روح دمید عنوان دفتر مقاصد و مطالب و طراز کسوت امانی

و مآرب اعنی ملاطفهٔ صاحب اکرم اعدل ناظم مصالح دین و دول کریم جزیل المناصب

جمیل رفیع المراتب آنکه در پیش فیض خامهٔ او ابر گوهرفشان خجل باشد

در ایمن ایام نزول افضال و انعام فرمود و چون از فحوای آن دلایل دوام

دولت و نظام مهام رفعت لایح بود وظایف حمد الهی افزود زیادت اطناب

نرفت امداد کامکاری و آثار نامداری مؤبد و مخلد باد سایر طغرای اعلی از دیوانیان

واهل قلم نویسند تدبیر مهام عالمیان و اصلاح امور آدمیان

باهتمام رای مشکل گشای خدام عالیجناب معالی نصاب صاحب ارفع اعلی خواجه

اشرف اوحد منهج مرامات سنیه و وسیلهٔ حصول مرادات کلیه [illegible] مفوض

ارباب فضایل خواجهٔ مشکل گشای خافقین که امتثال امر او بر جمیع احرار

فرض عین مفوض باد دعاگوی معتقد که نظرش در ارادت و اخلاص

متفق است و بمیامن همت آنحضرت مفتخر و معتضد الوف خدمات

وافیه و صنوف دعوات صافیه از روی هواداری و خدمتکاری بعتبهٔ علیه رفع

میکند دوام ایام دولت که واسطهٔ عظمت و رابطهٔ شوکت است استدعا مینماید

بر منصهٔ اجابت و منظرهٔ استجابت جلوه نمای باد ترک اقدام برابر ام (عبین)

ادب میداند ظلال جلال مبسوط و ممدود و خاتمهٔ حال محمود و مسعود باد

سایر در جواب طبقهٔ اعلی از دیوانیان و اهل قلم نویسند

چه لطف بود که ناگه رشحهٔ قلمت، حقوق خدمت من عرضه کرد بر کرمت، بنوک خامه رقم کردهٔ سلام مرا، که کارخانهٔ دوران مباد بی رقمت، مفاوضهٔ کریمه و مراسلهٔ لطف لازم التعظیم ملازمان عالیجناب سعادت مآب خواجهٔ معظم ملاذ جمهور امم رافع اعلام عدالت جامع اقسام ایالت مشید مبانی تدبیر ممهد قواعد تقریر و تحریر، صاحب ملکهٔ که بوسیلهٔ طریق استمداد داده کلک بیقرارش کار عالم را قرار، موصوف بصفات حسنه و موسوم بسمات رضیه ظهور نموده سواد فرح و بهجت متضاعف و مترادف ساخت هر حرف را بالوف ادعیه و هر کلمه را بصنوف اثنیه مقابل کرده هدیهٔ مختصر و تحفهٔ محقر این حقیر استحقاق نظر قبول آنجناب ندارد اما از ماثر اخلاق رضیه و میامن اوصاف مرضیه میسر دکه اثر ادر محل رضا و موقع استرضا جای بخشند زیادت جرات سطر ادب نمیداند ذات عالی مقدار بر مصاعد جاه و اختیار مترقی و متصاعد باد

سایر بطبقهٔ اوسط از دیوانیان و اهل قلم نویسند

سلامی چو ارواح قدسی مکرم، سلامی چو اجرام علوی معظم، باهر اسم مدحاتی که نسیم خلوص در آن مهب اخلاص و شمیم خصوص در آن چمن اختصاص و تحفهٔ مجلس عالی آنجناب و نتیجهٔ علماء ارباب علل مرجع اصحاب دول جلیس اکابر عظام انیس اعاظم کبرا اعلی الله تعالی شانه و اید فی الدولت زمانه میگرداند و علی الدوام استدعا مینماید که نسیم توفیق از مهب تقدیر منتسم شده کوکب اتصال از برج اقبال طلوع نماید، دل از لوامع مهر جمال یابد نور

ریاض

ریاض جان نسیم وصال تازه شود، اگر دعا گوی مهجور را بتشریف جواب که سرمایهٔ مفاخرت و پیرایهٔ مباهات است مشرف سازند اثر نقصی بمرتبهٔ کمال و ذروهٔ جاه و جلال لاحق نخواهد شد، کم نکرد دنبالش خورشید اگر، در بدخشان لعل سازد سنگ را، ترک اقدام بر اطناب عین ادب میشناسد مطالب تحت و مآرب رفعت محصل و میسر باد

سایر در جواب طبقهٔ اوسط از دیوانیان و اهل قلم نویسند

صبا رسید و ز الطاف خواجه داد نوید، شکفته شد گل دولت ببوستان امید، کتاب ضایع دثار و خطاب بدایع آثار عالیجناب خواجهٔ اعظم والی اقالیم مجد و کرم مرتب مصالح انام ناظم امور اهالی ایام کافل مرام عباد متکفل مهام بلاد خواجهٔ که از کمال عدلش بهشت ملک آباد و خلق آسوده سعادت نزول ارزانی داشت روح را ارتیاح و سینه را انشراح داد در نفحات افلاکش رشک قطرات سحاب و نظم کلامش غیرت در خوشاب بود و نثر را نزهتگاه دیدهٔ دل ساخته بقدر قوت و اندازهٔ قدرت مراتب تعظیم بجای آورد تفقد خاطر خطیر و التفات ضمیر منیر که در مطاوی آن منشور سعادت بخش ارزانی فرموده بودند از کرم بزرگانه بعید ننمود ببزرواید اطناب منسوب نمیگردد مقتضیات ایام و لیالی موجب ازدیاد مراتب معالی باد

سایر بطبقهٔ ادنی از دیوانیان و اهل قلم نویسند

هر چه اندیشه را بران دست است، دانش قدر بلند او پست است، چون قلم زبان از شروع عروج بر اوج اوصاف جناب خواجهٔ صاحب اقدم اعظم مستجمع اسباب معالی متکفل امور اداتی و اعالی رافع اعلام عز و افتخار خاتم

اقسام عواطف انکه بارای خاطر صافش سر گشته مهر از نقاب حجاب قاصرات
و زبان قلم از وصف صعود بر ذروه سپهر نعوت او عاجز و مقصر پس بمفتاح
عبارت این ضعیف چگونه فتح ابواب ادای آن میسر تواند شد کرد این اندیشه
کشتن بنیت صدق چون مبنی وصف علیات خدمات خاطر مشتاق و ملوث
شعلات نوائر اشتیاق باندازه تقریر مهندس ضمیر و تحریر منشی حیرت برزواید
جرئت مصحح نمیکردد دولت را با حشمت برکین عزت را بادشوکت برپایدار

سایر در جواب طبقه ادنی از دیوانیان و اهل قلم نویسند صحیفه که از ان نوک خامه فیض رقم
مرا انیس دل و راحت روان آمد کتاب نامی و خطاب کرامی جناب صاحب اعظم
خواجه اعدل اکرم مدبر امور ادانی و اعالی ممهد قواعد مکارم و معالی ناصب رایات
عوارف رافع اعلام عواطف انکه بذات شریف بی بدل او فخر عواطف بود
صاحبان تاج و نگین را رونق بخش چون آب چشمه زندگانی و دلاویز چون لذت
کامرانی در بهترین آنی و خوشترین زمانی بنظم بهجت عقود معانی در سلک
آن الفاظ و عبارات منتظم و رقوم معانی در طی الکلمات تامات مندرج و مرتسم
بخطوات اکرام و اقدام اعظام تلقی تمام یافت عذر ایادی تو در نامه است
ناید هم در دعا فزاییم کان خوب مینماید احداد تمتع و استظهار و اسباب
تمکن و استبشار در تضاعف و ترادف باد

سادات بطبقه اعلی از سادات نویسند مسند عالی نقابت و سریر شریف سیاده و نجابت بذات
اشرف عالیحضرت مرتضی رفیع مجتبی منیع نور عین امامت عین نور کرامت

مقتدای

مقتدای سادات ملجای ارباب سعادات زبده اولاد سبطین اسوه امجاد خافقین
مظهر اسرار نبویه مهبط انوار علویه علی مرور الایام مزین و مجلی باد و مرایای ضمایر
اکابر انام بصیقل الطاف و اعطاف آن نقاوه دودمان عبد مناف منور
و مجلی مخلص دعاگوی انکه در موقف عبودیت کمر صدق بر میان بسته
بارسال مبانی دعوات که منشعب از صدق نیت و منبعث از صفای طویت باشد
عهود اخلاص را مجدد میسازد و از سر عقیده خالص و نیت صافی بدعای دولت
نقابت پناهی که صلاح بی غایت و فلاح نامتناهی بیران متفرع است اشتغال
مینماید و از حضرت عزت عز شانه امید اجابت میدارد بر زواید ابرام نمودن
علامت بی ادبیت سایه عاطفت و سیادت بر مفارق عالم تمام ابدا مبسوط
و مستدام باد

سادات در جواب طبقه اعلی از سادات نویسند این کتابت نامی
از درج سیاده گوهر پست و نجطاب دلکش از برج سعادت اختر نسبت فوایح
ازهار شجره طیبه ولایت و لوامع انوار نیره زاهره هدایت اعنی مخاطبه اشرف
عالیحضرت مرتضی معلی مجتبی مزکی صدر امت باهره بدر ملت زاهره طره
ناصیه سیادت غره جبهه سعادت نقاوه اعاظم نجبا زبده اماجد نقبا قدوه
زمره علویه اسوه عترت نبویه اقدم جابر کبری اکرم شاه بر غطا مشتمل بر فنون
الطاف و محتوی بر صنوف اعطاف شرف ورود ارزانی فرمود چون
از مضمون آن خطاب مستطاب تمهید قواعد حصول مرادات و تکمیل مراتب ظهور
سعادات مفهوم شد امداد شکر متعاقب و متواتر یافت از برکات انفاس عالیه

استشمام رایحهٔ التفات میرود و مستظهرست که مامول بشرف قبول اقتران یابد
زیادت اطناب مودی بسوء ادبیست ایام سیادة بشواهد سعادت مقرون باد
و آثار موالی با نوار فیض لایزالی مشحون

سیادات بطبقهٔ اوسط از سادات نویسند

کجا رسد بکمال تو فهم دور اندیش
که از خیال و گمان هست وصف قدرت بیش

چون تحریر محاسن ذات معلی و تقریر میامن صفات مزکی عالیجناب سیادت مآب
مصدر مآثر و مناقب مظهر محامد و مناصب انسان عین سعادة و عین انسان سعادت
خلاصهٔ اولاد رسول نقاوهٔ احفاد بتول بمثابه ایست که سهام اوهام فصحا بهدف
تعریف آن نرسد و ضمایر اکابر بلغا بر اسرار توصیف آن اطلاع نیابد اگر
دران باب شروع نمود عذر واضحست متمنای خلوص آنست که بر تواتر و توالی
در ارسال ملاطفات عالی که سبب سرور و موجب حضور قلوب و صدور است اهتمام
نمایند بزواید اطناب مصدع نمیگردد قواعد مناقب نقابت و مبانی مناصب نجابت
بتائید الهی و تاکید فیض نامتناهی مؤکد و مشید باد

سادات در جواب طبقهٔ اوسط از سادات نویسند

شمایم گلزار قدسی و نسایم حدایق فردوسی که بدستیاری شمال
اقبال از ریاض التفات عالیجناب نقابت انتساب مرتضی اعظم مجتبی اکرم مهر
سپهر نقابت ماه آسمان نجابت خلف اعاظم اسلاف شرف اکارم اشراف
وزیده بود مشتمل بر میامن الطاف بی نهایت و محتوی بر مکارم اعطاف بی
نهایت شرف نزول ارزانی داشت هر نقطهٔ متضمن سری از اسرار رقم
کتاب مکنون و هر حرفی مبین حکمی از احکام نون والقلم و ما یسطرون مؤثر هر نقش را

عنوان

عنوان مفاخرت دنیوی و فهرست سعادات اخروی دانست متوقع آنکه بار زمان
سعادت ملاقات ترادف مخاطبات مغرز گرداند که وسیلهٔ موهبت عظمی
و ذریعهٔ کرامت کبری همان خواهد بود بزواید املال نمینماید

بسیط خاک بتو جاودان مزین باد
که تو خلاصهٔ ترکیب چار ارکانی

سادات بطبقهٔ ادنی از سادات نویسند

جناب سیادت مآب سعادت ایاب مرتضی امجد اسعد زبدهٔ نقبا
اسوهٔ نجبا رفع الله تعالی معارج سیادته و نور سواطع اقمار سعادته را سلامی که
محتوی بر خلوص اعتقاد و منطوی بر وفور محبت و وداد باشد مبلغ میدارد و دوام
شرف ملاقات شریفش را که آئینهٔ طلعت آمال و امانی و طلیعهٔ مواکب مسرت
و شادمانی است استدعا مینماید توفیق سعادت اجتماع باحسن صور و ایمن
اوضاع مقدر باد نظر صد میرود که در فتح باب ارسال جواب بتقصیر قلم مرحمت رقم
رضا ندهد که اشتیاق نسایم محبت و استشمام شمایم مودت مرتب بر مطالعهٔ
زیادت اسباب نمود ظلال سعادت و سیادت ابد الآباد مخلد باد

سیادات در جواب طبقهٔ ادنی از سادات نویسند

طرایف لطایف محبت آثار که عبارتست از مکاتبهٔ جناب
سیادت شعار مرتضی رفیع مجتبی منیع جلیل الاصل جمیل الوصل طاهر الانساب
ظاهر الاحساب خلاصهٔ میامن سیادت و نقاوهٔ مشحون بلطف عبارت و مقرون
بحسن استعارت سمت ظهور یافت از مطالعهٔ آن عبارات محتوی بر دقایق
معانی و از ملاحظهٔ آن اشارات منطوی بر حقایق روحانی نشاط دل
تازه و سرور جان بی اندازه گشت طریق محبت آنکه بر همین منوال روز بروز

باعلام سوانح وقت محرک سلسلهٔ تعارف بعقد نسیان روابط قدیم را جایز ندارند
زیادت اصالت نشو دپایهٔ سیادت بلند و سایهٔ سعادت ابد پیوند باد **سایر
بطبقهٔ اعلی از سادات نویسند** بنده سیادت پناه و آستان سدرهٔ اشتباه بندگان
مرتضی اعلم مجتبی اکرم مظهر محامد و مناقب مصدر ماثر و مناصب خلاصهٔ اولاد رسول
نقاوهٔ احفاد بتول زبدهٔ اعاظم نجبا قدوهٔ اکارم نقبا ماه آسمان عزت و جلالت مهر
سپهر نقابت و ایالت علی مرور الدهور والاعوام وکرور الشهور والایام
مستقر سعادات ازلی و مطمح انظار کرامت لم یزلی باد بندهٔ مخلص کمر بوظایف
بندگی مشغول است زمین نیاز از لب ادب ملثوم کردانیده بعرض طرایف
اثنیهٔ که از نسیم روایح آن ریاض انس نضارت و از شمیم موح بخش گلزار قدسی
طراوت یابد مصدع جناب رفیع میگردد و عقیب الصلوة از حضرت مجیب الدعوات
دوام ایام سعادت فرجام ملازمان بندهٔ سیادت تربیت را مستدعی می باشد
بیمن اجابت مقرون و بتغر استجابت مشحون باد از خدام عتبهٔ سیادت پناه
بغنون عنایات و صنوف رعایات مستظهر است زیادت اطناب علامت
جرأت است مسند سیادت و سریر سعادت بیامن دین پروری و مآثر فضیلت
گستری مزین و محلی باد **سایر در جواب طبقهٔ اعلی از سادات نویسند** برشایح قلم
کرم و اکرام و لوایح ریاحین بساتین التفات و اهتمام عالیحضرت سیادت پناهی
سعادت دستگاهی مرتضی مزکی مجتبی معلی زبدهٔ اکارم قدوهٔ اعاظم صدر امت
باهره بدر ملت زاهره نقاوهٔ زمرهٔ علویه اسوهٔ عترت نبویه اسبغ الله تعالی ظلاله

نقابة

٢٩

نقابه مخلد سیان سیادت چون طیب روایح ازهار و فیض فوایح اثمار حدایق
ارواح و عیان صادق را چون گلشن فردوس مزین ساخت مورد عظمتش
بانواع اکرام و تعظیم تلقی یافت و مقدم شریفش باصناف احترام و تکریم اختصاص
پذیرفت صنوف عنایت و ذره پروری که در ضمن آن اندراج یافته بود
بدعاگویی دولت ابد پیوند مقابل گشت زیادت جسارت حد خود
نمیداند قواعد مناقب نجابت و مبانی مناصب نقابت بتایید الهی تاکید
فیض نامتناهی مؤکد و مشید باد **سایر بطبقهٔ اوسط از سادات نویسند**
تمهید قواعد سیادت و تاسیس مبانی سعادت بذات عالی نصاب نقابت
انتساب ناصب رایات ملت موضح جامع آیات شریعت عز اخلف
اشراف اخلاف قبلهٔ فضلا انام کعبهٔ علماء اسلام مزین و آراسته باد بنده
دعاگوی که بر لوازم ارادت استمرار و استقرار دارد بنشر دعای
خوشتر از نسیم دلکشای سحری و عرض ثنایی بهتر از شمایم راحت افزای
گلبرگ طری مصدع خدام میگردد و آناء اللیل و اطراف النهار [illegible]
زمرهٔ المستغفرین بالاسحار بر ادعیهٔ دوام ایام سعادت انجام
مواظبت مینماید بتغر اجابت مقرر باد رجا واثق است که از خدام عتبهٔ جناب
سیادت مآب بغنون عنایات و صنوف رعایات محظوظ کردد زیادت
جرأت شرفت سریر نقابت و سیادت بذات شریف و عنصر لطیف
مشرف باد **سایر در جواب طبقهٔ اوسط از سادات نویسند** مناظم اقلام گوهربار

ومقاطر ارقام در رشتار عالیجناب سیادت مآب رافع ابنیهٔ کمال ناصب الویهٔ عز و جلال
مورد مناقب شریفه صاحب مناصب منیفه مرتضی اشرف رفیع مجتبی افضل منیع مهد
الله تعالی ارکان تعلی با نوار سیادت و بنیان الهدی باثار نقابته مزین نور
عز جلال نزول اقبال فرموده باعث تعاقب اسباب بهجت و تواتر اثار مسرت
گشت هر حرفی را بهزار خدمت و دعا و هر کلمه را بصد هزار مدحت و ثنا مقابل
گردانید زیادت جسارت نموده انار سیادت و معالی با نوار فیض لایزال
مشحون باد **سایر بطبقهٔ ادنی از سادات نویسند** اعلی الله تعالی بمعالم السیادة
قدره و شرح بمکارم النقابة صدره بنده هواخواه که لباس اداء دانش بطراز
اخلاص تطرز یست ذرایع بدایع دعوات و روایع ودایع تحیات بمستقر
تشریف ابلاغ مینماید و همواره انتظام امور سجاده باقی را مستدعی می باشد
بسعادت اجابت مقرون باد بساط شرح و بسط الام ایام فراق و نکایت
شکایت زمان اشتیاق طی نمودن اولی مید اند چه تقریر و تحریرش
نه هر چه و هم تصور کند بیرون باشد نه هر چه فهم تعقل کند فزون آید زیادت
اسهاب نرفت مناقب سیادت و مناصب سعادت ابدا در تزاید باد **بیر در جواب
طبقهٔ ادنی از سادات نویسند** ملطفهٔ لطافت انتما جناب سیادت دستار مرتضی اعظم
مجتبی اکرم مظهر اسرار نبویه مهبط انوار علویه عظم الله تعالی فی مناقب النقابة شانه
مشحون بفنون سرافرازی مقرون بصنوف دلنوازی بدولت ورود
شرف حصول مقصود ارزانی فرمود حسن ادب بازاء آن عوارف و جدای آن عواطف

خبر نو طایف دعا و روایت مدح و ثنا اجازت نداد و چون منطوق آن مخزن
لطایف و مطلع ظرایف از اتساق امور دولت و اطراد رسوم رفعت مبنی
و مخبر بود مراسم شکر و سپاس باری بتقدیم رسانید زیادت اطناب ننموده
عالم طغت سیادت مآبی بر مفارق ادانی و اعالی ممدود باد **مشایخ طبقهٔ اعلی
از مشایخ نویسند** حضرت قدسی منقبت فردوسی منزلت سلطان ولایت شعار تقوی
شایخ عالیمقدار تاجدار ممالک کرامت تخت نشین اقالیم امامت ناصح
زمرهٔ ملوک مرشد ارباب سلوک عالم معاملات طریقت صاحب مکاشفات
حقیقت بر فرازنده لوای تصوف بر افروزنده چراغ تعرف همواره مظهر انوار
کمالات ملکوتی و مطرح انوار افاضات لاهوتی باد مرید نیازمند که پیوسته
از ضمیر منیر مقتبس انوار فتوحات غیبی و ملتمس اسرار فیوضات لاریبی می باشد
دعواتی که صفای صفوتش ذیل آثار کدورت علایق و مدحاتی که نقای
فطرتش صیقل غبار ظلمات عوایق باشد بحریم مقدس مهدی و متحف مبتنا
و بتعاقب ازمنه و دهور و تتابع ایام و شهور مزید افاضات روحانی از جناب
جلال احدیت ربانی استدعا می نماید و هذا الدعا خیر الدعا از همت عالی
نهمت التماس میرود که این کمینه را از قبول خاطر عاطر که آینه مشاهدات غیبی
و مجمع واردات لاریبی است بحظی کامل فایض و مستعد گردانند زیادت
جسارت نمود حاشیه سجادهٔ عالی مهبط فیوض ذی الجلال و مورد و ارادت
لایزالی باد **مشایخ در جواب طبقهٔ اعلی از مشایخ نویسند** اشراقات انوار

صفا و لمعات آثار جام جهان نما که عبارتست از عالیجناب مستطاب حضرت
حقایق پناه معارف دستگاه ناصب رایات حکم کاشف آیات نعم مفتاح
مغالق خزاین لاریب هادی انام مرشد ایام لازالت سدته مورد اصناف الکرامات
و مصدر انواع المعانی والکمالات محتوی بر اسرار یختص برحمته من یشاء چون
آفتاب عالمتاب از مطلع ذره پروری طلوع نمود مورد آن وارد غیبی و ورود
آن وافد لاریبی رایت ارادت ملثوم گردانید بر فرق افتخار نهاد و فتوح
جز استقامت احوال و میسر اسباب امانی و امال موجب تضاعف سواد شکرگذاری
و ترادف امداد و سپاسداری شد ترک اقدام بر جسارت عین احترام میداند
لوح محفوظ خاطر سعادت مآثر مجمع افاضات انوار ربانی و منبع رشحات اسرار
سبحانی باد مشایخ بطبقه اوسط از مشایخ نویسند احوال دل بدوست چه محتاج کیفیت
بر شمع سوزش پروانه روشنست چون بر مرآت رای فیاض عالیجناب طریقت
مآب مطلع انوار کرامات منبع آثار الهامات مرکز دایره صدق و یقین محیط
نقطه توکل و تمکین مخزن اسرار لاهوتیه و مطلع انوار جبروتیه نتیجه اولیاء کرام بقیه
اصفیاء عظام که منظر ادراک حقایق و محل شهود اسرار دقایق است
صورت حال این محب معتقد مخفی و محجوب لاجرم یقین آن صورت و تبیین آن
معنی را از مقوله تحصیل حاصل دانسته بر زواید اطالت نمی نماید ضمیر بابرکت
تو کاینه خدای نماست از زنگ غفلت و زنگ کدورت ایمن باد
مشایخ در جواب طبقه اوسط از مشایخ نویسند خطاب قدسی که متضمن برکات نفحات انسی است

ازعالیجناب

ازعالیجناب طریقت انتساب رافع رایات فتوت صاحب آیات بقیه مسالک مسالک
شریعت واقف طریقت و حقیقت کاشف اسرار ملک و ملکوت ناظر انوار قدس
و جبروت اطلع الله من مشارق معارف الذات بدره و شرح بآثار انوار
تجلیات الصفات صدره شرف ورود یافته مقترن بعواطف کتاب اثر لباه
الیک از ورای سرادقات عوالم غیب چهره گشای گشت بازای هر حرفی
بسی از آن خطاب مستطاب وظایف محبت و وداد و روابط مودت و اتحاد
بموقف تبلیغ میرساند و از حضرت دایم البقا جل ذکره اسباب نیل سعادت
التقا استدعا مینماید و ما ذلک علی الله بعزیز زیادت مصدع نمیشود دل روشنت
قایل راز باد ❁ در فیض بر خاطرت بیا زیاد مشایخ بطبقه ادنی از مشایخ نویسند
هر چند در عالم شهادت از استعداد سعادت لقای جناب
تقوی شعار محبت آثار جلیس مشایخ زمان انیس ارباب علم و عرفان سالک
محقق کامل مدقق حبل الله تعالی بقاوه مسند الارشاد و ارباب المعارف
و موجبا لهدایة اصحاب الحقایق و العوارف بسمت حرمان موسوم شده
اما در محفل قدس و مجالس انس پیوسته دیده بصیرت تماشای جمال آن عدیم
الامثال مینماید و مع هذا امیدوار است که حضرت حق سبحانه و تعالی حجب
مباینت را مرتفع ساخته بشرف ملاقات اشرف رساند زیادت اطناب
نمی رود در ذروه احترام جای تو باد ذکر روحانیان دعای تو باد مشایخ
در جواب طبقه ادنی از مشایخ نویسند صحیفه شریفه محتوی

برعایت لطیفه که جناب طریقت شعار مودت آثار ناسلک مناسک دین قویم
سالک مسالک صراط مستقیم جامع انوار معارف لاهوتیه فایح ابواب عواطف
ملکوتیه بیت آن نور مشخص که با دامن طبیعی ۞ آلوده نگشتست دمی دامن کش
ارسال فرموده بودند سمت ظهور یافت و چون از مطاوی آن آثار صحت وصول و فور
وانواع جمعیت و سرور مستفاد بود دو فور شکر و سپاس ملک قدیم تقدیم یافت زیادت
اسباب شرافت ۞ سر لاهوت همنشین تو باد ۞ فیض حق دمبدم قرین تو باد
سایر بطبقه اعلی از مشایخ نوشته‌اند میامن اوقات برکت سمات عالیحضرت مرشد
محقق هادی کامل مدقق منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه قطب فلک کرامت
وولایت مرکز دایره هدایت سلطان مشایخ عظام قطب الاقطاب الی [illegible] کاشف
اسرار ملک و ملکوت ناظر انوار قدس و جبروت مخزن لطایف قدسیه معدن
معارف انسیه بروزگار طوایف مسترشدان آنام واصل باد و مقاصد علیه
مریدان مطالب سنیه مستفیدان از [illegible] نظر عالی رتبت حاصل بنده
معتقد بیت آنکه در موقف عبودیت ۞ داغ اخلاص بر جبین دارد ۞
بعرض دعایی که از ریاض نفوس فرح اخلاص فایح و از حدایق تحریر
رواح اختصاص لایح باشد مصدع خدام میگردد و بوظیفه شریفه دعای دولت ابدی
وضابطه ثنای سعادت سرمدی اشتغال مینماید و از حضرت الاجابت بعد الدعا
مسئول آنکه در خلاصه اوقات و نقاوه آنات از نظر کیمیا اثر که وسیله
حصول امانی و ذریعه ظهور سعادات جاودانی است محروم نگذارند زیادت

۴۲

جرات نرفت خاطر عاطر از مهر وضمیر منیر صفا گستر مرات مشاهدات طوالع غیبی و
ملاحظات لوامع عالم لاریبی باد سایر در جواب طبقه اعلی از مشایخ نوشته‌اند
نسیمات انفاس مقدسه و رشحات اقلام مطهره عالیحضرت مرشد زمان
مقتدای عهد و اوان افضل مشایخ ایام اکمل ممدات انام صاحب ایات
ریاضات ناصب رایات کشف و کرامات سلطان محققین برهان صدیقین
مفتاح کنوز معارف ربانی کشاف رموز عواطف سبحانی که حاوی اسرار
کتاب الحکمت آیات تو بود از مهب کرامات سینه و منبع مقامات علیه فایح و فایض
شد نسیم روضه دار السلام و شمیم طره حور مقصورات فی الخیام از نقش
آن توقیع وقیع بمشام جان بیوست عذر مکارم خدام جز بتقاعد از تمهید قواعد
عذرخواهی میسر پذیر نیست زیادت جسارت نرفت ذات بابرکات
متبرکة الصفات ابد الدهر بر مسند ارشاد و افادت و سجاده سداد
و عبادت ملاذ مسترشدان مناهج خیر و پناه مقتبسان انوار احتصان سلوک
و سیر باد سایر بطبقه اوسط از مشایخ نوشته‌اند انوار اسرار فیض [illegible] از باطن منور
مقدس عالیجناب ارشاد دستگاه شیخ الانام مقتدای طوایف اسلام منبع علوم
روحانیه مجمع فیوض سبحانیه مرشد اکرم قدوه مشایخ عرب و العجم المتوطن
فی قباب سبحات السبحانیه المستهلک فی لمعات الجذبات الربانیه بر قلوب
مستعدان قبول افاضات و مستمدان نتایج ریاضات فایض باد مخلص
معتقد که آیات اخلاص بر صحیفه خدمتگاری نگاشته تمنای که از مضمون مناشیر

صبح سعادت خرد جد دعای که بر اشارات بشارات یمن و برکت اطلاع
بخشد بعتبه علیه سمت ارسال رسیده بود و از حضرت رب الارباب عصمت مواهب و
رعایت نصیبی که متضمن بذل مودت تواند بود درخواست نماید انه علی کل شی قدیر
زیادت ملال مرفت نفوس متوجهان روضه رضا و قلوب مجاوران صفه صدق
و صفا بمیامن انفاس ملکیه و برکات اوقات شریفه منور و مزین باد

بدر جواب طبقه ادنی از مشایخ نویسند همراه صبا رایحه باغ بهشت است نمایانامه پاکیزه
آن پاک گوهر رشت است رقمات خامه خدام عالیجناب هدایت انجام منبع
انوار کرامات مطلع انوار الهامات محیط نقطه صدق و یقین مرکز دایره توکل و تمکین
غوث برایا غیث عطایا لازال رایه فی سبل الهدایة دلیلا و مقاله لعطشان
المعرفة الاحدیة سلسبیلا در احسن اوقات و ایمن ساعات شرف ورود
ارزانی فرموده از بس مطالعه آن انسی بهات و ذوق مشاهده الخطاب قدسی صفات
بشکفت دلم چو غنچه از باد صبا ارسال اشارات عالیه در کمال نهایت
مترصد است تا وظیفه اعتقاد بتقدیم رساند زیادت ابرام حد خود نمیداند
بر مرکز مراد تو که آن قطب عالم است پیوسته دایرات فلک را مدار باد

بنابر طبقه ادنی از مشایخ نویسند میامن انفاس علیه و برکات اوقات سنیه
جناب شریعت مآب طریقت آثار نتیجه اتقیاء عظام بقیه اولیاء کرام قدوه
النفوس الطاهره اسوه ذوی القلوب الباهره مخزن معارف ربانی و معدن عرفان
مواجید سبحانی واصل باد مخلص و مصاحب الاعتقاد که همواره متعطش مشارب هدایت عینا

بقاست قضاة بطبقه ادنی از قضاة نویسند بجناب قاضی انام قدوه ائمه ایام
مشید مبانی دین متین ممهد قواعد شرع مبین ظهیر ملت بیضا نصیر شریعت غرا ایده الله تعالی
علو شان الشریعه بانشر احکام العلیه المنیفه تحیتی که طیب نسیمش بنشانه روایح باد
بهاری و عطر شمیمش مماثل نفایح مشک تتاری باشد مبلغ میدارد و متوجه
سعادت ملاقات که خلاصه مقصد کامی و نهایت امانی است می باشد
اسباب حصول این مرام بسبب انتظام موسوم باد و زیادت اطالت نمینماید
لازمی صلاح خلق تا بقیات میاد عمر تو را انقطاع جاه تو را انقلاب قضاة در جواب
طبقه ادنی از قضاة نویسند کتاب فایح العبارت و خطاب لایح البشارت که از جناب
فضیلت شعار شریعت آثار قاضی الاسلام مرجع ولاة ایام ناصر ادانی و اعالی
ناشر فضایل و معالی عظم الله تعالی فی اعلاء اعلام الشرع بعز شانه و رفع فی نفاذ
احکام الملة مکانه صادر شده بود در روشنی چون تاثیر سحری و در زیبایی
چون بلبل گل طری در این زمان نزول نمود و چون مضمون آن تحفه
مبنی بر تاسیس مبانی محبت و وداد و مبنی از تاکید قواعد خالص اعتقاد بود
موجب ازدیاد مواد اخلاص و اختصاص گشت زیادت انبساط نمیرود در جواب
گلبن باغ کمال و روضه افضال تو باد تازه و ترز این رسم خزان
بسایر طبقه اعلی از قضاة نویسند محافل نفاذ احکام شرع و ملت بمیامن اع
آنحضرت قاضی الاسلام مآل ولاة انام مقتدای اعدل العلم قدوه اعاظم امم رافع
اعلام شریعت هادم بنیان اقدم زمان حامی اهل ایمان حامی بیضه مسلمین راعی

حقایق علوم مستنبط دقایق رسوم ناصب الویه دقیه رافع ابنیه بقیه مصید دقایق
مناظرات مظهر حقایق محاضرات مصباح انوار دانش مفتاح اسرار بینش
محصل یا دمحب آرزومند که رافع ابنیه مودت است دعوات بابرکات
وتحیات میامن سمات مرفوع ضمیر منیر میکرداند وسرا او جهرا ابتلاوت
صحایف محمدت وقراءت جرآید منقبت اشتغال مینماید بیت حرز من
در همه اوقات ثنای تو بود ❊ ورد من در همه احوال دعای تو بود ❊ دواعی
اشواق بلقای اشرف ازشوق هزار مسافه ازما رواز ارزوی شب
خزان بمطالعه تباشیر اسحار زیادت است برزواید مصدع نشد ❊
ذهن وقاد تو کشاف علوم عالمیست ❊ طبع نقاد تو باب فضل را مفتاح
علمای شریعت در جواب طبقه اوکطار علماء شریعت نویسند رقوم کتاب یکی المیمون لاحقه
کنونی فی وقت الصباح ملاطفه مرغوب ومفاوضه مطلوب عالیجناب شریعت شعار
فقاهت دثار نقاوه علماء اسلام اسوه فضلاء انام واسطه ترفع موالی
رابطه تفوق اهالی مورد مناقب شریفه صاحب مناصب منیفه دیکت ی چون
هوای کوستان وطرب افزای چون وصال دوستان دراشرف ساعات
والطف اوقات سمت وصول یافت بظهور نور الخطاب که صورت
کمشکوه فیها مصباح داشت زنک ظلام وارادات ایام ازآیینه
دل مستهام زدوده کردید بشارت سلامتی ذات ملک صفات که ازان
صحیفه منیف بهمات بوضوح پیوست وسیله ادای لوازم شکرگذاری گشت برزوا

حوزه شرع مبین ❊ قاضی دین افسرملت که ارزوی شرف ❊ خاک درکش سروران
دهر را تاج سرست ❊ مشرف ومکرم باد ورقاع محکمه عالیه در اطراف واکناف
بسیط غبرا مقرر ومعظم بنده دولتخواه که دعای دولت حضرت شریعت پناهی را وسیله حصول
سعادت وکامرانی میداند دعایی که ازریاض تقریرش روایح اخلاص لایح
وثنای که ازحدایق تحریرش فوایح اختصاص فایح باشد بموقف عرض میرساند
وعلی الدوام ارزوی استکانت وضراعت دعای استحکام قواعد جلال مسکوید
مبانی این مرام بتایید اجابت ملک علام ممهد باد وزیادت ابرام ححد خود
نمیداند التفات خاطر فیاض کافل تمام مهمات انام ومتکفل انجاح مرامات
خاص وعام باد علمای در جواب طبقه اعلی از قضاة نویسند کتاب شحون بغنون
الطاف وخطاب مقرون بصنوف اعطاف که خدام حضرت اقضی القضاة
ملاذ اعاظم ولاة اعلم ائمه انام عدل حکام ایام افضل اعلم علماء اکمل اکرم
فضلاء مرجع اعاظم زمان ملجاء اکارم عهد واوان مطلع انوار کمال منبع آثار
جلال ❊ امام الوری پادشاه شریعت ❊ که هستش در اقلیم دین شهریاری
نامزد بنده دولتخواه فرموده بودند دراشرف اوقات والطف آنات سعادت
نزول ارزانی داشت ❊ لطایف کلماتش چو مهر عالم گیر ❊ ظرایف نکاتش
چو ماه نورافزای موقع آن توقیع رفیع را که عنوان جرایده جاه وجلال وفهرست
صحیفه صحایف قدر وکمالست بتقدیم خدمتکاری استقبال نموده تمیمه بازوی اعتقاد
واستظهار کردانید عذر الطافی که ازحضرت شریعت پناهی درباره این کمینه

برواید مشوش نشد ظلال افادت ونوال افاضت بر مستفیدان حقایق تنزیل و
مستفیضان دقایق تاویل مبسوط باد علما شریعت بطبقه ادنی از علمای شریعت نویسند
میامن سلامی که مشارکت بصفای آن بشوایب انحراف دهر متغیر نگردد
وتبولیع ادایش بعوارض انحراف عصر متبدل نشود مرفوع ضمیر منیر جناب شریعت مآب
فقاهت انتساب ناصب رایات ملت ناصر رایات شریعت معقول اعاظم علما منظور
اکابر عظما میگرداند و از شرح شدت نوایر اشتیاق وتموج بحار اشتیاق که متجاوز
الحد والغایة است اعراض نموده دولت ملاقات شریف را که غایت مطالب
ونهایت مآرب است از حضرت عزت جل ذکره مسالت مینماید وظهور این مرام
منتظر می باشد زیادت اطناب زحمت مکتب الی اعلا اعلام شریعت
ترا باد ارتقای جاودانی علما شریعت در جواب طبقه ادنی از علمای شریعت نویسند
اتانی کتاب عزیز کریم ه کورد الربیع ونشر النسیم ه ملفوظ نکهت کی ترفه و
راحت افزای جناب شریعت شعار محبت آثار مجمع سعادات علیه منبع کمالات جلیه
حاوی اسالیب اصول وفروع حافظ احدود معقول وشروع مقرون بصفای مودت
ومحتوی بر کمال محبت در بهترین اوان وخوشترین زمانی بظهور پیوست وچون
از مضمون او تمهید قواعد حصول مرادات وتکمیل مراتب ظهور سعادات مفهوم
شد امداد شکر تعاقب وتواتر یافت زیادت اطناب زحمت مکتب نقد
اقبال تو اهل فضل را سرمایه باد ه زیور افضال تو اشراف را پیرایه باد
سایر طبقه اعلی از علمای شریعت نویسند شواهد آیات فضل وافضال

ودلایل غایات کمال واکمال عالیجناب مولانا اعظم مقتدای فضل اعلم رافع اعلام ملت بیضا
ناصب رایات شریعت غرا معاذ اکابر عظما ملاذ اعاظم علما محقق قوانین ملک وملت ومقرر
افانین دین ودولت مکمل علوم اولین وآخرین متمم مقاصد متقدمین ومتاخرین
سپهر بحر علوم وکنج فضایل که ذات اوست ه مجموعه حقایق ودیباچه حکم ه بر صفحات
دهور لایح باد ولوامع آثار فضایل خضر ترس در مشکلات قرانی وکشف معضلات فرقانی
باهر و واضح بنده دعاگوی که بوظایف عبودیت مشغول است لوامع ثنای که ورود کس
معبد قدس را منور و فواتح دعایی که هبوب نسیم مجمع انس را معطر میسازد بعتبه علیه متوجه میگرداند
وباعث بر ادای انکار ترفع اقتدا اضد... را از حضرت آفریدگار جل سلطانه استدعا مینماید
علامات اجابت این مرام بر صفحات ایام مشهود باد چند روزی بسبب حوادث روزگار
ووقایع لیل ونهار بنده قدیم از شرف انتظام در سلک سایر خدام مهجور موسوم شده
اما جان ودل که خلاصه آب وگل اند آنجا قواعد عبودیت را مؤکد وممهد میدارند
زیادت خود را رتبه جرات نمیدانند هر عطیه سعادتی که آثار نتایج وانوار
عواید آن بر روزگار خواص بارگاه نعم ممتاز ومقربان درگاه ورتبت
تحقیق ما... او بخت... واصل ومتواصل گردد نصیب اتم وبهره اعظم بجناب
عالی فایض باد سایر در جواب طبقه اعلی از علمای شریعت نویسند الطاف ونوازش تواهد
بسوی من ه گفتم مگر نسیم صبا از چمن رسید ه یا آسمان بمجمر خورشید عود سوخت ه
یا کاروان مشک از راه ختن رسید ه عنایت نامه نامی که از عالیحضرت مجد ومحمد قبله
اعاظم انام کعبه اکابر ایام عالم کامل اقدم جز اشرف اکرم نظام شرع مبین قوام

دین متین محیط مرکز جلال سپهر کمال ملجأ افاضل زمان مرجع اکابر جهان
امام اهل هدی افضل زمان که مدام ؛ زسعی اوست نظام شرایع و احکام ؛
مبنی از بنیان الطاف بی‌غایت و مبنی بر مکارم اعطاف بی‌نهایت نامزد این
بنده شده بود عز ورود ارزانی فرمود بیت روان و تر و تازه چون آب حیوان
خوش و خوب و خرم چو عهد جوانی ؛ بخطوات خضوع و طاعت و اقدام نیاز و ضراعت
استقبال نموده افسر فرق شرف و تاج تارک مباهات ساخت از عهده ادای حقوق آن
مکارم و مراحم که در مطاوی آن انعام یافته بیرون آمدن از قبیل محالات
است زبان دبیر عبارت حد خود نمیشناسد ؏ همیشه نامه نماینده بر سپهر بلند
هلال و بدر شود در اجتماع و استقبال ؛ بفضل کس نماینده در جهان چون بدر
بعمر کش فزاینده در زمان چو هلال سایر طبقه اوسط از علماء شریعت نویسند
کمالات ذات بکامل الافاضات عالیجناب شریعت مآب فقیه ربانی بازوی قوت
مسلمانی افرازنده کمال ناصب الویه جلال حلال مشکلات کشاف معضلات زبده
فضلا قدوه علما محیط مرکز علم و سپهر مهر کمال ؛ نظام شرع مبین و قوام دین
متین ؛ ذریعه کمال اهل را ذات با دو ذهن قیاس که کشاف حقایق
کلام و مفتاح دقایق اسرار ملک علام است وسیله ارشاد ارباب استرشاد و استفادت
بنده دو تحفه کرد در موقف خدمتکاری ثابت قدم است بر اتحاف خدمات
کرده که از ممارستش سبب تعطر مجالس انس و فواتح اتوارش موجب تطییب
محافل قدس باشد مداومت مینماید و بر توالی ازمنه و تعاقب اوقات نیاز و
مسکنت

۳۶

مسکنت برسم شرح فضایل و لوازم وصف مفاخران معالی مرتبت مرتب میدارد زیادت
اطالت شرط ادب نیست ؛ طالبان فضل آثار و خبر بارگاهت مقصد و مقصود باد
سایر در جواب طبقه اوسط از علماء شریعت نویسند کتاب لطیف و خطاب شریف عالیجناب شریعت
مآب عالم فاضل کامل مقتدای زمان پیشوای عهد و اوان مجمع کمالات منبع سعادات
موسوم بسمات رضیه و موصوف بصفات سنیه بدولت ورود در جاده بهجت و مسرت
افزود صورتش دیده جان از اصغار روشن کرد ؛ معنیش در دل محزون اثر خشم نگذاشت
بو نقشش همه آمال و امانی در وی ؛ آفرین بر قلمی باد که این نقش نگاشت مورد عظیمش
بانواع اکرام و تعظیم تلقی یافت و مقدم شریفش باصناف احترام و تکریم اختصاص
پذیرفت عذر شمول الطاف و وفور اعطافی که آن عالیجناب نسبت باین دولتخواه
تقدیم فرموده بچه قوت بیان توان کرد و بکدام طاقت از عهده آن تفصی توان
نمود ؛ حکیم چه عذر خواهم کرم تراکه عذرش بحساب در نگنجد شمار در نیاید ؛ زیادت جود را
رتبه لحرات کشیده اند سیامی افادت و مآثر افاضت بروزگار طلبه علوم واصل
و فایض باد سایر طبقه ادنی از علماء شریعت نویسند جوامع اوقات معالی سمات
جناب شریعت شعار فقاهت دثار قوام شرع مبین نظام دین متین منبع زلال افضال
مرکز محیط جلال ؛ محیط دایره علم و قطب محور دین ؛ مدار مرکز فضل و سپهر مهر یقین ؛
بافاده علوم دینی و افاضه مسایل یقینی مصروف باد دعاگوی هواخواه که بقوی عقل
وظیفه هواداری و طریقه خدمتکاری را فرض عین می‌شمارد تحیاتی زیاده از حرکات
افلاک و صداقتی افزون از مدرکات فهم و ادراک بموقف نیاز میرساند و ارقام

خلوص هواداری بر صفحهٔ خاطر نگاشته قاعدهٔ ثنا خوانی را ممهد میدارد و بحالات مضجع نمیگردد
جهان نتیجهٔ دلپذیر نفاست [illegible] چو باغ خلد برین دایما معطر باد سید در جواب طبقهٔ ادانی
از علما و شریعت نویسند رسید از جناب شریعت شعاری | خطی که تماشای آن جان فزاید
نه حرف او رخ حور میدهد دست | ز هر لفظ او مشکلی میگشاید | وسیلهٔ اسباب حصول
کامکاری و واسطهٔ آثار وصول بدرجهٔ بختیاری که جناب فضیلت شعار شریعت دثار
مولانا اعظم معتقد الکرم برهان علما ترجمان فضلا [illegible] خورشید آسمان معالی [illegible]
یارای او جوهر ذره حقیرست و مختصر | عقل مجرد آمده در حیز وجود | روح مصور آمده
در صورت بشر | دعاگوی هواخواه را بارسال آن سرفراز ساخته بودند
چون روح گرامی به بدن وقت اعادت شرف ورود کرامت فرمود مورد آن صحیفهٔ
جلال و جریدهٔ قبول و اقبال بوظایف تعظیم و روایت و تکریم اختصاص یافت اهتمام و التفاتی
کرار فور ایادی و مکارم آن زبدهٔ اعالی و اکارم در بارهٔ این داعی تقدیم یافته
زبان بیان از عهدهٔ تمهید اعتذار آن بیرون نمیتواند آمد | زانکه آن برتر از بیان
باشد | هرچه گویم فزون از آن باشد | بر زواید اجلال نمی‌نماید ظلال فضایل مخلد باد
و اساس حال رشید باد قضاة بطبقهٔ اعلی از قضاة نویسند تشیید مبانی شریعت
و تاسیس قواعد دین و ملت باهتمام خدام محکمهٔ علیه افضی القضاة اسلام نافذ اقضیه و احکام
عمان معانی نعمان ثانی مقرر قواعد شرع مدبر معاقد اصل و فرع مروج ملت زهرا متقوی
شریعت غرا اکمل حماة انام اعدل ولاة ایام [illegible] افضی القضاة الکرام نیر آن
عقل و شرع و سنجیده رای روشن افکار ملک و دین منوط باد و رعایت کافهٔ انام حسن

اهتمام

اهتمام مجاوران سدهٔ سنیه مفوض و مربوط مخلص نیازمند که دعوی اطاعتش در محکمهٔ اخلاص
بشهادت اختصاص سمت اثبات یافته بلوامع ثنایی که ورودش معهد قدس را منور
و فواتح دعایی که هبوبش مجمع انس را معطر سازد مصحوب مجاوران عتبهٔ علیه میگرداند و دوام
تشریف ایام شریعت پناهی را از حضرت ملک علام مسألت مینماید تعز اجابت مقرون باد
متوقع آنکه ابواب مکاتبات سابقه با تمام مهمات لایقه علی الدوام مفتوح دارند که علاوه
سایر عنایات است بر زواید اطناب جرات نمینماید محکمهٔ مسند احکام دین در اجرای شرع
متین پناه اسلام و ملجا خواص و عوام باد قضاة در جواب طبقهٔ اعلی از قضاة نویسند
این نامهٔ نامور که نمود جمال | منشور سعادتست و طغرای جلال | در جیبت
و درود درج شده | هرجا که جواهریست از فضل و کمال | نتایج انامل دریا فواصل و
خاطر خورشید مآثر اعنی مخاطبهٔ سلطان قضاة اسلام برهان ولاة انام ناصر ملت حنیفه
حافظ شریعت شریفه ممهد قواعد دین متین مشید مبانی شرع متین رافع اعلام سنت قامع
بنیان بدعت [illegible] شرّاع اماجد و قاضی القضاة روی زمین | مغیث ملت
اسلام و رکن دین متین | در ایمن احوال نزول اجلال فرمود بدستیاری دولت
و مددکاری عنایت این مخلص را رتبهٔ سرافرازی داد و چون از فحوای آن انتظام
مهام سعادت انجام و جریان امور بر وفق مراد و مرام بوضوح پیوست استدعای
توفیق شکرگذاری از حضرت باری نمود بر زواید [illegible] جرات نرفت صفای
محکمهٔ شرع از جمال تو باد | پناه اهل جهان سایهٔ جلال تو باد قضاة بطبقهٔ اوسط
از قضاة نویسند عالیجاه شریعت پناه ممهد قواعد دین متین مشید مبانی

شرع متین مطاع ملوک و سلاطین متبوع خلفا و خواقین مصلح مصالح اهل زمان کافل امور عالمیان
ابدا امور و متابعان احکام شرع متین و مصدر فرمان برداران اوامر دین متین
با دمجد واضح الاعتقاد که بر صحایف اخلاص حروف کمال اتحاد مرقوم است دعای
که نسیم نوبهار از رایحه آن اشتیاق هوای نشو و نما کند و ثنایی که حریم گلزار
از فایحه آن استشمام طیب صدق و صفا نماید بموقف تبلیغ برساند و از حضرت الوهیت
تنزهت ذاته و تقدست صفاته شرف التقا که احسن مآرب و اهم مطالب است مسئول و مدعا
مینماید انه قریب مجیب زیادت اطناب نرفت ذات عالی را که استظهار
خلق عالم است در پناه خویش دارد لطف رب العالمین قضاة در جواب طبقه اوسط از قضاة نویسند
خط شریف و دلنواز از دوست آمد سوی من الحمد لله الذی
قد اذهب عنا الحزن نتایج نسایج خاطر خطیر و روایع بدایع ضمیر منیر عالیجناب شریعت دثار
فضایل آثار قاضی انام مظهر اسلام مروج شریعت غرا مقوی ملت بیضا
قطعه
انکه در روز ازل بنوشته منشی قضا ‖ از برای دوستش منشور حکم جاودان
کشته احکام شریعش با عدالت همنفس ‖ بوده دست معدلتش با عدالت توامان
اعلی الله تعالی ایام الشریعة الغراء من احکام و رفع الویة الملة البیضاء بما تر همام
آراسته بحلیه معانی و فضایل و پیراسته به پیرایه حقایق و افضل مراد واسطه بروی
و حیات او وسیله ذوق و حضور گردید نسیم عاطفتی که از مضمون آن نامه نامی استشمام
رفت وسیله ازدیاد اخلاص و ذریعه کمال اختصاص شد زیادت اطناب
نرفت باد ابقای ذات تو چندانکه ممکن است ‖ کاندر بقای ذات تو اسلام را

تقابت

پیش نزن بجای عباد الله می باشد بعرض ادعیه که نسایم اعتقاد از اطایب روایح آن اشتیاق توان
نمود مصحوب میگردد و همگی همت بر ادراک دولت ملازمت مقصور میدارد
ابواب حصول این مرام از فیوضات ملک علام مفتوح باد امیدوار وانق است که این
کمینه را بخدمات لایقه نوازش فرمایند تا مراسم اخلاص بظهور رساند زیاده
اطناب جسارت نمینماید همه ایام و اوقات شریعت پناه ارشاد دستگاه حقایق
معروف میر در جواب طبقه ادنی از شیخ نویسند خطاب سلطانی که از خیار شریعت شعار تقوی دثار
رافع رایات طریقت صاحب حقیقت نقاوه زهاد اسوه عباد با فر در این حضور شده بود
شرف ورود ارزانی فرموده موردان واقف عینی الحضرت تعظیم و اجلال استقبال نمود
خبر فرخنده اثر استقامت احوال و تیسیر اسباب امانی و امال که از فحاوی آن معلوم شد
موجب تضاعف مواد شکرگذاری و ترفع الحاس داری گشت زیاده ابن مصدع
نمیشود ساحت عالی مجمع افاضات انوار ربانی و منبع رشحات اسرار سبحانی باد
علمای شریعت بطبقه اعلی از علمای شریعت نویسند
ای طریق علم را فضل تو مصباح آمده ‖ مخزن تفسیر را ذهن تو مفتاح آمده
مسند افاضت حقایق تفسیر تحسین تقریر سلطان
مفسرین برهان اهل حق و یقین بحر احادیث نبویه وارث مواریث مصطفویه
مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق کاشف مشکلات عقلیه فاتح معضلات نقلیه
لسان محافل علما ترجمان افاضل بلغا آراسته باد و توالی فیوضات کلام الهی
در باره مستفیدان مجلس عالی تا کاتب مخلص اشتیاق که بنوشته تعبیر اشتیاقات
فضایل خدام استغنا مینماید یارب لی دعایی که از زبان تقریرش فواتح اخلاص فایح

و نه صدایق تحریراتش روایح اختصاص لایح باشد صبح میکرد و همواره در روضه
صدق و صفا چون بلبل سحری ارزوی ثنا گستری در مناقب آنحضرت میخواند ع
بمع قت دعا دم ضمیر من مشغول بوصف تست بیابی زبان من بجاری ٭ امیدوارست
که از مکمن افضال خیال واجب الامتثال شرف اصدار ارزانی فرمایند تا وظایف حقیقی متعلقی
بظهور رسد بزواید انبساط جرات نمود علمای شریعت در جواب طبقه اعلی
از علمای شریعت نویسند اتانی منک یا فخر الاعالی ٭ کتاب لفظه مثل اللآلی ٭ نفحات
گلشن معانی و نسمات چمن الطاف لایزالی اعنی مخاطبه عالیحضرت مخدوم اعظم
مقتدای افاضل علم بقیه مشایخ شریف استاد جهابذ خلف متبه فضلای انام قدوه
علمای اسلام مرجع اعاظم عالم محی ریاض علوم و حکم ناظم معاقد فروع و اصول اصحاب
قواعد معقول و منقول الذین لمعان الجمال و اروح من فوحات الشمال در احسن ساعات
واحسن اوقات بر ریاض صدور ارباب خضوع فایح شد مورد رشحات آیه تالی
التقی الی کتاب کریم خوانده شد و کلمات ثنا الحمد لله الذی هدانا لهذا بر زبان
جاری گشت و چون مضمون صحیفه عالیشان معانی نشان اشعاری باستقامت اجلال
منتسبان عتبه افاضل اجلال داشت وظایف حمد ربانی و رواتب شکر سبحانی
مودی شد بزواید انبساط جسارت نمود ٭ همیشه تا که بود شرع حاکم و رشد
مدام تا که بود عقل والی والا ٭ ز حشمت تو بهم کار شرع باد نکو ٭ ز دولت تو بهم کام
عقل باد روا علماء شریعت بطبقه اوسط از علماء شریعت نویسند بتمهید قواعد احکام
دین و تشیید مبانی اسرار شرع متین با تمام عالیجناب شریعت مآب مستجمع

حقایق

شرف ظهور یافته هم حواله بکرم عمیم و فضل جسیم ایشانست ٭ من آن نیم که ترا معذرت
توانم گفت ٭ مگر تو هم بکرم عذرخواه من باشی ٭ از زیادت جرات رتبه خود نمیداند
و فود فیوض نامتناهی بنده رفیع حضرت اسلام پناهی ابدا واصل باد سایر طبقه
اوسط از قضاة نویسند میامن فیض دین و دیانت و ماثر یمن امانت و امان و
عالیجاه شریعت پناه قاضی اسلام مرجع جمهور انام حافظ اسالیب معقول و مشروع
حاوی قواعد اصول و فروع منبع کمالات علیه مجمع سعادت جلیه ناصب رایات
شریعت هادم بنیان بدعت بجمهور طوایف واصل باد و تاییدات ربانی و توفیقات
سبحانی با وقات متبرکه متواصل بنده هواخواه که خدمت ملازمان محکمه علیه را
وسیله حصول امانی و آمال میداند لوازم خدمات اخلاص شعار و صنوف معاملات
اختصاص دثار بموقف عرض میرساند و بر دولتهم مستدعی آن می باشد که نسیم
توفیق از مهب تقدیر متنسم شده کوکب اقبال بعتبه علیه از ذروه اقبال طلوع
نماید زیادت جرات رتبه خود نمی شناسد توجه عالیجناب شریعت پناه
در تقویت ارکان اسلام وسیله صلاح و سداد خواص و عوام سایر در جواب
طبقه اوسط از قضاة نویسند توقیع رفیع که خدام شریعت پناه عالیجاه قاضی انام مرجع
اهالی ایام امام زمان مقتدای عهد و اوان ملاذ علما و معاذ فضلا دام الله تعالی
میامن حرکات اقلام و افاضل المتشرعین اسرار کلامه و احکامه نامزد این حقیر
فرموده بودند در این اوقات و احسن آنات ورود تعزز یافت مع ورود الحق
فتوحات غیبی او وظایف اجلال و اکرام و رواتب اعزاز و احترام مرتب داشته و لبیب ادب

سایر در جواب
طبقه اوسط

مقبل ساحت چون از مطاوی آن کتاب مستطاب آثار صحت و حصول انواع جمعیت و سرور
مجلی بود وفور شکر و سپاس ملک اقدیم تقدیم افتاد بر زواید شورش نمیشود سر شریعت
بذات عالی منور و مشام اهل اسلام بنفایح فوایح ریاض فضل معطر باد سایر
بطبقه ادنی از قضات نویسند اسبغ الله تعالی علی المحکمة العالیة ظلال الالطاف و جعل احکام
الوافیة مقرونة بالانصاف مخلص دعاگوی که معتکف عتبه اخلاص است فنون
دعوات وافیه و صنوف صلحات صافیه خالی از شائبه ریا و جانی براتبه دعا بموقف
تبلیغ میرساند و همگی همت بر ادراک سعادت ملازمت مقصور میدارد و حصول
این صورت بر وجه احسن میسر باد و اگر در شرح النتایج حصول امنیت التقاء
اجتماع که احسن مطالب و ایمن مآرب است شروع رود سخن بگذرد و حکم و یکی گفته نگردد نیز از
بر زواید مصلح نگردد و محکمه احکام شریعت غرا از برکات ذات ملکی صفات
مستقر جلالت و کرامت باد سایر در جواب طبقه ادنی از قضات نویسند
رشحات ینابیع شریعت که عبارتست از مفاوضه جناب قاضی زمان متشرع عهد و اوان
حافظ شرع مبین ناصر دین متین المخصوص بمزید الاهتمام فی اجراء الحدود
و تنفیذ الاحکام محتوی بر فنون عواطف و منطوی بر صنوف عوارف
غرور و دارزانی داشت از بیان حسن ترتیب آن کتاب زبان ناطقه بقصور
اقرار نمود و از ادراک لطف ترکیب الخطاب قوت عاقله بعجز اعتراف نموده
بازاء الطاف و اعطاف که در طی آن صحیفه سعادت اندراج یافته بود دعوات
ادعیه و صنوف اثنیه مقابل گردانید بر زواید امالت مشوش نگشت ذات ملکی

صفات

بر ساحت دل مشتاق نوزیده و شمیم تلطف از گلشن اهتمام ایشان بمشام جان نرسیده
معلوم نیست که موجب تغافل از مقتضیات طریقه اتحاد دست یا کنجاشی از اضاعت بضاعت
کاغذ و مداد ؎ رشح قلم تو چشمه آب بقاست ؎ انفاس خوش تو نفخه باغ وفاست
این رشحه و نفخه از من باز مگیر زیرا که دلم زنده بدین آب و هواست در جواب شکایت
از ترک کتابت هم بدوستان نویسند بعرض مکرم برادر خویش دارم دور کمال لطف تو باید که
دارد معذورم اگر در ارسال دعوات تقصیری میرود نظر بر ملاحظه خاطر عاطر است
که تخفیف تصدیع را احسن انواع خدمت و دعای غایبانه را اشرف اصناف
عبودیت میداند و الا حق سبحانه و تعالی علیم است که درین مدت روی دل
از قبله اخلاص منحرف نبوده و عنان توجه از صوب دعاگویی بجانب نسیان منعطف
نگشته ؎ کهن نشود همه کس را بروزگار ارادت ؎ مگر مرا که ارادت زیاده است
زیاده در شکایت از ترک جواب کتابت بدوستان نویسند فریاد که دلدار خطابی نفرستاد
صد نامه نوشتیم جوابی نفرستاد ؎ متوقع از کرم عمیم آن بود که در حقوق خدمت
قدیم تفقد تمام نمایند و لطایف فی طایف کرم و مواهب ضم مواجب خدم بیشتر
از پیشتر فرمایند حالا کار بجایی رسیده و مهم بمرتبه کشیده و انجامیده که بخطاب
اکرامی نمی نوازند بل بجواب سلامی مشرف نمیسازند و بدین سبب دل رنجور را
آسایشی است و نه جان مهجور را آرامشی ؎ ننویسی جواب نامه من نامه من
نیرزد به جواب ؎ ای عجب لطف تو زود دارد گر لب تشنه باز گیرد آب
در جواب شکایت از ترک جواب کتابت نویسند با ستان جلالت که قبله گاه منت

که روی خود ندیده‌ام خدا گواه منست ؛ بمجرد ترک جواب صحیفهٔ شریفه که نه از روی
ترفع و استغنا بلکه بسبب هجوم جنون بلادعا بوده قواعد اخلاص و مبانی اختصاص
منهدم نخواهد شد امیدست که بر تقصیرات اختیاری حمل نفرمایند ؛ جواب خط مسلسل هم
نوشتیم لیکن نه ما که سلسله کار و یار بر بستیم ؛ در شکایت از کتابت کم نامشقی در مکاتیب
دیگران نمی‌نویسند ز مشتاقان خود روزی که لطفی یاد فرماید ؛ چه باشد نام درویشی اگر
در نامه گنجاید ؛ درین ولا که کتابت مشکین نقاب جناب معلی نصاب بدین صوب ارزانی داشته
بودند جمعی را از اصحاب و احباب طوبی لهم و حسن مآب نامزد سلام گرامی فرموده
چون دعاگوی را بتشریف پرسش مشرف نساخته بودند موجب ناامیدی تمام شده
ننوشت سوی غریبی نامهٔ وفا ؛ در حاشیه سلام هم از من دریغ داشت ؛ من
در قلم زدم آتش نفود آه ؛ او دو ده سر قلم از من دریغ داشت ؛ در شکایت از جفا
کاری و دلازاری با جگر سوختگان یار نبودی هرگز ؛ جز جفاجوی و ستمکار نبودی
هرگز ؛ با همه خلق جهان در صدد مرحمتی ؛ جز بآزار من زار نبودی هرگز ؛ معروض
آنکه مبالغه در تمهید قواعد ستمکاری نه قاعدهٔ یاریست و تقاعد از جادهٔ وفاداری
نه شیوهٔ دوستداریست ؛ بدین صفت که تو لستی گر نکو نخواری ؛ درست شد که
نداری سر وفاداری ؛ در جواب شکایت از دلازاری و جفاکاری شکایت از کرم ها هی
کنند دوری منست ؛ که نه چون ندانم که این شکایت چیست ؛ کتابتی که
بمهر قدسی باشند مدح بر هم ریخته فرستاده بودند بمطالعه رسید حقا که این شکایتها که
فرموده بودند و آن صورتها که باز نموده واقع نیست و الله [illegible] ترکیب ادبی که محل

اعراض

و با هر بود انواع شکر گذاری و اوصاف سپاسداری اقدام نمود هر زواید اسهاب
مصدع نشد بیت یمین بفرس هایک تو قانون شفا باد ؛ و ز مقدم تو حاجت هر خسته
روا باد ؛ بطبیب حاذقی از حکما و اطبا نویسند بهجت خواطر و مسرت ضمایر با نفاس مبارک
و اقدام متبرکه جناب حکمت مآب قدوهٔ حکما اسوهٔ علما دافع الالام رافع الاسقام
مقبول الحکما محقق مسطوع اطبا مدقق محصل و محب واضح الاعتقاد که بر صحایف اخلاص
حروف کمال اتحاد مرقوم است تحیتی که نسایم نکهتش روضهٔ جان را طراوت بخشد
و مدحتی که شمایم ازهار اختصاصش حدیقهٔ دل را نضارت دهد موقوف عرض
می‌رساند و دولت ادراک ملازمت را که منتهای آمال و امانی است از حضرت
سبحانی عز شانه مسالت مینماید غلبات شوق بمادة الحیوة ملاقات
همان حکایت مستسقی است و آب فرات ؛ زیادت است امل نمود ؛
نجب امل حکمت این خلق خوشت میدار دباد ؛ خاک راهت سرمهٔ چشم اولو الابصار باد ؛
در جواب طبیب حاذقی از حکما و اطبا نویسند شیخچه کلک مسیح خاصیت بکمترین محبان
مخلص و مشتاق ؛ ملاطفهٔ لطافت آثار جناب حکیم الشفا زبدة الاطبا قدوة الفضلا
مسیح ایام مزیل الالام ؛ حکیمی که جان مسیح زلیده دمش ؛ روان تازه میکرد از قدمش
ادامه الله تعالی انفاسه المتبرکه لشفاء الامراض و حصول الاغراض محتوی بر صفای
مودت و منطوی بر کمال محبت عز ورود ارزانی فرمود بدایع الفاظش چون
روایح مسایل حکمت دیده گشای و حقایق معانیش چون دقایق ارباب حکمت
جلوه نمای مورد آن وافد غیبی را نزهتگاه دیده و دل ساخته تقدیم و اندازه

قدرت بعواطف تعظیم مرعی داشت زیادت اکثار نرفت انفاس روح پرور صحت
فزاینده بهر شفای خلق جهان مستدام باد **بطبقهٔ اعلی از شعرا نویسند**
زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر شعاع شعر تو چون آفتاب عالمگیر طبع
گوهرفشان و ذهن لطافت نشان عالیحضرت جمشید رتبت سخندان زمان حسان
اوان مهر سپهر بلاغت ماه آسمان فصاحت مبدع بدایع مخترع روایع نظام
عقود جواهر ابیات صراف نقود زواهر کلمات کلک سحر آیات انگار بازار فصاحت را
رواج نظم او بست وانگه گلزار بلاغت از شورش رنگ و بوست محرم
اسرار الهی باد و ضمیر منیر و خاطر الهام پذیر مطلع انوار نامتناهی مخلص دعاگوی
که بر جادهٔ ثناخوانی مستقیم است باقامت وظایف دعائی که اهتزاز
ارواح قدسیان از او بسید تمام و انشراح صدور روحانیان را رابطهٔ علی الدوام همان
تواند بود جرات و جسارت مینماید و همواره صحایف اوقات را بارقام
منقبت خوانی و جراید ساعات را بابیات مدایح گستری مزین و مشحون میدارد
بزواید انبساط نمی نماید ظلال فصاحت و بلاغت بر مفارق مرتقیان معارج ارادت
مبسوط و ممدود **درجواب طبقهٔ اعلی از شعرا نویسند** رسید از خسرو ثانی کتابی
رقم فرمود نوک خامهٔ او داغ جان من مهجور بادا فدای نقش نام و نامهٔ او
نسایم حدایق فردوسی و شمایم گلزار قدسی که عبارتست از کتاب مشکین
نقاب افضل شعرا اکمل فضلا سابق مضمار بلاغت مرجع ارباب فصاحت عمان
معانی سلمان ثانی خاقان زمان سحبان اوان شیدبنیان امانی موسس ارکان معانی

مشحون بعیون سرفرازی مقرون بصنوف دلنوازی شرف ورود ارزانی فرمود
مورد ارزانی فرمود مورد آن توقیع رفیع را بعد از ادای لوازم حرمت داری
و رعایت مراسم خدمتکاری بلب ادب مقبل و ملثوم گردانید چون الخطاب
شریف و کتاب لطیف متضمن انواع الطاف و اصناف اعطاف بود و اضعاف مضاعف
آن مراسم ادعیه و لوازم اثنیه تقدیم افتاد خدمات مستطاعه را منتظر است تا در اتمام
آن آثار عبودیت بظهور رساند بزواید جسارت نمود تایید فیض قدسی
و تقویت روح مجلس انسی بروزگار لطافت آثار واصل باد **بطبقهٔ اوسط از شعرا نویسند**
بدایع روایع خامهٔ مشکین شمامهٔ عالیجناب فضایل مآب فصاحت شعار
بلاغت دثار صاحب کلمات شریف ناظم ابیات لطیفه زبدهٔ افاضل عصر مالک
ازمهٔ نظم و نثر نورافزای دیدهٔ اولو الابصار باد و لطایف صنایع قلم زیبا رقم زیور
بخش جرائد لیل و نهار مخلص هواخواه که معتکف آستان اخلاص است
دعای که زبان قلم و قلم زبان از تقریر احصای آن قاصر و ثنای که زبان
بیان و بیان زبان از تحریر تعداد آن عاجز و مقصر باشند بموقف نیاز میرساند
و در بیان شوق و شعف بدریافت دیدار اشرف کرمی تکلف احسن مأمول
و اکمل مسئول است خوض ننموده دولت آن مرام را از بارگاه ملک علام
مستدعی می باشد بزواید مصدع نشد ماثر ذات خجسته صفات در اقطار بسیط
غبرا سایر و سایر باد **درجواب طبقهٔ اوسط از شعرا نویسند** کتابتی پر از گوهر ابدار
رسید از جناب فصاحت شعاری مجموعهٔ نوادر اقبال و گنجینهٔ جواهر کمال اعنی کتاب لطایف آثار

عالیجناب فصاحت آثار مجمع معانی مرجع اعالی معدن فضایل مرجع افاضل مقبول اعاظم سلاطین
منظور اکارم خواقین ادام الله تعالی نفایس اشعاره وزاد بین البلغاء نتایج افکاره
مرصع بجواهر زواهر عبارت و مرشح بغرر درر استعارت شرف ظهور پیوست هر حرفی
ازان نامهٔ نامی ظرفی از ظروف ظرائف و هر لفظی ازان صحیفهٔ گرامی گستری از کنوز
معانی و لطایف ۀ صورتش از حسن معنی غیرت ماه تمام ۀ معنیش از لطف صورت رشک
آب زندگی مورد انز اکر سبب نسیم روایح آمال و تبسم ریاحین اقبال است بتقدیم نیاز
استقبال نموده دقیقه از دقایق تکریم و وظیفه از وظایف تعظیم نامرعی نگذاشت
بزواید ملال نمود شرایف اوقات میمنت سمات بافادت حقایق و افاضت
دقایق مصروف باد **بطبقهٔ ادنی از شعرا نویسند** لازالت لطایف اشعاره و ظرایف
آثاره زینة لمجالس الاحباب و سیما لمسرة افیدت اولی الالباب محب صادق ۀ اگر یاد بود
ملح خوان تو بود ۀ و اگر نباشد همچنین باشد ۀ الوف تحیات تشوق شعار و صنوف
تسلیمات تلطف دثار بموقف تبلیغ میرساند و ذکر مناقب زاکیه و شرح مراتب عالیه
ورد زبان ساخته بسببی که متضمن حصول شرف محاورت و متکفل وصول بدولت
محاورت تواند بود مترصد می باشد تا دست اطناب رقت صحایف صدور
مستعدان با آثار قلم گوهر نگار و جامهٔ در نثار مزین و محلی باد **در جواب طبقهٔ
ادنی از شعرا نویسند** نامهٔ صنایع دثار و بدایع آثار جناب صحیفهٔ فضایل اکتساب جامع آیات
فضیلت گستری ناصب رایات سخن وری ارسخ الله تعالی اعناق الفضل و الفضیلة
ببدایع افکاره و رصیع رقاق النطق بضنایع اشعاره بدولت ورود وسیلهٔ بهجت و سرور
کشت

کشت فحوای آن نامهٔ نامی و مضمون آن صحیفهٔ گرامی اساس مواد محبت و بنیاس عهود
مودت را ممهد و مجدد گردانید زیادت اسهاب رفت **بیت** جوهر طبیع نغز مخزن
اسرار باد ۀ لمعهٔ نظم لطیف مطلع انوار باد **بطبقهٔ اعلی از منجمین نویسند**
ذائحه تعظیم و اکرام و صفحه تکریم و اعظام مولانا اعلم علماء ارباب علوم و حکم محرم سرایر
هر سه مخزن نفایس مهندسیه ملجاء فرقه موالی مرکز دایرهٔ معانی خلاصهٔ ادوار نتایج
فلک دوار الطالع من مطالع الاقبال الشارق من مشارق الافضال بارقام تقویم احتشام
و احکام دلایل احترام مزین و محلی باد تخلص دولتخواه که صفحات تقویم وداد را بر قوم نظرات
کواکب اخلاص و انعقاد مزین و منور دارد دعایی که طلوع لوامع وداش از مطلع
اتحاد و ملوع طوالع جمالش از شرف کمال بود بموقف نیاز میرساند و طلوع کواکب
اتصال را بذات ملک صفات که مهر سپهر کمالست دستدعا نمود خدمات استطاعه را
منتظر می باشد زیادت جرأت نیز و تقاویم امانی بارقام حصول مرادات دو
جهانی مرقوم باد **در جواب طبقهٔ اعلی از منجمین نویسند** مبشر طلوع صبح امانی و طلیعه جنود
سعود دستاق اعنی مشرفهٔ عالیه مولانا اعظم جمیع علوم و حکم محرم اسرار فلکیه مهبط انوار
ملکیه ملجاء حکماء منجمین زبدهٔ زمرهٔ متقدمین مربی اصحاب هیات و تنجیم محلل رموز
صحایف زیج و تقویم الواقف علی جوامع حقایق العلوم المشرف علی غوامض دقایق
النجوم منور بانوار الطاف و مزین باثار اعطاف غرهٔ پیشانی چون درد درخشان
از درج کرامت تابان و شعاع الفاظش چون دری درخشنده از برج بلاغت نور
افشان تشرف ورود ارزانی فرمود آنکه مقابلهٔ هر حرفی از حروف حکم و در برابر هر نقشی

از نقوش آن صحیفهٔ علّم بالقلم علّم ما لم یعلم دعا و ثنا گفته آمد زیادت حسب ارادت خیر و آثار
سعود فلکیه و انوار اتصالات اجرام علویه قرین اوقات و ایام خجسته فرجام باد بطبقهٔ
اوساط منجمین نویسند سعی نموده بصد وجه در رسم تعلیم دقایق فلک مستقیم تفهیم تقویم
مناقب و معالی قدوهٔ منجمیان مستخرج حقایق ذهن وقاد و مستنبط دقایق طبع نقاد
مولانا معظم اسوهٔ مشاهیر انجم زبدهٔ ارباب تنجیم قدوهٔ اصحاب تقویم واضع ابنیهٔ فنون
عربیه رافع الویهٔ قوانین ادبیه ضابط فروع و اصول رابط رسوم معقول و منقول آن
رفعت گستر برج فلک صاحب قران طالع سعادت اسمانی آقران ممکن
و مهیا باد مخلص هواخواه که صحیفه در ایام ارقام اخلاص قرین دارد دعایی افزون
از حرکات افلاک و ثنایی بیرون از حیز فهم و ادراک بسمت تبلیغ میدهد و در مقام
هواخواهی چون صبح ثانی صادق دم و مانند قطب سپهر ثابت قدم بوده
مستظهر می باشد که از کیفیت احوال شرف اخبار ارزانی فرمایند تا موادّ مسرت
ازدیاد پذیرد زیادت مصدّع نمیگردد کوکب جهان افروز دانش از افق دولت
و سعادت تمت ابد الطالع و اللامع باد در جواب طبقهٔ اوساط منجمین نویسند شعشعهٔ اشراقات
معالی و مناقب که از مطلع التفات مولانا مکرم رفیع الشان محاسن شیم حاوی کمالات
مجمع سعادات انیس سلاطین جلیس خواقین لازال فی اوج السعادة بدرًا
لامعًا و من افق الفضل نجمًا طالعًا اختر آسمان اوج شرف مهر عالم فروز
برج کمال طلوع یافته بود پرتو وصول بر ساحت احوال این کمینه انداخت
از تشریف تفقد ترتیب و تلطیف تعهد لطیف مشام امید محرومان کلبهٔ فراق معطر

و دیده

و دیدهٔ انتظار مهجوران زاویهٔ اشتیاق منور شد زیادت مشوش نمیگردد ذات ملک
صفات که محور فلک افضال و مرکز دایرهٔ کمالات ابد الدهر مخلّد باد بطبقهٔ ادنی از
منجمین نویسند لازالت کواکب افلاک السعادة منورة بنظرات احکامه و اوراق تقاویم
الکلمات مزینة بنقوش ارقامه محب صادق الاعتقاد که رقوم خدمت و ملازمت
نقش صحیفهٔ هواداری دارد بر اهدای تحیتی که از روایح فوایح صدورش مشام دلها
معطر و از لوامع طوالع ورودش دیدهٔ جانها منور گردد مصدّع میشود و بجان و
دل احراز شرف ملاقات را که آینهٔ طلعت ایام آمال و امانی و طلیعهٔ مواکب مسرت
و شادمانی است استدعا مینماید توفیق سعادت اجتماع علی احسن الصور و ایمن
صور الاوضاع منعقد باد شوق و شعف بعز غرا و طلعت خورشید سیما چون معانی
و کمالات الحساب نهایت پذیر نیست زیادت اکثار نرفت بیت مباد اختر
خصم ترا صعود شرف مباد کوکب بخت ترا هبوط و بال در جواب طبقهٔ ادنی از
منجمین نویسند نامهٔ خورشید شعاع و صحیفهٔ سپهر ارتفاع جناب فضایل مآب رافع بنیان
تنجیم ناصب اعلام تقویم جامع علوم حکمیه واقف اسرار فلکیه لا زالت شمس علاه بازغة لامعة
الانوار ساطعة الآثار از روزن اقبال بر موجب امانی و آمال جلوه جمال نمود
طلوع صبح کامکاری و ظهور آن نور بخشایی موجب توفیق نام و ترفع
مقام این مستهام گشت و چون از منطوق صحیفهٔ گرامی مفهوم شد که هر روز
از مکامن تایید الهی لمعهٔ دولت و کامکاری معلّات و از افق توفیق پادشاهی کوکب
رفعتی طالع ریاض مسرت را بر شحات حمد و سپاس ربانی تازه ساخت زیاده

اطالت ننمود همت ناتوان کرد حصر دور فلک * تراجو ور فلک با دعمر نامحصور

بحضرت والدعم وخال وامثال ایشان نویسند دولت خدمت و سعادت ملازمت حضرت مخدومی

که جمیع سعادات را کافل و مجموع مرادات را شامل است از مکمن غیب میسر ندیر باد بنده

کمترین که حلقه عبودیت در گوش دارد صفحات اوقات را برقوم ادعیه و اخلاص اطاعت

نگاشته رو دست بندگی مرتب باد و موظف میدارد و علی الدوام بقای ذات ملکی

صفات آن حضرت ملک علام استدعا مینماید بشرف اجابت مشرف باد شرح سورت

و وصف صورت افتراق که از مقوله ما لایطاق است در حوصله تقریر و دایره تحریر

نگنجد متمنای خلوص و خصوص آنست که این بنده را بتواتر و توالی در ارسال ملاطفات

عالی که واسطه حضور و وسیله بهجت و سرور است سرافراز فرمایند زیاده اطالت ننمیه

خود نمیداند هر سعادت و اقبال که غبار زوال بر اذیال جلال آن نشیند دامن

کرامت و اجلال که دست انقلاب و انتقال بر دامن آن دور باد متوجه جناب

والا و سده معلا باد در جواب ایشان نویسند عاطفت فرمان واجب الاذعان که نازل

این بنده شده بود در اشرف ساعات و الطف اوقات نزول اجلال فرمود بورود

آن طغرای دولت ذیل افتخار بر ذروه سموات کشیده شد و قدم مباهات

بر قمه افلاک نهاده آمد و چون صورت استقامت احوال و انتظام اسباب

دولت و اقبال از صفحه آن صحیفه ظاهر و باهر بود بانواع شکرگذاری و اصناف

سپاسداری تقدیم نمود مسئول از همت علی نهمت آنکه این کمینه را در قبول خاطر

عاطر مجبر معاطف که آیینه مشاهدات غیبی و مجمع واردات لاریبی است بفیض کامل

فایض و مستسعد گردانند زیادت جرات حد خود نمی شناسند ظلال رحمت و سایه

عاطفت ابداً مخلد باد و ممدود باد بالنبی و آله الامجاد بدوستان نویسند سلامی چون نسیم

نوید شادمانی * سلامی چون امید کامرانی * سلامی جان بآتش گشته محرم * سلامی

روح قدسش بعهده همدم * سلامی تازه تر از برگ ریحان * که شوید رخ بشبنم

در گلستان * مصحوب دعائی که چون نسیم ریاض بهشتی دلکشای و ثنای چون نسیم

زمار دی بهشتی طرب افزای مبلغ و موجه میگرداند و ادراک سعادت اتصال

را که سرمایه امانی و آمال است دیده مترصد بر شارع امید میدارد و توفیق

وصول شرف این مامول در اسرع اوقات میسر باد محنت تمادی ایام فراق

و شدت توالی آلام اشتیاق از سر حد احصا متجاوز است و حجاب وهم از

حصر عشر عشیر آن عاجز * غم مفارقت و وصف غصه های فراق * زحد

شرح و اندازه بیان بیش است * متوقع است که بیمن تعهد و حسن التفات

خاطر عاطر که وسیله ازدیاد مواد مودت و ذریعه انعقاد ارباب محبت است

بهره مند گردانند بیت ایام زحد گذشت و هنگام دعاست * با داهمه کارها

بکام دل تو در جواب ایشان نویسند این منم کز تو سلامی کهن * آورد رسول

تازه تر گرد هوای من و امید وصول * نامه آورد رسول تو و من از شادی

که بر نامه همی بوسم و که پای رسول ملاطفه مرغوب و مفاوضه مطلوب چون

هوای بوستان دلکشای و چون وصال دوستان طرب افزای بخطی چون

طره طرابر غره غراء مسلسل و دلکشای و نقطی چون لجیات در سواد ظلمات روشن

وجانفزای ظرایف کلماتش منور و زیبا عوارف نخانش مزین و رنکین و الطف
اوقات واشرف انات سمت وصول یافت بخطوات اجلال و اقدام اعظام استقبال
نموده مراسم تعظیم تقدیم رسانید شجره کامرانی و نهال زندکانی که از سموم سموم روی
بذبول و نقصان نهاده بود از رشحات خامه خضر خاصیت دیکر باره طراوت
و تازکی پذیرفت مطلع سخن کشید باطناب وقت عرض دعاست اظلال عاطفت
و مرحمت مخلد باد جهم دوستان نویسند سلامی تازه چون روز جوانی بخاصیت چو آب
زندکانی سلامی چون نسیم سنبل و کل که باشد همدم انفاس بلبل سلامی چون
کل سوری معطر سلامی چون چراغ جان منور باتحف ثنایی که کلزار انس از روایح
ان معبر کردد و از ثمار بساتین قدس که نسیم آن نفحات معطر شود بسمت ارسال
میدهد علی الدوام صفحات اوقات بدعای دولت که امارات اجابت
و علامت استجابت بعنوان آن واضح و لایح است مزین میدارد شدابد
دوری و مکاید مباعدت ضروری نه بر نهجی و قسمت کیج که باستعداد سعادات ملاقات
اشرف تدارک پذیر تواند بود دلم بهجر تو بیماری چنان دارد که جز بوصل تو
آنرا علاج نتوان کرد امیدوار است که حضرت مفوض الخیرات عمم احسانه
سببی که مزیل ظلمات فراق و تباعد و موصل بشهود لمعات تواصل و تلاقی
باشد بزودی مهیا کرداند زیادت اکثار نرفت قطعه همیشه تا که بود نعت
زلف دلربایت مدام تا که بود وصف حال دلربایان سری که از تو به پیچد
بریده باد چو زلف رخی که از تو بتابد سیاه باد چو خال در جواب ایشان نویسند
مکتوب جانفزای

مکتوب جانفزای تو آمد بسوی من چون خواهنده بردل بریان نهادمش از ترس
آنکه آه دل من بسوزدش فی الحال بر دو دیده کریان نهادمش از بیم آنکه در دو چشم آب
بشویدش از دیده برگرفتم و بر جان نهادمش تشعشع بارقات کتاب
میمنت بسمات مقترن بلمعات بهوا یات بنیات از روزنه اتصال و در یچه
اقبال طلوع فرمود و رود دشن را وظایف اجلال و اقبال و رواتب اعزاز و احترام
مرتب داشته بلب ادب مقبل ساختند زان نامه که از تو بسویم آمد شادم
کز بخت یوزکار کرد از آدم از هر نقطش جلوه دیکر دیدم بر هر حرفش بوسه دیکر
دادم آثار غرایب مواهب ربانی در تفتیح ابواب حقایق و معانی که از دیده آمال
و امانی پوشیده بود از فحوای آن مثال عالمگیر وجه مرغوب هده افتاد ذات
جناب مکرمت و لطف هم چو خضر عمرم دراز کرد که عمرش دراز باد از روی
لطف مخلص دیرینه را نوازش بی او مباد عالم و مخلص نفع از باد بهم دوستان نویسند
سلامی عنبرین چو باد بهاری سلامی معطر چو نکهت تتاری سلامی
منور بنور ولایت سلامی معطر بعطر هدایت با درر فرایید قلاید دعایی چو شبنوی
نثار نسیم سحری و غرر صحایف لطایف کلک کوهر ریز بموقف نیاز میرساند و چراید
اوقات و صحایف آنات را بنشر علو مراتب و شرح سمو مناقب مزین و مرشح
میدارد اغر مهر تو نباشد بدلم در همه حال جز ثنای تو نیاید بزبانم همه
سال اشتغال مشاعل افتراق بمرتبه بالا کرفته که بدستیاری ناطقه متعرض
عرض ان نتوان شد و بپای مردی عاقله پیرامن تعقل شرح و بسط ان نتوان کشت

شکایت شب هجران و سوز روز فراق ؛ چگونه شرح دهم کز شمار بیرون است
اقتضای قواعد محبت و بنیان معاقد مودت آنست که بکرات مراسلات شریفه و
مفاوضات لطیفه حجاب بیگانگی را مرتفع و مندفع سازند بر زواید مصرع شد
عمرت دراز باد که وهاب ذو المنن ؛ از بهر عطیات که در عهد عمر تو شده است
درجواب این نوشته : هر نامه که از یار موهوم آید ؛ زنگ غم از آینهٔ دل بزداید ؛ هیچ
گر گشت بیم از ان یاد ره خط ؛ بر روی من از فرح دری بگشاید ؛ نامهٔ دلکش
ور محو فرح افزای در تازگی چون نسیم بهار و در لطافت چون شمیم گلزار در ساعتی
که بمیامن انتظار مسعود مقرون بود از جهت دولت روی نمود ؛ کلک که بکام دوستان
کام نهاد ؛ بر غرهٔ صبح طرهٔ شام نهاد ؛ نی نی که ز حیرت جو ز صفحهٔ نور ؛ مرغان دلی
چیزی را دام نهاد ؛ مورد تشریف بخطوات اکرام و اقدام اعظام استقبال نموده
بوسیدم و بر سر دلکش دیده نهادم ؛ پیچیدم و تعویذ دل سوخته کردم ؛ بوده دان مقدم
سعادت و وصول آن نتیجهٔ مرادات رحیین استبشار در چمن امال و ازهار
استظهار از نهال اقبال دمیده و شکفته گشت عذر خطاب شکیبی طراز و شکر
کتاب سکین فراز میسور اللسان مقدور زبان قاصر البیان نیست بمزید
الطاف کریمه ؛ تا که جهان جلوه جهان نیست که خواهی ؛ کار تو بکیهان جلوه
باد که خواهی ؛ درشکایت از ترک کتابت بدوستان نویسند ؛ بی سلامی ز تو که عمر کند از دمرا ؛
بی پیامی که بوصل تو کند شاد مرا ؛ نیست مشکل که بیاد تو کند ازانم همه عمر ؛
مشکل اینست که هرگز نکنی یاد مرا ؛ مدتی شد که نسیم لطف رحمت التفات آن ملک صفات

برسانت

صفات شریعت مآبی بر مراقی عز و جلال و مصاعد قبول و اقبال ابدا مترقی و متصاعد باد
بلطیفه اعلی حکما و اطبا نویسند : ای الفاظ تو گوش عقل گوهر یافته ؛ مجلس ارباب
حکمت از تو نور یافته ؛ امداد فیض قدسی انجناب جلال اقدسی بدایت با برکات امام
مدققین کاشف اسرار محققین مقتدای اکابر اهم برهان حکمای عرب و عجم کشاف مشکلات
حقایق مفتاح متعلقات دقایق غایت مطالب روحانی نهایت مقاصد انبیه افلاطون
زمان بقراط عهد و اوان ؛ شه ملک حکمت که تیغ زبانش ؛ در اثبات حق باهمت زمان قاطع
مقارن باد و انوار افاضات عقول مقدسه و آثار افادات نفوس مطهره بر روزگار بهجت
سمات متصل و مقرون مخلص بی اشتباه که علی الدوام از اسرار افاضت خدام اقتباس
حقایق نمایدیه مدحتی که رواج عرفان الکلام ان اعرف رایج شود و تحفه
تحیتی که فوایح روح در یکنفس از مرغزار و نفخ فیه من روحی فایح گردد بتمهید عرض مسدد
و متوجه سعادت ملازمت که خلاصهٔ زندگانی و نهایت امانی است می باشد
اسباب حصول این مرام بسمت انتظام موسوم باد زیادت خود را به جرأت
نمیداند ؛ همیشه تا که بر افلاک دایرند نجوم ؛ مدام تا که بر ارواح قائمند اجسام ؛ مباد جز
بهوای تو گردش گردون ؛ مباد جز برضای تو جنبش اجرام ؛ درجواب لطیفه اعلی از حکما
و اطبا نویسند جرایدی عواید حقایق و معانی و قلاید فواید سعادت جاودانی اغنی خطاب
مستطاب قدوه افاضل حکما اسوه اماثل علما جمال مجامع فحول الکمال محافل ارباب معقول
مسیح انفاس مستخرج قانون معانی واقف اسرار امراض رافع استار اعراض وارث منصب
جالینوس مقوی ارواح مربی نفوس ؛ انکه باشد طلعتش را نور قدسی در جبین ؛ وانکه

دار دخاطرش اسرار غیبی در نظر مستمر بفنون بلاغت و متفرون بصنوف براعت
مصراع وار دست و خوش و رود دشمن و ل او جانرا انواع الطاف و اصناف اعطاف
کردنامه نامی درج فرموده بودند بوظایف دعا و روایت ثنا مقابل کردانید بر ترک
اقدام برابر عین احترام میدانید ؛ ترا از فر اقبال تاج تارک باد ؛ دم تو چون نفس
عیسوی مبارک باد
در رقعه او کلا از حکما و اطبا نوشته
ظلال افاضت و نوال افادت عالیجاه
حکمت پناه حکیم محقق مجامل طبیب مدقق فاضل دافع انواع امراض رافع اصناف اعراض
العارف باحوال المزاج الواقف علی دقایق العلاج خبر کنر دم مبارک و یمن قدوم دوست
هر ناتوان بصحت کلی امیدوار ؛ بر مشارق مقتبسان انوار فضایل و ملتمسان آثار
اسرار افاضل مخلد بوده معتدل باد محبت آرزومند که قاعدهٔ صحت و حیات متعلق
بانفاس عیسوی خواص میداند به تبلیغ تحیتی که قرین بتمهید قواعد وداد و شرف
بتاکید مبانی مودت و اعتقاد باشد مصدع میگردد و متعطش بزلال وصال که سرمایه
آمال است می باشد اسباب ادراک این سعادت بروجه احسن میسر باد بزواید اطناب
مشوش نمیگردد ؛ اختر حکمت از اقبال تو نورافشان باد ؛ گوهر فضل تو چون مهر
فلک درخشان باد
در جواب رقعه او کلا از حکما و اطبا نوشته
کتاب عطیة الرقوم و خطاب مسکة
الرسوم عالیجناب حکمت مآب برهان حکما ترجمان علما مخزن جواهر اصناف حکم مجمع
سرایر حدوث و قدم لا زال حاویا لقانون الشفاء و کاملا فی صناعة دفع
الداء شرف ورود ارزانی داشته زد وسایل مفاخرت و مباهات افزود
و چون صورت استقامت احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال از صفحهٔ شریف ظاهر

و باهر

اعراض و موجب اعراض تواند بود صادر شده بودی بایستی که جهت تحقیق آن صورت
قلم را محرم اسرار ساخته ایامی فرمودی تا وقوف بر آن حاصل شده بتلافی و تدارک
آن اشتغال رفتی ؛ چنین بهو چینی از من شکایت میکنی کرمن ؛ بهیچ وجه شکایت نها کنیم
از حضرت نشاید
در شکایت از استماع کلام افسد
جانان بگو که از من بیدل چه دیده‌ای
کز دام من چو آهوی وحشی رمیده ؛ در دیو دچنان استماع افتاد که یکی از یاران
خناس و پیروان الذی یوسوس فی صدور الناس در محفل شریف سخنان
بیهوده بر زبان میرانده کلمات لا یعنی از دفتر غیبت فرو میخوانده و ایشان
بر نمایان او فریفته شده هذیانات او را اصغا میفرموده اند بغایت غریب و عجیب
نمود در پیش ارباب وفا و اصحاب صفا صدق مقرر و معین است که
سخنان اهل غرض را استماع نمودن و بقول ایشان دلهای دوستان قدیم را
آزردن خلاف طریقهٔ یاریست بلکه قطع علاقهٔ دوستداریست ؛ بهر
تهمت نباید خاطر از یاران گران کردن بقول دشمنان سهل است ترک
دوستان کردن
در جواب شکایت از استماع کلام فساد
کرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو قطره که بر برگ گل چکید پاکی ؛ معروض میدارد که هر حکایتی که فرموده بودند
و شکایتی که نموده اطلاع افتاد حقا که خلاف واقع بعرض رسانیده اند چون
جنود دنیا دغیبت و مذمت نمود جواب این فقیر آن بود که اجتناب از رذایل
و معایب مبرا اند و بفضایل و مناقب محلی آفتاب را بگل اندودن و بوی
مشک را از مشام دور [illegible] تمام دارد بجز [illegible] صحت قول ایشان را

گشوده و از آنچه در جواب ایشان گفته شد تغافل نموده و گر دشمن از سر دامنی دل طعنه
هر سنت چه شد و آثار پاکی همچو گل پیداست از سیمای تو. در شکایت از عدم مودت
تا یکی عاشق دلخسته بامید وصال شاد، آن سوی درت آید و ناشاد رود
ضمیر آنکه بر درگاه الهی هر گدای بینوا را بار میدهند و هیچ متوجهی را داغ حرمان
بر جگر سوخته نمی نهند و این کمینه بکرات و مرات احرام ملازمت بسته
و چون آستانه بر خاک مذلت نشسته نه از دربان صدای درای بگوش رسیده و نه
از ملازمان صلای مرحبای شنیده مصرع یکجان دوست که دشمن بدین رضا ندهد که
در بروی ببندند آشنایان را. در جواب شکایت از عدم ملاقات مرا از آمدن یار اگر خبر بودی
در روی صدق همی آمدم باستقبال. حقا که خرامیدن آن خرام بدین مخلص رسیده و تحسین
تشریف فرمودن ایشان از هیچکس شنیده و الا بطریق استعجال وظیفه استقبال رعایت
نموده باحراز دولت ملاقات معزز می شد و بادراک سعادتی که همیشه مترصد
آن می باشد مشرف میگشت بر خاطر خطیر ظاهر و بر ضمیر منیر باهر خواهد بود که این
جریده را هیچ جانب دربانت بایستی که این فقیر را از تشریف قدوم شریف خبر دادی
و چون از روی نادانی مانع چنین سعادتی شده از آن منصب معزول گشت
حالا اعتذار این صورت هم حواله بکرم عمیم آن ذات است. هم در شکایت از عدم ملاقات
عمریست که در کوی تو ای مایهٔ ناز می آئیم و محروم همی گردیم باز. بر ضمیر
انور و خاطر ضیا گستر مخفی نباشد که دو سه نوبت بامید آنکه بسعادة لقای گرامی اشرف
مشرف گردد متوجه ملازمان شده [illegible] دولت عظمی و سعادت

دست نداده

دست نداده دو سه نوبت بخدمت آمده ام شده محروم باز گشته خجل. و اگر صد بار
این صورت وجود گیرد بتقاعد از ملازمت راضی نخواهم شد مصرع از کوی تو یکدم
کجا خواهم رفت. در جواب شکایت از عدم ملاقات گر از آمدن یار خبر داشتمی. خاک قدمش
بدیده بر داشتمی. تلطف و تفقدی که در باب این مخلص متخصص فرموده اند از الطاف
آن طبع لطیف و اعطاف آن ذات شریف بدیع نیست. اگر اندک زمانی توقف
می فرمودند امیدوار آن می بود که این فقیر از دولت التقا محروم نماندی. با من نفسی
اگر همی پیوندی بشستی و رخت بر می بندی. مدتها دیدهٔ انتظار ترقب چنین
صورتی مینمود و مترصد ظهور چنین دولتی می بود حالا زبان از اعتذار این
کرامت لال است و تدارک آنچه از شرایط خدمت فوت شده مجال ندارد
زهی قوت اعتذار تو از غایت مکرمت گذار. در کتابت مسافران با حبیب مشتمل بر آلام مفارقت اصحاب
ای همچو وداع جان وداعت مشکل. بی تو نفسی نیم درین ره
خوشدل. که بر سر آتش درون دارم جای. که بر لب آب دیده دارم منزل.
حقا که در زمان وداع احباب و معانقهٔ اصحاب آن ملال بخاطر فاتر راه یافت
و از آن کلال بخمر رسید که بمرور ایام و شهور و کرور اعوام و دهور شرح
بعضی از آنها را صورت تقریر و سمت تحریر توان داد. همه سال پیوند
گفت و شنید. نیز زد با آن دم که باید برید. جواب از جانب مجاور به مهمان مسافر
دلها کباب میشود از آتش وداع. یارب کسی مبیند بجهان رسم انقطاع. از وداع
احباب آن غم و الم بجان خسته و دل شکسته راه یافته که بتصاریف ادوار و تداویر

لیل و نهار اندکی از آن در خبر بیان آید یا یکی از هزار شمه بیان پذیرد ۹
منم امروز و حالتی که مپرس ۶ از وداعت ملالتی که مپرس ۶ رفتی و بی‌تو جان
نرفت از تن ۶ از تو دارم خجالتی که مپرس در شکایت مسافران از یاران وداع
وقت عزم بود هوس کز یاری ۹ از بهر وداعم قدمی برداری ۹
خود لطف نفرمودی و بر بار غمم ۹ افزون کردی غم دگر سرباری ۹ اگرچه
کربت غربت آتشی است جگرسوز و هر سفر المیت محنت اندوز
اما فی الجمله دل را بوسیله وداع احباب و واسطه معانقه اصحاب تسلی میتوان داد
و چون آنجناب ۹ آیین وداع را رعایت ننمود دردی دیگرم بر سر آن
درد فزود هم در شکایت مسافران از یاران که وداع رخ دلدار ندیدیم بهنگام وداع ۹
خبر بادی نشنیدیم در ایام وداع ۹ معروض میدارد که توشه دل مسافران
بوقت وداع لقای یاران همدم است و رفیق راه غریبان در زمان تفریق
دیدار دوستان محرم و چون نسیم این دولت از گلشن التفات آنجناب نوزید
پیداست که بی توشه و همراه بکجا توان رسید ۹ ز یاران آواره یادی
نکردی ۶ در جواب شکایت مسافر چو محمل بسته بر عزم سفر جانان برون آید ۹
بهمراهی او صد کاروان جان برون آید ۹ ندارد هیچکس تاب وداع او بگویندش
که بر بیچارگان رحمی کند پنهان برون آید ۹ زبان وداع اگرچه با دولت ملاقات
در حالت اما از تخیل مفارقت و تصور مهاجرت آتش حسرت در التهاب
و سفینه آرام و قرار در گرداب اضطراب است لاجرم از حیرت تحیر و دهشت تحیر

ترک

٥٠

ترک وداع نموده دل را بخدمت و جان را بملازمت نامزد کرد ۶ فرستادم بهمراه
تو دل ۶ که تا خدمت کند منزل بمنزل در شکایت مجاور از مسافر جهت ترک وداع
بتی که بود چو جانم بسینه جا کرده گرفت راه جدایی وداع ناکرده مرفوع ضمیر
منیر آنکه از آن جناب متوقع نبود که مخلصان را بوقت سفر مبارک العیاری
ننماید و از حالت رحلت و اقامت اعلامی نفرمایند بایستی که تشنه لبان
بادیه محبت را بزلال وداعی شاداب ساختی و پرتو التفاتی بر حال گرفتاران زاویه
محنت انداختی ۶ یار رفت و وقت رفتن خبر یادی هم نکرد ۶ بنده را این داغ
تا روز قیامت بر دست در جواب از شکایت مجاور وداع چون تو نگاری
نگار انسانست ۶ هلاک عاشق مسکین وداع جانانست ۶ حقا که دل خون گشته
طاقت وداع که با موت احمر در مقام مساوات و با ذبح اکبر در رتبه موازات است
نداشت بدین سبب قدم باز کشیده و رسم وداع که از حقوق لازمه محبت است
فرو گذاشت ۹ گر ترک وداع کرده ام معذورم ۶ تو جان منی وداع جان نتوان
کرد در تأسف مجاور بر مفارقت مسافر آن لا زنج که باشد از وداع ما فراغش ۶ از دیده رفت
لیکن بر سینه ماند داغش ۶ سبحان الله این چه رقم محنت بود که بر صحیفه دل محرومان
نقش بست و این گرد بلا از کجا خاست که برانگیخته جانهای مهجوران نشست
آتش مهاجرت داغ عنا بر سینه نامردان نهاده و دست مساعدت ابواب
هجران بر روی ستمندان گشاده حالا از وقوع این شعر قلوب یاران به قلوبها اشتعال
دیگر است و عیون دوستان از رمد و ابیضت عیناه بینور در جواب از جانب مسافر

اگر چند روزی ببرد بخت بد از کوی توام ٭ باز قلاب محبت میکشد سوی توام ٭
دور از آن درهم منت گویم دعا جان و دل ٭ هر کجا هستم بجان و دل دعا گوی
توام ٭ حقا که نضارت چمن زندگانی ٭ و طراوت گلشن کامرانی آن زمان بود
که در ظل دولت احباب میگذرانید تا التفات در عقده تعویق افتاده و صورت
رحلت از آن صوب دست داده پای جلادت در رکاب شکیب نمانده و جان هجران
دیده عنان اختیار از قبضه اقتدار بیرون رفته حالا این بیچاره را نه طاقت
تنهایی است و نه قوت شکیبایی بود ٭ بو جهر و دلی مرا زین پیش ٭ در فراق
نه صبر ماند و نه دل در استفسار مهمات سفر وه که باز از کف من دامن مقصود برفت
یار دیر آمده از پیش نظر زود برفت ٭ وعده میکرد که دیگر نروم از تو جدا آنچه کردم
که بر موجب موعود برفت ٭ عجب از احباب که کشف شده آید سفر بر لطائف فواید
حضر اختیار فرموده اند و دولت انس و سلوت را بمحنت وحشت و غربت
تبدیل نموده اگر سبب این صورت را باز نمایند و موجب این معنی را شرف
اعلام ارزانی فرمایند شاید که تدارک آن و تلافی آن توان کرد و الا حیف باشد
از دیار آشنایی روی بصوب بیگانگی آوردن و ترک مصاحبت دوستان
صادق و مرافقت همنشینان موافق کردن بیت هر روز کار عزیزان که روزگار
عزیز ٭ دریغ باشد بی دوستان بسر بردن جواب آن از جانب مسافر در تحصیل
فواید علوم چون تکمیل نفس انسانی و ترقی از حضیض جهل حیوانی بی اکتساب علوم دینی
و اقتناء معارف یقینی متعذر است و عروج بر مدارج فضایل و معالی جز بارتکاب ریاضات

آیام

ایام و مجاهدات لیالی متعسر لاجرم پای طلب در راه تعب نهاده این نکته کامل را که
یغوص البحر من طلب اللآلی ٭ نصب العین همت ساخته مصرع میروم من تا ز دریا گوهری
آرم بیرون جوابی دیگر از جانب مسافر در طلب منافع مالی ٭ از جاه توان گشت سرافراز
زمان ٭ و ز مال توان یافت ز هر غصه امان ٭ خواهی که همین فایده یابی و همان
آهنگ سفر کن بوطن باز مهمان ٭ هر چند بادیه سفر مهلکه خطرست و حسرت غربت
موجب فزع و کربت اما بر حسب فرمان فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله
طالب مال و راغب جاه و جلال را از احتمال اثقال اسفار و ارتکاب [illegible] از
دیار گزیر نیست بیت اگر چه رنج سفر بیحدست ٭ باکی نیست که بی سفر نرسد ٭
کسی بمنزل و مقصود ٭ هلال در مبادی حال چون خیال نماید از اختیار سفر بدر کامل
گردد و قطره آب که مقداری و اعتباری ندارد بواسطه سیر و سفر گوهر قیمتی
شود بدین جهت دواعی رحلت بر بواعث اقامت راجح آمده صورت
مسافرت دست داد ٭ پا بالا او بر سر گردون نهیم پای ٭ یا مردوار بر سر همت
کشیم سر جوابی دیگر از جانب مسافر در [illegible] همای گو مفکن سایه شرف هرگز
در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد ٭ هر چند شربت تلخ غربت متولد مواد
شداید و محرک اخلاط مکاره و شکایت است اما بواسطه بعضی صور از محنت و جلای
و بی اعتباری دل از خانمان که محبوب اهل ایمان است برداشته و دامن
جمعیت مصاحبت یاران بالضروره از قبضه اختیار بگذاشته قدم رحلت در بادیه
غربت نهاده ٭ بهر دیار که باشم ملازم تو بود دل ٭ رقیب منع نکند گر ز دیار تو باشم ٭

فوز تالم بالام مفارقت و تذکر ایام وصال و ترقب وصل و ترقی بذوق آن ز فرقت تو
چه گویم چه ناتوان شده ام ؛ ز قحط آب چمن چون شود چنان شده ام ؛ سموم
هجر تو ام بی سر استخوان نگذاشت ؛ ولی سگان در تن سستی استخوان شده ام
حقا که تا از دولت ملازمت بحرمان موسوم شده و از شرف خدمت مهجور
و محروم مانده مشاعل اشتیاق در دل محنت زده هر دم افروخته تر است
و جان هجران دیده بآتش حسرت و حرمان هر زمان سوخته تر ؛ ساخت روزم
را سیه صد بار آنگاه از فراق ؛ و چون نسوزم از فراق ؛ آه از فراق آه از فراق ؛
چون از آن اوقات با برکات و ایام میمنت سیمات که از موهبت الهی و مکرمت
نامتناهی در سلک صحبت شریف انتظام داشت بر می اندیشد چنان آتش
جگرسوز در دل محنت اندوز می افتد که شعله آفتاب را از شعله آن میتوان
افروخت و سینه هزار دردمند را یک از بانه آن میتوان سوخت و با اینهمه
مترصد است که از مکامن غیبی و مخازن لاریبی توفیق روزگار فقراین
گرد و ما ذلک علی الله بعزیز ؛ **در ندامت سفر و دعای ادراک سعادت اقبال**
همی چو باد بیار و دیار می گذرم کند بخیال ؛ شود مساز لم از آب دیده مالامال ؛ اگر چه
طلاطم امواج بلا و تراکم افواج عنا بواسطه شداید مفارقت لم مشکن بالوف
که از فحوای و لهم عذاب الیم نشان میدهد و بسبب مکاید مهاجرت که مضمون و لولا
ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا اشارت مینماید پیش از آنست که
در حیز امکان آید اما ادراک سعادت وصال را بالغدو و الاصال بیتابی که

اجابت

اجابت انتاج آن ماشند مستدعی می باشد ؛ **بیت** ؛ کعبه وصلش مراد است این دل
آوره را ؛ یا مراد دل رسان یارب من بیچاره را ؛ **در شدت سفر و مشقت یاران و تالم**
بمفارقت دوستان جماعتی که ز هم صحبتان جدا باشند ؛ چگونه با جگر و صبر آشنا باشند ؛
هلاک جان من زار زان غریبان پرس ؛ که از دیار خود و یار خود جدا باشند ؛
سبحان الله گر او در خیال بود و کجا در ضمیر مسکینست که بعد از لذاید موانست
اصحاب و اطمینان خاطر بشرف مجالست احباب چنین شدائد پی در پی و مکاید
گوناگون در این سفر روی نماید و دست حادثه هر زمان داغ محنتی بر جگر این
سوخته بادیه غربت و گداخته تابره عنا و کربت نهد اکنون این غریب
سرگشته را دیده ایست پر قطرات حسرت و سینه پر شعلات ؛ سوخت
جانم ز آتش حسرت مبادا کس چو من دور از دیار و یار خویش ؛ **در شکایت**
از مصاحبان هم سفر همه مرغان چمن جلوه کنان از سر ناز ؛ من گرفتار قفس مانده
بصد سوز و گداز ؛ عجب حالتی که بواسطه ترک ملازمت مخادیم و بسبب رحلت
از وطن معهود و مسکن قدیم ظهور نموده روزها با جمعی پریشان مصاحبت
می باید کرد و شبها با قومی از تیره دلان بروز بکراهیت می باید
آورد نه از یاران جانی اثری و نه از هم دلان روحانی خبری ؛ اف دائم
میان جمعی که هر زمان ؛ دل خون شود ز غصه و گفتن نمیتوان ؛ طایفه که خود را
از اهل محبت مینمایند اما چون گل یکروز بیش نمی نمایند و مجلس افروزی میکنند
اما چون شمع زیاده از یکشب نمی نمایند ؛ **رسم** ؛ نه دینی نه عقبی نه فضلی نه علمی

نه زهدی نه لطفی نه خلقی نه حلمی ‖ آثار رجا و ثقتست که منور وصال یاران طغرای
اتصال دوستداران از دیوان یفعل الله ما یشاء بتوقیع ظهور مرشح و موشح
گردد والله یفعل ما یرید در استدعای رجوع از سفر نهاده ایم براه امید دیده همت
که سوی ما گذرد چون فرشته رحمت بیت استدعای ما از آنجناب عالی آنست که اختر
عالم افروز چون آفتاب شعاع سعادت بر بیت الشرف خویش افکند و آن کوکب
جهان آرای چون سعد اکبر با لمعات انوار جاه و جلال بدرجه اقبال بار رسد
تا متعطشان زلال وصال از رشحات ینابیع لقای اشرف تازه و سیراب
گشته در وظایف سپاس داری حضرت باری عز شانه افزایند هم در استدعای
رجوع از سفر مرا تو عمر عزیزی که رفته زبرم نظم چو خوش بود اگر ای عمر رفته باز آیی
چون توجه بجانب یاران و تشوق بمنازل هواداران از شیم اهل کرم
و عادات ارباب سعادتست و نواختن مهجوران و التفات بحال رنجوران
موجب ترادف انوار حشمت و سبب تضاعف اسباب حرمت اگر تمامی همت
بر تدارک حال معتکفان زاویه محنت مصروف داشته عنان عزیمت بدین صوب
معطوف دارند هر آینه انسب و اولی خواهد بود در ترغیب مخدوم مسافر بوطن
هر چند ترا خوش است آنجا که توئی بازای که بی تو زندگانی خوش نیست
مقرر است که در هر دیار که آن بزرگوار تشریف داشته باشند بر سریر عزت
متمکن و در مهد قدرت و حشمت متوطن خواهند بود اما وطن اصلی را از
یاد نباید گذاشت و احباب را فراموش نباید انگاشت که احباب معهود

واصحاب

و اصحاب مسکن مالوف را محروم گذاشتن شیوه اهل وفا نیست نظم مگر که اهل وفا دوستان
مخلص را درون آتش سوزان روا همی دارند در توقف مراجعت از سفر
خرامدن یار دلم خرم کرد لیک بی آمدنش حال مرا درهم کرد نظم تشوق و تعطش
اینطرف را بر باطن خود قیاس نفرمایند چه اگر آنجناب را عشر عشیر آن بودی در تعطیل
مدت مفارقت تا این غایت جهد ننمودی القطه آفتاب مراد از مطلع امید بدین
سر می آید و بخت از خواب خیال بسیار بناز و کرشمه دیده میگشاید دل را طاقت شکیبایی
و تحمل نیست و جان از دست این مسئله مشکل بجان آمد تفکر و تامل نمی و گر بسر آئی که قدم
بجانی بشتاب که بی صبری ما میدانی در استعطاف رجوع از سفر ای عمر رفته دیر آیی از سفر
ما را ز انتظار تو خون میشود جگر ادراک شرف اتصال را انتظار از حد قرار گذشته
و از حد اصرار دولت ملازمت از قبیل ما لا یطاق و لا یتاب گشته ملتمس آنکه آنست که
بی توقف عزیمت این صوب نمایند و بی تقاعدی بجانب وطن و مسکن توجه فرمایند تا از مشاهده
جمال آنجناب دیده ها پرنور و سینه ها بتهیج و مسرور گردد در ادعای عزیمت
بجانب مسافر مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میکنیم سعی که خود را مگر آنجا
فکنیم تمادی ایام مهاجرت تا این غایت در خیال نبود و صورت تراخی از
مراجعت توجه در آینه تصور رخ نمی نمود حالا چون الم هجران از حد تجاوز کرده
و شدت حرمان دمار از روزگار مهجوران برآورده داعیه آن و عزیمت
چنانست که خود را بملازمت رسانیده زمام توجه آنجناب بدین صوب منعطف
گرداند نظم من ز تو مهجور و افغان میزنم سوی عزم آنداریم که ایم همره افغان خویش

در تحذیر مسافر از توقف در سفر بقدرت مالک الملوک کشش این است که کار
بخلاف مراد کس می آید اگر نه تقدیر مخالف تدبیر و مقتضای قضا منافی ما فی الضمیر بود
هر آینه بر وجه مسارعت بسعادت مستسعد میگشت و بی شبهه بطریق مبادرت بدولت
ملازمت مستظهر می شد اما هر چند میکوشد دست نیت بدامن این امنیت نمیرسد
و دیده آرزو بجمال این مقصود نمیگردد بیت من چه با همی کنم قضا میگوید بیرون
ز کفایت تو کاری دگر است نوعی دیگر در تحذیر مسافر از توقف در سفر
دوری راستانت از ما مدان که مارا اگر دور مانع آید که تخت و کار طالع اگرچه توقف
در مراجعت و تراخی در معاودت نمایش تقصیر دارد و بر قصور عزیمت و فتور در
توجه بخدمت حمل میتوان کرد اما حقیقة الحال و قضا ازین صورت آگاه و برین معنی
گواه است که بواسطهٔ وقوع حوادث و وقایع ضروریه بسعادت ملازمت مستسعد
نمیگردد مصراع نه دوری زبیل صبوری بود که سبب دوری ضروری بود نوعی دیگر
در تحذیر مسافر از توقف در سفر مشنو که مرا بی تو صبوری باشد تا یکنفسم
طاقت دوری باشد لیکن چکنم گر نکنم صبر و شکیب خرسندی عاشقان
ضروری باشد ارادهٔ آن بود که درین زودی قدم عزیمت در بادیهٔ اشتیاق نهد
و در انتهاج منهاج رحلت داد مسارعت و مبادرت بدهد اما بواسطهٔ
اخبار هایله و وقایع نازله که از جانب قطاع الطریق استماع می افتد روزی دو سه
تاخیر ضرورت است امید که این گرد بلا نشیند و این فتنه بزودی زمان برخیزد
در وعدهٔ وصل از جانب مسافر کی بود که جانم رسید غم رهایی یافته دیده از دیدار جانان

روشنایی یافته اگرچه بواسطهٔ محنت تمادی ایام فراق و شدت توالی آلام فراق
عنان اصطبار از دست اختیار بیرون رفته و پای ترا فوت قرار در رکاب
شکیبایی نمانده اما بیمن کوکب اقبال که طلوعش از افق وصال عنقریب
ممکن است جان رسیده را اطمینان بخشد امیدوار است که حدت حرارت آتش
مفارقت و شدت التهاب شعلهٔ مباعدت که دل ضعیف و حال نحیف را
در بوتهٔ محنت و اندوه گداخته بزلال وصال آن عدیم المثال که بزودی میسر است
انطفا پذیرد در جواب از جانب مسافر مرا امید وصال تو زندگی بخشید و گرنه هجر تو الم
جانب عدم می برد حقا که اگر اشتیاق روایح رجا بادراک دولت
مواصلت که عنقریب موعود است دستگیری نکردی بهجوم جنود آلام فراق و وفور
وفود ایام فراق و تواتر احزان از حد متجاوز می شد و جان غمدیده
از مقاومت الم هجران عاجز خوش آنکه وصال تو میسر شده باشد مصراع
چشمم بجمال تو منور شده باشد بیت با هیچ برابر نکنم چون سر من در پای تو با خاک
برابر شده باشد در شرایط مودت و مراسم محبت گر خدمت ما ترا فراموش شده است
ما رسم خدمت تو یاد است هنوز رسم و فق میان دوستان حقیقی کمال
مخالطت است و رکن اوثق نزد یاران معنوی خلوص کامل در صداقت
دوست چنان باید که هر چند در اخلاص او بوتهٔ امتحان برند جودت عیارش
بیشتر باشد و چنانکه نقد اختصاصش را بر محک زنند از غش نفاق پاکیزه تر بود
یاری باید چگونه یاری باید مصراع یاری که گره زکار کس بگشاید بیت هر که بکمال خویشتن بنماید

زا آیینهٔ دل غبار غم بزداید در معاتبهٔ احباب جانا تر اگر گفت که احوال ما مپرس و بیگانه کرد
قصهٔ هیچ آشنا مپرس و هیچ آگهی ز عالم درویش نبود آنکس که با تو گفت که درویش را
مپرس و شرط محبت و رسم مودت آن بود که آنجناب قلم نسیان بر صفحات
حالات دوستان نکشیدی تا سر انجام مکاتبات بلا اظهار معاتبات نرسیدی
و حقوق صحبت سابقه را رعایت نمودی تا اساس محبت از خلل مظنهٔ ریب ایمن
بودی و هم آنها که طبیب درد دلها باشند و درمان به از این کنند مشتاقان را
اظهار عتاب نشانهٔ آنست که دل خلل دوستی نپذیرد و جان تزلزل اساس مودت را
احتمال نمیکند چه معاتبه مرمت بنای محبتی است که رو بویرانی نهاده و اصلاح
بنا کسی کند که باستیصال راضی نباشد بر این ابرام رفت در جواب آن
بدوست عرض شکایت ز جور دوست نکوست و گرنه فرق چه باشد
میان دشمن و دوست در جواب آن خوشست گفتی یاران هم ز روی عتاب و
بشرط آنکه نباشد در آن میان حکمی و تعقل اسباب معاتبت و تحقق آن قبل از
مکاتبت بر ذمهٔ همت ارباب جرئت لازم است حقا که هر چند تامل میکند
مرتکب صنعتی که سبب خطاب عتاب آمیز تواند بود و امری که خلاف رضای
ایشان باشد مطلقا در خاطر خطور نکرده این معنی را حمل بر طالع ابتر
و بی نفاقی بخت برگشته توان کرد و بر من جفا ز بخت بد آمد و گر نه یار
حاشا که رسم جور و طریق ستم نداشت در شکایت از ترک محبت
یار با دل ز دوستان برداشت مهر دیرینه از میان برداشت حقا که بهمه عمر در متخیله

در بس امروز سه شنبه

این فقره نگذشته که بندگان ایشان همو صبی غبار وحشت بر آیینهٔ الفت روا دارند
و لوازم مودت و صداقت را که شیمهٔ کریمهٔ ایشان بوده بیکبارگی فرو گذارند
طمع از یار نبود و توقع به چنین از غایت اعتماد بر کمال اخلاص خدام بعرض
این ابرام اقدام رفت تا معاقد محبت را از شوایب تغیر مصون دارند
و دلهای حق گذاران و هواداران را بشیوهٔ جفا نیازارند ایشان باشند
هزار دل آزردن و دشوار بود دلی بدست آوردن در جواب آن
نتوان نه که دل از صحبت تو بر گیرند و گر ملول شوی دلبری دگر گیرند و گر بخشم
برانی طریق رفتن نیست کجا روند که یار از تو خوبتر گیرند قدم بر جادهٔ
هواداری از ان راسختر است که قرب جوار و بعد دار را بر ان معنی تفاوتی
تواند بود و دم خلوص در رتبهٔ حق گذاری از ان صافی تر که بحضور و غیبت
در آنصورت تصدق توان نمود دلیل بر نهید عا انکه در خدمت اگر از جانب
ایشان گونه جور رسیده بحسن ارادت پوشیده و اگر شربت مهر و وفا
بوده بصدق عقیدت نوشیده نه بهجوم بلا ترک محبت و ولا نموده و نه بوفور
وجود عناد در شکایت بر روی بیگانه و آشنا گشوده و بعد الیوم حال
همین و بر ان کار بر نخواهد بود و سیل جفا اگر بکند بیخ هستیم و حاشا که
در اساس محبت فتد خلل در شکایت از بیوفایی و شکستن عهد دیدی که یار جز سر جور و
ستم نداشت بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت حقوق مروت
مقتضی آن بود که نهال محبت پیوسته بر رشحات وفاداری که از ینابیع حق گذاری

بتشریح نماید تازه دارند با اعضان احوال اصدقا باز نمار اخلاص و انوار اختصاص
مزین و محلی باشند و وثوق مودت اقتضای آن مینمود که رابطهٔ حفظ عهود بحکم
اوفوا بالعقود یوماً فیوماً زیاده سازند تا وظایف دعاگویی یاران و مراسم
رضاجویی هواداران برقرار ماند حالا که قضیه منعکس مینماید و تمنا بر خلاف
مراد ظهور میکند زبان حال بمضمون این مقال مترنم است ؛ عهد ما کرد بپایان
و باز نشناخت ؛ قیمت صحبت یاران وفادار دریغ (در جواب آن) بمعبودی
که او را می پرستم ؛ که بر جا دارم آن عهدی که بستم ؛ بر ضمیر منیر روشن است که
قاعدهٔ وفاداری این مخلص نسبت بآنجانب بر وجهی تاکید یافته که از توابع
صدمات زمان تزلزل بارکان آن راه نیابد و ضابطهٔ حقگذاری بنوعی
تمهید پذیرفته که از زلازل واقعات دوران آفت اختلال بمبنیان آن
نپا برد چه معاقدهٔ که در مجلس والموفون بعهدهم اذا عاهدوا منعقد گشته و معاهده
که در محفل و اوفوا بعهد الله استحکام یافته بهیچ روی خلل پذیر و بهیچ جهتی قابل
تبدیل و تغییر نیست پس رقم بیوفایی بر لوح حال وفاداران نشاید کشید و سخن
اهل غرض درباره حق گذاران نباید شنید ؛ مشنو قول غرض گوی که از ره
وفا ما همانیم و همان مهر و محبت باقیست (در طلب صلح) تا صلح توان کرد در جنگ
مزن ؛ تا نام توان یافت ره ننگ مزن ؛ بر دوست در لطف و مدارا بکشای ؛
یکبار سبوی مهر بر سنگ مزن ؛ داعیه بود که درباب ما جری من المتاعبات
کلمهٔ چند بر صفحهٔ بیان رقم زنند و در استیفای ما مضی من المخاصمات ترجیع

کلی نماید

کلی نماید اما بحکم و اصلحوا ذات بینکم صلاح در آن دید که برفع این کدورت سوابق
ارادت را استحکام تازه دست دهد و بکشف این ملالت سوالف عقیدت را
انتظام بی اندازه روی نماید اجابت این ملتمس را امیدوار می باشد ؛ در رزم جنگ و
جدال حیف بسیر ؛ بر سوی صلح کن الصلح خیر (در جواب آن) اگر تو جنگ کنی در پی
رضای توایم ؛ و گر تو صلح در آیی مطیع رای توایم ؛ چون از آن جناب صورتی
چند که مطبوع نبود در روی نمود و خود میدانند که صدور آن نوع قضایا در طریقه
وداد و اتحاد موجب اعتراض و سبب اجتناب و اعراض است از اینجانب نیز بر تنبیه کلمهٔ
چند بر زبان قلم جاری شد اگر تغیر سوابق اوضاع از آن طرف اتفاق افتد
ازین طرف نیز جز سلوک سبیل مودت امری دیگر بظهور نخواهد پیوست ؛ قول صاحب
غرضان گوش مکن بهر خدا ؛ یار ما باش که ما از دل و جان یار توایم (در استدعای انجام)
(در اتمام مهام) نظری کن بعنایت که در اتمام امور ؛ نظرت قوی تر سببی از اسباب
مطموع از کرم عمیم است که ملتمس و مرام این حقیر بعز اختتام خدام با تمام رسد تا بواحق
انعام با سوابق اکرام انضمام پذیرد (مبت) سامان کار بنده آه الطاف دیگران
چون وعده داده بکرم اهتمام کن ؛ آغاز کرده برسانش با نتها ؛ طرحی فکنده
بعنایت تمام کن (در استدعای عفو از جانب کاتب ...) ... شامل خلق کریم
جرم گذشته عفو کن و ماجرا مپرس ؛ اگرچه جرایم کمینه نه چنانست که اصحاب تخلیط بسامع
علیه رسانیده اند اما چون خاطر عاطر بوقوع آن قرار گرفته لاجرم متمسک بذیل استغفار
نموده عفو عمیم را مترصد و لطف جسیم را مترقب است ؛ گر گنه است کار من نکو زتو نیست

جز کرم بر کرمت نوشته ام عذر گناه خویش را در جواب از جانب مکتوب الیه گر کسی در جهان
خطا نکند، عفو مجبس کجا پدید آید، بعد از اطلاع بر مضمون کتابت و استظهار استقامت
امانت صحیفه جرایم آن عزیز باب عفو فروشسته شد و نایره غضب باب الخاص
منطفی گشت ز انتقامش گذشته کردم عفو، عفو بهتر ز انتقام بود در استدعای
عفو از جانب کاتب منتسب به گناه دیگری که عظیم است از فرودستان گناه، از بزرگان عفو کردن اعظم است،
معروض میگردد که بواسطه اندک جریمه که از فلان بسمع شریف رسیده کشتی احوالش
در گرداب ملالست و خاطر پریشانش در غایت اضطراب و اختلال، گر شرط لطیف
بیکرانت بود، شاید که بمنزل نجاتی برسد در جواب از جانب مکتوب الیه
بفرمانت توان از جان گذشتن، چرا از جرم کس نتوان گذشتن، بواسطه استشفاع
آنجناب که درباره فلان فرموده بودند آتش خشم با آب سرچشمه والکاظمین الغیظ
فرونشانید و خرمن غضب را بباد والعافین عن الناس برداد خدمات امتر صدا است
در شفاعت از ارباب حاجت از جانب کاتب ذره ما را گر همه خورشید گردد در پناه، ذره
نقصان بنور او نخواهد یافت راه، مأمول از مکارم اخلاق و مراحم اشفاق
آنست که فلان را بالتفات خاطر خطیر و افاضات ضمیر منیر ملحوظ و محظوظ فرمایند از
میامن آن مقاصد کلی و مطالب جزئی ساخته و پرداخته گردد، بیت: شکر اگر
شکفتی درین چمن ای گل، از نسیم وصل مرغ سحر دریغ مدار، در جواب از جانب مکتوب الیه
هر حکم که از آنجناب صادر گردد، فی الحال سمعنا و اطعنا گوییم، چون از مضمون خطاب عالی
صفت فقر و فاقه فلان مستفاد شد بنا بر قاعده و احسن کما احسن الله الیک رعایتی که

مقتضای

مقتضای وقت بود درباره او تقدیم رسید باقی شمالت عالیه را دیده ترقب
بر راه است، ما مخلصان بحکم تو گردن نهاده ایم، در موقف رضا و اطاعت ایستاده ایم

٥٧

در استدعای حضور همای اوج سعادت بدام ما افتد، اگر ترا گذری بر مقام ما افتد،
توقع آنست که زمانی تشریف قدوم ارزانی فرمایند تا از لوامع حضور موفور السرور
پرتو نوری بر صفحات قلوب حاضران تابد، حیف است نشستن پهلوی چون تو ماهی
تهی از عیش گردن بی وصل چون تو یاری در عذر تقصیر خدمت ما را شرمساری مانده
ز تقصیرهای خویش، لطف تو خود نمی نگرد خوبیت ما، حقا که مجاز است تلقفات
آنجناب جز تقصیر از جانب این فقیر صورت نبسته و درین عذری که استحقاق قبول
داشته باشد رقم صدور نمیتواند یافت، گر ما مقصریم ترا مرحمت بسی است، در پیش
لطف توجه نماید گناه ما، در جواب آن دوستی اقتضا اندارد، که شود عذرستان معقول
رقم اعتذاری که در قلم آورده بودند بسبب تضاعف مواد محبت و موجب تأکید اسباب
مودت گشت خاطر عاطر متوجه مرافقت یاران و موافقت هواداران دارند
که همه مهمات بر وفق دلخواه میسر است و قبول هر چه مدعا و متمنا باشد مقرر
خود نبود دست و گشتی ور بود، عذر تو رنگ آیینه نبرد و دیگر در عذر تقصیر خدمت
چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست، که خدمتی که سزد بر نیامد از دستم،
تقصیری که باز آی وفور تربیت و شمول تقویت آنجناب از این هواخواه
صادر میشود بمثابه ایست که شروع در شرح عشری از عشیر آن متعسر بلکه
متعذر است اما اغماض از تقصیرات دعاگویان و عفو از جرایم هواداران شیم کریمه

ملازمان میداند، اگر در خدمت تقصیر دارم، بلطف شاملت امیدوارم در جواب
آن هزاران شکر که از لوح خاطر ما، با بلطف نشستی اگر غباری بود، بغایت غریب
و عجیب نمود که با وفور خلوص و شمول خصوص که ازینجانب صادر شده تکاسل و تغافل
آن عزیز را سبب چه تواند بود تا درین وقت بوضوح پیوست که تفرقه روزگار مانع
شد صورت اعتذار بقبول موصول گشت، چون پرتو عذر از افق روی نمود
ناپدید شد چو سایه ابر که بود در اعتذار آنکه عجب واقع از تکمیح مرضیه باشد
زبان عذر ندارم ولی هنوز هست، امید عفو که عفو تو هست عذر پذیر، اگر
بنا بر ضعف جبلی که و خلق الانسان ضعیفا جریمه صادر شده باشد امیدوار است
که از ایادی مراحم و عنایات انجناب ماحی جرائم و جنایات تحقیر کرده از جرم و گناهی
که دلم ترسانست، اگر عفو کنی بر کرمت نازانست در جواب آن التزام سلوک
جادۀ محبت و انتهاج منهاج مهر و مودت مقتضی آنست که معذرت آن
عزیز بقبول مقابله باید و قلم عفو در صحیفه جریمه او کشیده شود، گر از جفا بتو روزی
دلم بیازارد، بکند عذر تو با درش بمهر باز آرد، در اعتذار از جریمه که بکاتب
اسناد کرده باشند دشمن که بنزد تو ز من بد گفتست، والله نگفته ام من
از خود گفتست، صد نیک نگفته ام نگفتست یکی، یک بد که نگفته ام یکی صد
گفتست، درین وقت چنان معلوم شد که زمرۀ اصحاب اغراض از جادۀ
قویم انصاف انحراف و اعراض نموده روایات داعیه و حکایات لاطائله
بعرض رسانیده اند از کمال درایت آنجناب غریب نمود که حقیقت حال تفحص

نفرموده

نفرموده سخن دشمنان منافق درباره دوستان صادق شنوده اند، نیکو نبود حدیث
دشمن، درباره دوستان شنیدن در جواب آن جمعی را که داعیه فساد بود و غایبانه
انتقامی نمودند اما ایشان را اجرات آنکه در حضور فقیر سخنی گویند نبود چه پیوسته
مضمون ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا سر ضمیر گریست، میان ماست نیازی
طریقه که در وجال دخل نباشد چه جود بدگو را هم در اعتذار از جریمه که بکاتب
اسناد کرده باشند خاطر عاشق صادق ز غرضها پاکست، در حق او سخن اهل غرض را منتوها
مقرر است که ساعی و نمام حسدا من عند انفسهم جواهر حسنات را در رشته سیئات
انتظام میدهند و فعل جمیل را در کسوت قبیح باز مینمایند پس ترهات ایشان
التفات نمودن و مقالات محالات ایشان شنودن در طریق مودت و سبیل
محبت بغایت مخل است، بسخنهای دشمنان حسود، دوستان از دست نتوان
داد در جواب چون مضمون کتابت شریف مطوی بر ایراد آنجناب بود موضح شد
که آن کلمات شنیعه بنا بر اغراض مکیفه بافته اند و آنچه ارباب غرض گویند بی شک
باطل است حاصل که ترهات النمام بسمع قبول وصول نیافت خاطر جمع دارند
هر نکته که از وحشتی از ان میرسید فهم، ناگفته و ناشنوده انگاشتمش در اعتذار از ارسال
هدیه خالی از نقود و امتعه و غیرها اگر نثار تو نخواهم کدام تحفه زیبا، و گر رضای تو
جویم کدام خدمت لایق، بنا بر رسم قدیم و عادت معهود که اصاغر تحفه‌جات
انبساط نموده اند و اکابر بحکم تلطف و تعطف قبول میفرموده مرتاج این جسارت
بقدم انبساط نموده شد و با وجود حقارت شرف قبول مأمولست بکان نو کرم

دست رس بجان بودی، کمینه پیشکش بندکانت آنبودی **درجواب آن**

دایم نظری بجانب ما فکنی، جان و دل ما بری شیرین سخنی، صد تحفه دهی و عذر

آنهم خواهی، اینها ز تو آید و چنینها تو کنی، تحف و هدایا که ارسال فرموده بودند

این محب مخلص را باوجود تقصیرات خجالت بر خجالت افزوده رستبه عذر خواهی

این الطاف چگونه توان نمود و در مقام مجازات بکدام قوت توان بود

مصرع جزاک الله رب العرش خیرا **در اعتذار ارسال هدیه [illegible]**

تعد روان نثار تو کردیم اگر چه نیست، در خورد حضرت تو نثار حقیر ما چون تخت نشین

قد آتیتنی من الملک که عزیز مصر جلال و مهر سپهر جمال بود بضاعت مزجاة کنهکاران

کنعانی را پر تو قبول مقرر نمود اگر آنجناب تحفه محقر کمینه را بنظرات قبول ملحوظ

فرمایند غریب نیست عجب نبود ز لطف بیکرانه، قبول تحفه ما بی بهانه **درجواب آن**

زان تحفه زیبا که کرم فرمودی، بر روی دلم در فرح بکشودی، من خود ز کرمهای

تو ممنون بودم، مهر دگر بر سر مهر افزودی، از صدور آن الطاف و ورود آن

اعطاف که فرموده بودند مواد استظهار و استبشار متزاید و متضاعف گشت

و اسباب اعتضاد و اعتماد متوالی و مترادف شد، احسنت الیک النا نظر الله

در تحفه ارسال تحفه علمی چون کتب مصحف و فقه و غیره نجا النظم از پیش بر نمی آید، که در

چگونه بدریا برند و لعل بکان، معروض آنکه کلمه چند که از خاطر فاتر سر زده خود را

ذره وار برابر اشعه انوار مهر آثار جلوه میدهد و از روی تشویر بزبان نیاز میگوید

نگر چه شوخ کسی ام که تحفه میسازم، بسوی لعل بدخشان سفال رنگین را

درجواب آن

درجواب آن بکری فکری که از حجله ضمیر منیر بغرفه تحریر خرامیده بود بر منصه ظهور

جلوه جمال نمود و مخدره روحانی که بزیور و حلل حسن الفاظ و الطاف معانی آراسته

بود از منظرات کمال تجلی فرمود در تعریف و توصیف آن چه توان گفت **مصرع**

سخن ز آسمان بر زمین آمد اول باوج سما برده طبع تو اکنون **در شکایت و شکوه از انقلاب**

زمانه و ادوار کسی را غنچه امید نشکفت، درین بستان که جای خرمی نیست **مصرع**

جفای روزگار بمثابه ایست که روشن دلان چون شمع از آتش درون سر

گرم بر روی زرد میریزند و عنای زمانه غدار بمرتبه که عاقلان مانند صبح با پیراهن

چاک هر دم نفس سرد میزنند نه از چشم وفاداری و مروت میتوان داشت

و نه دیده بر مرحمت و ملاطفت او میتوان گماشت، چرخ را جام نگون از بهر آن داده

عشرت تهی است، باده از جام نگون جستن نشان ابلهی است

بر دهر مکن تکیه که لطفش قهر است، مستان کف نقش جام که شهد نوشش زهر است

درجواب آن هر کس که انقلاب جهان با خبر شود، هرگز نگردد از غم ایام

منقلب، هوشمند خبیر را این معنی مقرر است و بر مرایای ضمایر صافیه مصور

که آفات زمان بکافه انام احاطه تمام دارد و مخافات دوران بر جمیع

خواص و عوام مسلط لا کلام حوادث روزگار نه بر یک طریق است تا جازم از آن

به پرهیزد و نوائب نه بر یک قاعده تا عاقل از آن احتراز کند اما تسلی بدان

و خرسندی از آنست که محنت را مدام نیست و مشقت او بر دوام نی،

رنج و راحت گیتی مرنجد ای دل مشو خرم، که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

در شکایت از اهل زمان دلا مدار ز ابنای دهر چشم وفا ٭ که در جبلت این همرهان
مروت نیست ٭ دریغ از اخوان که کمر بدعهدی و پیمان شکنی بر میان جان
بسته اند و بر مرصد تعلقات بی فروغ و تکلفات آمیخته بدروغ نشسته نقد
مهر ایشان بر محک امتحان کم عیار است و عهد نااستوار ایشان چون
عشوهٔ روزگار بی اعتبار ٭ بیت ٭ همه حال و کردارشان بی فروغ ٭ بنای مهمات شان
بر دروغ ٭ در جواب آن ٭ بجوی یار وفادار کاندرین دوران ٭ بجسته ایم بسی و نشان
نیافته ایم ٭ چون بیوفایی اصدقاء مجازی و ثبات قدم ایشان در مقام
وفا بازی اظهر من الشمس است پس ایشان را نسیاً منسیاً پنداشته از
تذکر باید اندوخت و ایشان را محض شر باید شناخت قطع صحبت کردن
از یاران صوری خوشتر است ٭ که حضور ناموافق بی حضوری خوشتر است ٭ همدمی مجلس
خوش نکرد مخالطت ٭ از چنان همدم بصد فرسنگ دوری خوشتر است ٭ بیت در شکایت
از اهل زمان ٭ ز ابنای روزگار امید وفا مدار ٭ از آن رو که بوی مهر درین
روزگار نیست ٭ و عجبا از ابنای دهر که بناخن جفا چهرهٔ وفا می خراشند و در قسم
یاری بتیغ دل آزاری از صفحهٔ هواداری می تراشند گویا با فلک جفا پیشه از روی
معاودت پشت به پشت باز نهاده اند و با سپهر بی مهر از راه مساعدت دست
بدست داده حیله کرداند حریفان دهر ٭ شهد بر آمیخته دایم بزهر ٭ دو دشمن دارند بدریغ
رسند ٭ با دشمن دارند بچراغی رسند ٭ در جواب آن ٭ چون همدم با وفا بدست کسی
آن به که به هیچکس نکردی همدم ٭ معلوم فرموده باشند که ابنای زمانه را همت مشترکست

نفس مهر فرست و عنان عزیمت بصوب هوس معطوف پس از ایشان امید یاری
داشتن از قبیل محالات است و ایشان را دوست حقیقی پنداشتن از مقولهٔ مستحیلات
بیت ٭ دل بمهر همدمان کم نه که در ملک جهان ٭ رسم آیین وفا در هیچ
همدمی یافت نیست ٭ در شکایت از حال خود ٭ هنوز از نتیجهٔ غم تمام نا شده کرم
زحادثات زمانم بتی دگر گیرد ٭ حکایت شکایت من از حد حصر بیرونست و بدایات
نکایت حال از نهایت افزون دل رنجور که امید ساغر سرور داشت قدح
غم در کشید و جان مهجور که بر عزم تلذذ بعیش الحیوة راحت شتافت شوربهٔ
محنت چشید ٭ بیت ٭ نه از سپهر امید و نه در زمانه پناه ٭ چه طالع است مرا الا آه الله
در جواب آن ٭ نومید مشو مگو که امید نماند ٭ کس در غم روزگار جاوید نماند ٭
در محنت خانهٔ دنیی هیچ تحفهٔ راحتی بی غصهٔ جراحتی نرسند و در غمکدهٔ جهان
هیچ عطیهٔ امانی بی تلخیهٔ امتحانی روی ننماید پس در وقت هجوم و فور محنت
مترقب نزول حیوة راحت باید بود ٭ بس این مژده است از کلام الهی
مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ٭ هم در شکایت از حال خود ٭ کوکب بخت مرا هیچ منجم
نشناخت ٭ یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم ٭ مدتهاست که این فقیر
خیال فراغت بخواب ندیده و چهرهٔ استقامت در آیینهٔ تصور مشاهده
ننموده نه ساقی بخت از جام مرام جرعهٔ در کام این تشنه میریزد و نه سعی
همت کوه بلا و مشقت از راه این ناهیچ غنا و مضرت بر میخیزد ٭ از جام جهان
مرا نصیب [illegible] بجز درد ٭ ضایع تر از این عمر بسر نتوان برد ٭ در جواب آن

مخفی نباشد که حکم نافذ یفعل الله ما یشاء بر جمله مکونات روانست و امر مطاع
و یحکم ما یرید بمیدان موجودات در جولان هر قسمی که اندیشه رنگ آمیز بر لوح
تدبیر کشد بر صحایف سجلات تقدیر سرنشسته گردد و هر افسونی که خیال جهان پیمای
نقش خاطر آرد در رنگ افسانه تغیر در اینجا جز فرمان برداری نباید و غیر خرسندی چاره
نشاید ٭ رضا بداده بده وز جبین گره بگشای ٭ که بر من و تو در اختیار نگشاده است

هم در شکایت از حال خود ٭ در محنتی همی گذرد عمر من که هست ٭ از غم بسی زیاده
و از بند بسی بتر ٭ سبحان الله چه حالتست که آب محنت از سر گذشته و روزگار
فرحی و فراغت بر گشته دار الملک راحت را از یغمای جنود غموم و هموم خراب
می بینم و سفینه آمال را از هبوب عواصف ملال و کلال در غرقاب انقلاب می یابم
لاجرم چون گردباد پریشان و سرگردانم ٭ میروم گرد جهان بیرو پا سرگردان ٭
چکنم کار مرا پا و سری نیست پدید در جواب آن پوشیده نماند که بحکم انا کل شیء
خلقناه بقدر اگر عطایی به بنده واصل شود از خزانه ارادت الهی است
و اگر بلایی نازل گردد از کارخانه مشیت پادشاهی درین هر دو جز کمند تحقیق
رضا راه بمنزل نتوان برد و جز با جانب وکیل تسلیم از مینت مراد محفوظ
نتوان شد بیت خدا هر چه خواهد کند بنده باش ٭ رضا پیش گیر و سر افکنده باش ٭
هم در شکایت از حال خود چندان قدح درد چشیدم که مپرس ٭ چندان الم و غصه
کشیدم که مپرس ٭ احوال این مستهام از حوادث ایام و لیالی و نوایب
متعاقب و متوالی بغایت متشوش است و سینه از جراحات نزول وقایع

برانش لقمه تمنا بحجره طلب مهیا نمیشود و مشرب عالیه تشنه ما صفی نمیگردد و از وصول
بمقصد مطلوب محروم است و از ادراک مطلب مقصود بکمال نومیدی مهموم و بامحنت
روزگار در ساخته ایم ٭ تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون در جواب آن
بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش ٭ که هر چه ساقی ما داد عین الطاف است
یکی از قطرات عواطف ربانی و نفحات مواهب سبحانی آنست که چون بنده را
دوست دارد تشرف اشتراک البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء در حق وی
مبذول فرماید تا روی توجه از مخلوق برتافته بکلی متوجه آنحضرت گردد پس
محنت بلا ازین روی محض راحت باید دانست و نکبت را بنوبه عین دولت
باید شناخت ٭ بزیر غصه نهان عیشها و شادیهاست ٭ بسا مراد که در
ضمن نا مرادیهاست نوعی دیگر در جواب آن سر قبول بباید نهاد و گردن طبع ٭
که هر چه حاکم عادل کند همه داد است ٭ بر ضمیر منیر واضح و بر خواطر خطیر لایح خواهد بود
که اصل در وفور ماثر دولت و ظهور شداید نکبت قضای الهی است و عمده
در طلوع درجات کواکب جاه و جلال و سطوات بوارق رنج و ملال حکم مطاع
پادشاهی لیس لنا الکار بر تسلیم و تفویض باید نهاد و بمقتضیات قضا و قدر رضا
باید داد در شکایت با امید واری ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت ٭
این شام صبح گردد و این شب سحر شود ٭ اگرچه عقده تعویق مهمات این
کمینه بنوعی فرو بسته که بدستیاری تفکر نتوان گشاد و زنگ غصه و تشویش
مرآت سینه را بر وجهی تیره ساخت که بصیقل تامل و تدبیر صفا نتوان داد اما رجا

واثقست که غبار حوادث که بر صفحات اوقات نشسته بر شحات سحاب لطف الهی
شسته شود و ظلمت وقایع که کاشانهٔ دل را تیره ساخته بطلوع شموع فضل نامتناهی
زایل گردد میکشم نشتر هجر بناله و دارم امید که دعای سحری کار گراید آخر **در جواب
آن** ملکی ز غصه شکایت که در طریق طلب به راحتی نرسید اگر محنتی کشید
چون بر ضمیر منیر ظاهر و باهر است که سنت الهی بر ان منوال جریان یافته که نخست
کاس بلا و مشقت پوشاند و بعد از ان لباس بهجت و مسرت پوشاند چنانچه از نص
قاطع ان مع العسر یسرا استفاد شده پس بمفاد آیهٔ لا تیأسوا من روح الله امیدوار
بود که عنقریب همه پریشانیها مودی بجمعیت گردد و مجموع محنتها منقضی بروح و راحت شود
نوعی دیگر در جواب آن در زمانهٔ سعادت خود مرد راهرو بیداغ محنتی قسم راحتی
نیافت چون آنجناب از روی تحقیق دل بی غبار هدف سهام ما اصاب من
مصیبة ساخته اند و بقوت یقین جواد همت در میدان عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر
لکم تاخته پس از مهب عنایت حضرت باری استنشاق روایح امیدواری باید کرد
و نیز ده کشف السوء از ریاض فیض پروردگاری استشمام فوایح کامگاری
باید نمود خوش باش اگرچه روز تو تنگ بنا خوشی است آخر نه روز راحتی هست
در عقب **در شکایت از هجر و بی اختیاری** چگونه تیره نباشد شبم که شمع مراد نمی فروزد ازین
آتشی که در جگر است سبحان الله چه حالتست که زمانهٔ بیوفا اساس طربی
که نهاده بودم بدست اندوه بر انداخت و بخت ناساز کار مترتب را
بشوایب محنت واقف از مضرت مکدر ساخت نه بخت گران از خواب ادبار در کمی آید

ونکو

و نه کوکب طالع در حضیض مذلت گرفتار از افق مراد چهره می نماید دکوی نشاط خانه
بود مرا و آن خانه خراب گشت و اکنون نماند **در جواب آن** بر خاطر خطیر مخفی نماند که
همچنانکه ترقی بر مدارج رفعت و ترفع بر معارج دولت مستدعی حمد جمیل است تعلق
بمصایب محنت و مکابد کربت مستجلب جزاء جزیل است خاتم سلیمانی از دست آنحضرت
بجهت آن بیرون شد که دیگران از صورت بی اختیاری متاثر نشوند
و کوکب یوسفی در حضیض کربت از ان گرفتار شد که عالمیان از حدوث وقایع
و وقوع حوادث منفعل نگردند **در شکایت از تلف مال** مردمان طالب مال اند نه جویای
کمال هر کرا مال نباشد شود از غم پایمال فراق افلاس نهال حال این شکسته را
ز نقول تمام داده و دهقان مراد بهبوب سموم نکبت روی تشنگی نهاده لاجرم
بر شاخسار کردار طراوتی و در گلزار گفتار نضارتی نمی بینم و از درخت بخت
ثمرهٔ کامرانی و میوهٔ شادمانی نمی بینم در دهر کسی که زر ندارد مرغیست که بال و
پر ندارد **در جواب آن** و نیی آنقدر ندارد که بر و رشک برند با وجود وعده مسرت را
غم بیهوده خورند اگر پای معیشت بسنگ فاقه در آمد غم نباید خورد که ابواب کنوز
و الله خزاین السموات و الارض مفتوحست و اگر سرمایهٔ عیش و معاش از دست
رفت باک نباید داشت که مژدهٔ فسوف یغنیهم الله من فضله راحت روح
مجروحست حالا بمراسم صبر و شکیبایی مشغول باید بود و توجه بطریق توکل و تفویض
تحمل و تسلیم باید نمود **هم در شکایت از تلف مال** نقد نقلی بغارت رفته و نالهٔ ما
دم نخست چنین شد مگر حوالهٔ ما محل حیرانی و زمان پریشانیست که هر جزئی در ذره

که سرمایهٔ دولت و پیرایهٔ قوت همان تواند بود از دست رفت و اندک اندوخته
که در مواد آنش طور اسباب انبساط می افزود عرضهٔ تلف و تاراج گشت از بوالعجبها
روزگار و نامهربانیهای چرخ کجرفتار گاه میگریم چو شمع و گه تبسم میکنیم **در جواب آن**
ع بهشت نقد بود بر جان ضمیر و خوشدل باش ٭ که نیستی است سرانجام
هر کمال که هست ٭ اگر مال که بیمال هر کس و دست فرسوده هر کس است بتاراج
حادثات رفته و جهان جمعیت صوری بجد وشت و اقسامهای ضروری در پردهٔ تعویق
نهفته اما تا رمقی از حیات باقی است غنیمت باید دانست و رقمی که بر صحیفهٔ
زندگانی مثبت است مغتنم باید شمرد که چون سرمایهٔ عمر باقی بود سود و زیان
بر وی تدارک پذیرد جهان وجود ندارد چه آید از عدمش مشو بشادی او شاد
و غم مخور زغمش **در شکایت از ستم دشمن** معروض آنکه قصد اعادی غدار هیچ کار را
بر قرار نمیگذارد و از شر مکر و فریب ایشان هیچ مهم بروی خیر بر نمی آرد با ظالم
و ناموس را شبیه و افسوس مطوی میسازند و بمواعید کاذبه و اکاذیب باطله
مستمندان خسته و دردمندان دلشکسته را مینوازند ٭ پیش من از تو موافق
ترند ٭ در عقب از سایه منافق ترند **در جواب آن** هر که این ظلم پیش نهاد ٭ بند بر دست
و پای خویش نهاد ٭ چند روزی اگر سر افرازد ٭ دهرش آخر زپا در اندازد ٭
علاج آنصورت که رقم تحریر از زبان فرموده بودند آنست که از منهج قدیم
شکیبایی که راه سالکان مسالک و ما صبرک الا بالله است انحراف نمایند
و بعروهٔ وثقی محبت که بحکم ان الله یحب الصابرین خلعت آن بر قامت

باستقامت

باستقامت صابران راست می آید تمسک فرمایند که اندک زمانی را
نتایج ظلم بروزگار ظالم رسد و عنقریب از اوج جاه و رفعت بقعر چاه ادبار و مذلت
گرفتار شود که گرد در همه عالم کمان ظلم نبرد ٭ که تیر محنت ایام زانشانه نشد
در شکایت از حبس باره صحرای غم را بند بر پا چند بهایم ٭ درین ره کاشکی
از بند بیرون آمدی پایم ٭ مرا در بحر غم هر حلقه بند است گردابی خدا داد ست
گیرای آشنا باشد بیرون آیم ٭ سفینهٔ حال این کمینه در گرداب اضطراب
افتاده و زمانهٔ بیوفا ابواب محنا بر روی دل مبتلا گشاده نه کریمی که باب زلال
تفقد و نوازش کرم مشفق از چهرهٔ این زندانی بشوید و نه مهربانی که بتصیقل
مهر و تلطف زنگ اندوه از آیینهٔ سینهٔ این مقید بند پریشانی بزداید لاجرم
سینه از سنگ جفا خسته و دلی چون آبگینه شکسته میگویم ٭ نی نیچیم روی
یاری نی زیار امید لطف ٭ آه من چون مه بیم تخت بخشان باید اینچنین
در جواب آن غنچه گو تنگدل از کار فروبسته مباش ٭ کز دم صبح مدد یابد و
انفاس نسیم ٭ از غایی حبس اندیشه نباید کرد و از جفا قید اندوه نباید خورد
که از حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام بعد از بضع سنین خلعت و کذلک
مکنا لیوسف پوشید و حضرت یونس علیه السلام بعد از مکث در سجن بطن حوت
تن از استجاب فاجتباه ربه توشید امید بفضل مفتح الابواب آنست که
عنقریب افتتاح ابواب نجات روی نماید و بتابد صبح خلاص از افق
غیب چهره گشاید ٭ بس قفل که نزانها بی کلید ٭ گشاییده تا که آید پدید

در تهنیت تسخیر ملک بحمد الله که مضمون بشارت تؤتی الملک من تشاء
از منظره دولت ابدی روی نموده و فحوای بشارت ان الارض یرثها عبادی
الصالحون بر منصه اقبال سرمدی جلوه فرموده از عون عنایت ربانی و مدد حمایت
سبحانی زمام تصرف ممالک بقبضه اختیار خدام درگاه عالم پناه و خاتم تسخیر
اقالیم باصابع اقتدار ملازمان بارگاه سپهر اشتباه درآمد ٭ سریر سلطنت اکنون
کند سرافرازی ٭ که سایه بر سرش افکند خسرو غازی **هم در تهنیت تسخیر ملک**
الحمد لله که حضرت فعال لما یرید بر وفق احکام الله اعلم حیث یجعل رسالاته علم
دولت جاودانی سمت آنحضرت را بطراز اعزاز علو اکبر امطر در داشت
و لوای عظمت انتمای ملازمان درگاه جهان پناه را در هوای اعلای انا مکنا له
فی الارض برافراشت و ساکنان بدولت خدام آنحضرت ساکنان این
مملکت را عقود احوال به یمن اقبال منتظم است و ثغور امانی بحصول آمال متبسم ٭
در ریاض دین و دولت غنچه شادی شگفت ٭ بوستان مملکت را تازه شد
از سر نهال **هم در تهنیت تسخیر ملک** بشارت تسخیر مملکتی که بامداد والله یؤید
بنصره من یشاء دست داده کافه آدمیان بلکه عامه عالمیان را مبتهج
و مستبشر و معتقد و منتظر گردانید بحمد الله که باج و تاج سلطنت بگوهر
پر قیمت و آتیه الله الملک زینت گرفت و سریر خلافت مصر بفروغ اختر
عالی رتبت و الله یؤتی ملکه من یشاء سمت رفعت پذیرفت ٭ شکر خدا که گوهر اقبال
و در فتح ٭ در پای دولت تو سعادت نثار کرد ٭ دولت عنان ملک بدست
تو باز داشت

و باز داشت ٭ اقبال بر سمند مرادت سوار کرد **در تهنیت تسخیر ملکی که از دست رفته و باز
بدست درآمده** بحمد الله والمنه که دیگر باره آفتاب جهانتاب دولت
و کامکاری باوج مطالع فرمان روایی رسید و کوکب عالم افروز بخت
و بختیاری باشرفات عظمت و جهانگشایی از ذروه سلطنت لامع
و ساطع شد تباشیر صبح نجاح از مطلع ابتهاج و ارتیاح دمید و فوایح روضه اقبال
از گلشن عظمت و جلال بمشام عالمیان رسید ٭ محتاج بود ملک بدینسان شهنشهی ٭ حسن
آخر مراد ملک روا کرد کردگار **هم در تهنیت تسخیر ملکی که از دست رفته باز بدست
درآمده** ٭ الحمد لله که اسباب جمعیت که سبب رفاهیت کافه خلایق است و همگنان
از حضرت ذی الجلال بتضرع و ابتهال مسالت می نموده اند بتوفیق ازلی دست
داد و بار دیگر حقایق دولت حضرت سلطنت پناهی ظلال عاطفت بر مفارق
ساکنان این مملکت مبسوط گردانیده ابواب رحمت از روی فضل و
مکرمت بوجوه عالمیان گشاد ٭ بشکفت در ریاض امانی گل امان ٭
درخشان شد از سپهر امید اختر مراد **هم در تسخیر ملکی که از دست رفته و باز بدست درآمده**
حقا که با یصال وصول بدار الملک قدیم و ابلاغ مژده تسخیر ممالک و تصرف
در اقالیم کافه اعاظم و قاطبه اکابر و اکارم روی تضرع و ابتهال بسجدات
شکرگذاری بر زمین نیاز نهادند و زبان حال و مقال بادای وظایف
منت و سپاسداری حضرت باری گشادند و دیگر باره اختر فیروزی از افق
کامکاری تابنده شد و آفتاب اقبال از ذروه شهریاری و بختیاری درخشنده گشت

صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان ٭ و ز نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک ٭

در تهنیت فتح و ظفر بر اعدا بحمد الله که عساکر منصوره بحکم الا ان حزب الله هم الغالبون
بصرصر قهر گرد استیصال از دودمان منازعان دولت قاهره بر آورده اند
و بآتش حسام آبدار در مقابلهٔ اعدا از خاک ر دود انتقام از بسیط زمین
باوج سپهر برین رسانیده امید که هر لحظه از شاخسار فتح غنچهٔ مرادی دیگر چهره
گشاید و از جویبار ظفر نهال مقصودی دیگر بر سری نماید **در تهنیت
امارت و حکومت** بر بشارت منصب حکومت و امارت فوایح روح و راحت از مهب
شادمانی وزیده مشام کافهٔ انام را معطر ساخت و لوامع ارتیاح از
مطالع کامرانی طلوع نموده ساحات قلوب و صفحات صدور خاص و عام را
منور گردانید ٭ جان تازه گشت ازین خبر و دل حیات یافت ٭

در تهنیت صدارت شکفته شد گل دولت ببوستان صدارت ٭ مه کمال بر آمد
ز آسمان صدارت ٭ شرف انتظام آنجناب در سلک مقربان صدور حضرت
سلطانی موجب وفور مواد افراح و ظهور اسباب ابتهاج شد و زمرهٔ هواداران را
نهال کامرانی میوهٔ حصول آمال و امانی رسید ٭ مصرع ٭ زین بشارت جهان آن دارد
که جهان شادی کند **در تهنیت وزارت** بحمد الله که زمام حل و عقد امور و عنان
قبض و بسط مصالح جمهور بکف کفایت و قبضهٔ درایت آنحضرت سپرده شد
و عقل فیاضش بصوب اقلیم گشای و ضمیر منیرش بجانب ظلمت زدایی توجه
فرمود چون سریر وزارت بحضرت آصفی تشرف شد بی شایبهٔ شبهه روزنامچهٔ

اوصاف

اوصاف و احوال ملازمان عتبهٔ علیه دستور العهد وزرای زمان و دیباچهٔ
کبرای عالیشان خواهد گشت **در تهنیت بر عنایت ملکی** چون منصب فلان بجناب
عالی که منبع مکارم و معدن معالیست قرین و محلی و مشرف و معلی شد مخلصان قدیم را
در مواد اعتضاد و اسباب استظهار تضاعف پذیرفت و الحمد لله حمدا دایما اتما **تهنیت
اعمال ملکی** چون از مساعی بخت بلند و اسعاد طالع ارجمند فلان منصب بذات
اشرف زینت یافت هر آینه لباس حشمت بطراز اعزاز مطرز خواهد شد
و بی شبهه اساس ابهت بزیور جلال حیثیت کمال مزین و منور خواهد گشت و الحمد لله
حمدا لا انقطاع لهم **در تهنیت بر اعمال ملکی** استماع بشارت حصول مطالب
سینه و وصول بمراتب علیه ریاض افراح اعیان مخلص را تازه و سواد ارتیاح
هواداران متخصص را بی حد و اندازه گردانید و الحمد لله حمدا لا انفصام له
در تهنیت نقابت از ورود بشارت حصول امانی و آمال و وصول بدرجات
علیه مشتمل بر مادهٔ جاه و جلال که ذات کامل الصفات آنحضرت را بنص الله
اعلم حیث یجعل رسالاته استحقاق اضعاف آن هست مخلصان را قواعد بهجت
ممهد و معاقد مسرت موکد گشت و الحمد لله حمدا ابدا **در تهنیت شیخ الاسلامی**
چون حضرت بیچون جل ذکره بوعدهٔ لیظهره علی الدین کله خواست که مناهج آن
مذاهرا اجلی مستقیما فاتبعوه بر عالمیان واضح کرد منصب عالی شیخ الاسلامی
حوالهٔ ذات حضرت قدوة الاناسی کرد لاجرم کافهٔ انام مستبشر و قاطبهٔ خواص
و عوام معتضد و مستظهر اند **در تهنیت قضا** الحمد لله که بورود منشور آنحضرت در منصب

تشریف قضا ریاض منهج دین قویم طراوتی تمام می یابد و رباع صراط مستقیم رونق
کلی می پذیرد و بر بخت نهالهای طبقات آدمیان بر هواداری ملازمان
محکمهٔ علیه متفق اند و زبانهای طوایف عالمیان در ثناخوانی منطبق **در تهنیت سایر**
مناصب هرچند فرح وصول آنحضرت بر سریر این منصب عالی افراد نوع انسان را علی العموم
شامل میتواند بود و مسرت آن بکافهٔ انام از خواص و عوام واصل میتواند گشت
اما این کمینه بر حسن اعتقاد دیرینهٔ خود را بدین بهجت و مسرت مزید اختصاص
میشناسد و شادکامی همه ساعت مرا بیشتر است **در تهنیت رمضان المبارک**
برکت عبادات ماه صیام و میمنت طاعات خجسته فرجامش بهر ند عزت
و احتشام و رفعت و احترام العالیمقام متصل و مقترن باد **ایضا در تهنیت**
رمضان المبارک میامن برکات صایمان رمضان و مواهب دعوات ایشان با ایام
و اوقات همیون متواصل باد **در تهنیت عید فطر** مقدم عید فطر که موسوم مسرت است
و قدوم این زمان سعید که اوان مسرات است بر ملازمان ممالک پناهی تفیض
عنایات حضرت الهی مبارک باد **در تهنیت لیلة القدر** قدوم رسوم عید اضحی
که وقت احرام مسالک بیت الحرام و زمان اتمام مناسک کعبه با حرام
است بر آن عالیجناب مبارک باد **ایضا در تهنیت لیلة القدر** مواکب قدوم
لیلة القدر موجب ارتفاع قدر و سبب انشراح صدر حضرت مخدومی باد **ایضا در تهنیت**
لیلة القدر میامن لیلة القدر که بتعریف خیر من الف شهر معروف و موصوف است
بر روزگار دولت عالیحضرت مخدومی مقرون باد **در تهنیت فصل بهار خوشگوار زمان**

تحویل

66

تحویل آفتاب جهان افروز بحمل که نوروز اهل اسلام است انتقال آفتاب
رفیع بنقطهٔ اعتدال ربیع که موجب ابتهاج مزاج لطف و واسطهٔ افراح ارواح
وضیع و شریف است بر جناب عالی خجسته باد و انوار استبشار نوروز دلفروز
و انوار استیفای لذات ایام عشرت اندوز که سرمایهٔ اوقات
شادمانی و پیرایهٔ بساط نشاط و کامرانی است بر خدام عتبهٔ سپهر احترام
و فرخنده **در تهنیت نکاح** بحمد الله و المنه که جناب امارت مآبی مخدرات
تتق عصمت و جلال بموجب فانکحوا در سلک تزویج شرف انتظام بخشید و [illegible]
که واسطهٔ العقد نشاط و انبساط است مستتبع مزید ارتیاح و استرواح ساخت
امیدوارست که از تاثیر قران این سعدین آثار سعادت بر صفحات
احوال جهانیان ظهور نماید و از تمهید قواعد جمعیت جانبین عروس عالم آرای
رفاهیت از پس پردهٔ غیب چهره گشاید **در تهنیت زفاف** بحمد الله
که سعادت در وفور عشرت و ظهور مسرت معاونت نموده و اقبال
در انجاح خورشید سپهر مجد و جلال با ماه آسمان فضل و افضال قران کرده
و در برج ایالت و سروری با ناهید حجلهٔ کرامت و مشتری مقارنت
گشته از اجتماع سعدین جهان بنیل مرادات متفق شد و از قران علویین
زمانه با دراک مرادات جزم فرمود **ایضا تهنیت زفاف** الحمد لله
که دست ارادت در گردن مرادات حمایل شد و فروغ دولت از طلعت
سعادات درخشنده گشت یعنی مهروزی که دولت برومند بود به نظرها

سزاوار پیوند بود ماه کامرانی و آفتاب کامیابی در برج معالی اجتماع نمودند و برجیس
عالم افروز با ناهید جهان آرای در اوج مکارم قران فرمودند هم در
تهنیت زفاف چون استماع افتاد که باغبان قضا و قدر برای نضارت حدائق
حقایق معانی و طراوت شقایق دقایق معانی نهال بن بوستان ایالت را
با نهال گلستان پیوند کرد موجب بهجت خاص و عام و سبب مسرت
کافهٔ انام شد ازین شادمانی جهان تازه شد و دل آسوده گشت
و روان تازه شد در تهنیت ولادت درینوقت که به تاثیر قران سعود آسمانی
و تایید اتصال نجوم شادمانی از برج عزت و جلال اختری طلوع نمود و از درج
سعادت و اقبال گوهری ظهور فرمود صدور مخلصان و قلوب متخصصان را
چندان سرور و استبشار و وثوق و استظهار حاصل شد که بتحریر بنان و تقریر بیان
شرح شمهٔ از آن در حیز عبارت نگنجد امید چنان است که روزنامچه سعادت
از احکام طالع این کوکب جهانتاب فرخندگی گیرد و جهان پیر از مقدم این
جوانبخت سعادت یار رونق جوانی پذیرد هم در تهنیت ولادت چون بشارت
رسید که چمن دولت مخدومی نهال برومند و گلشن حشمت بغنچه دلپسند آراسته شد
و ریاحین ریاض امان و بساتین جاه و جلال بنسیم عزت و اقبال شکفته
و پیراسته گشت منتظران مرصد امید را نسیم عنایت از مهب مراد وزیدن
گرفت و مترصدان منظر آمال را از سپهر دولت ستارهٔ مرام درخشیدن
زمین بشارت جای آن دارد که جان شادی کند و شکر گوید از فلک و

بخت

۶۷

بخت آزادی کند هم در تهنیت ولادت درین زمان مبارک و اوان متبرک که بشیر
بی نظیر این بشارت دلپذیر رسانید که از مهر سپهر جاه و جلال را
بر آسمان کمال درخشنده کوکبی طالع گشت و آن روضهٔ فضل و افضال را
بر کنار جویبار اقبال تازه نهالی جلوه گر شد علم الله که اضعاف اهتزاز
متضاعف و انواع استبشار مترادف گردید امیدوار است که دیدهٔ
ارباب مکارم بلمعات جمال آن قرة العین روشن و سینهٔ اصحاب مساعی
بنسمات ریاض طلعت آن ثمرة الفواد گلشن گردد هم در تهنیت ولادت
باستماع این خبر فرخنده اثر که کوکب دولت از آسمان جلالت روی
نمود و مهر سپهر سعادت از افق ولادت طالع گشت امداد سرور را سمت
ترادف و اعداد بهجت و حبور را صفت تضاعف دست داد امیدوار است
که لحظه بلحظه اثر طلوع کمالش در تزاید و اختر لموع جمالش در ترقی و تصاعد باشد
هم در تهنیت ولادت قدوم کوکب عالم افروزی که از افق سعادت بمساعدت
دولت طالع شده بود و طلوع اختر جهانتابی که از مطلع اقبال بمظاهرت جاه
و جلال لامع گشته بر حضرت مخدومی مبارک باد رجاء واثق است که انجاب را
هر روز از مقدمات حشمت و ابهت نتیجه زاید و دست عنایت لم یزلی
درهای بهجت و مسرت بر روی ملازمان بنده عالی گشاید هم
در تهنیت ولادت چون معلوم شد که چهره ایام و لیالی بگوهری که از درج
دولت ظهور کرده مجلی و صفحه مجد و معالی باختری که از برج حشمت طالع شده

وقرین گشت روح ارتیاح بجان عزیز و بشایر فرح و ابتهاج بدل رسید امید
که در امید که در ظل ظلیل آنحضرت بنیل مرام و منتهای مراد رسد **در تهنیت ولادت بنات**
هر گوهر بدیع که از معدن معدلت ظاهر میشود وسیله ازدیاد مواد دولت
و هر اختر رفیع که از افق مکرمت طالع میگردد واسطه جمعیت اسباب حشمت پس
بطلوع نامیه غره عصمت و ظهور عقیق حجله کرامت مستبشر و مستظهر باید بود و در
فرح و بهجت و نشاط باید افزود **در تهنیت ختنه کردن** چون استماع افتاد که
پرتو اهتمام بر سنت ختان که از کارخانه صبغة الله رنگی تمام دارد انداخته اند
و مجلسی خوش و محفلی دلکش محتوی بر وفور اسباب بهجت و منطوی بر ظهور اصناف
مسرت مرتب ساخت روایح مروح نشاط و کامرانی از ریاض آمال احبا
دمید و نتایج افکار انبساط و شادمانی بختام مسرت و شادکامی رسید
از نکهت این مژده زمان گشت معطر ؛ و ز پرتو این لمعه زمین گشت منور ؛
در تهنیت قدوم سلاطین هزار شکر که سلطان دلنواز رسید ؛ لب نیاز بکار خود
ابدل که کارساز رسید ؛ چون رایات همایون و اعلام سعادت روز
افزون توجه بمستقر خلافت نمود و مواکب شوکت و جهانگشایی با مواهب
ابهت و فرمان روایی عزم دار السلطنة فرمود السنه کافه انام از خواص
و عوام باداء وظایف شکرگذاری و سپاسداری حضرت باری جاری
شد ؛ بر هر که هست تو آمدن شاه کامگار ؛ شکرانه واجبست بروزی
هزار بار **در تهنیت قدوم امرا** چون بشارت رسانیدند که مستقر رایات

امارت

امارت و ایالت مرکز اعلام سطوت و جلالت بقدوم شریف زیب و زینت یافته
و عنان معاودت بترادف سعادت بر صوب تافته مبانی سرور و بهجت
مشید و ملابس حبور و مسرت مجدد شد **در تهنیت قدوم وزرا و سایر ارکان دولت**

۶۸

باستماع مراجعت مواکب مبارک ذات متبرک عالیجاه معدلت دستگاه انواع بهجت
در قلوب دعاگویان مخلص افزود و اضعاف ابتهاج و مسرت هواداران مختص را
روی نمود بحمد الله که دعای نیازمندان مستجاب و سبب ظهور این فتح الباب گشت
بیت بسم فاتحه خواندیم و باخلاص دمیدیم ؛ تا بار دگر روی دلارای تو دیدیم ؛
در تهنیت قدوم سادات بحمد الله و المنه که مواهب کلی از خزاین غیب روی نمود
و سیمای لطیف از مخازن عالم لاریب چهره گشود اعنی حضرت نقابت دستگاهی
در کنف سلامت و حرز سعادت بعد از حصول مطالب و وصول بمآرب
بمستقر عزت و مسند حشمت مراجعت فرمودند ؛ فیض ازل مصاحب و فضل
ابد رفیق ؛ اقبال همعنان وی و بخت همسر رکاب **در تهنیت قدوم مشایخ و علما و اهل فضل**
وصول بشارت قدوم لازم الاکرام واجب الاعظام حضرت
مخدومی شریعت شعاری فضیلت دثاری که خاصیت معاودت توجه نفس ناطقه
بکالبد عنصری دارد موجب ازدیاد مواد افراح شد و سماع مژده مقدم مبارک
الاثار متوافر الانوار که صفت رجوع نیر اعظم به بیت الشرف خویش از دو سعادت
میگردد سبب حصول اسباب ابتهاج گشت ؛ از قدوم تو دیده روشن شد ؛
سینه ها تازه تر ز گلشن شد **در تهنیت قدوم احباب** از استماع بشارت

قدوم تشریف مستجزان آثار نوید و مترصدان انوار خورشید امید را در بزم مسرت
و کامرانی مواد عشرت و شادمانی روی بتضاعف و تزاید نهاد الحمد لله که آن
مه ز سفر باز آمد ٭ نورم از آمد آن و بصر باز آمد ٭ از غم دیده صاحب نظران سوی چمن ٭
لاله و سنبل او تازه و تر باز آمد **در تهنیت معاودت از حج** حقا که چون بشارت
معاودت آنجناب از سفر مبارک با حصول مثوبات و من دخله کان آمنا
و لحاظ برکات جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس استماع افتاد
وظیفهٔ حمد و ادای شکر مرتب و موظف شد و مواد افراح و اسباب ابتهاج قلوب و ارواح
سمت تزاید و تضاعف پذیرفت **در تهنیت مراجعت از جهاد** فارس مضمار
دولت از سفر باز آمد است ٭ منت ایزد را که با فتح و ظفر باز آمد است ٭
زهی آمد آمد عواطف الهی آثار لطایف نامتناهی که آن عالیجناب شربت جهاد
فی سبیل الله نوشیده خلعت جاهد الکفار پوشیده بمستقر دولت معاودت ظفر
و نصرت رجوع فرموده اند ٭ شکر خدا را که کامکار رسیدی چون مه تابان
بمنزل شرف خویش ٭ کوکبهٔ فتح و نصرت از چپ و از راست ٭ خیل ظفر صف
کشیده از پس و از پیش **در تهنیت صحت** بحمد الله که صبح صحت از مطلع سلامت و افق
عافیت روی نمود و صیقل قوت طبیعی اثر غبار تغیر از مرآت مزاج صافی صفات
زدود و مخلصان را از این بشارت گل کامرانی در چمن شادمانی شگفته شد
و نهال زندگانی در بوستان آمال و امانی سمت برومندی پذیرفت **بیت**
شکر خدا که تربت صحت چشیده ٭ بار دگر بمسند راحت رسیده **هم در تهنیت صحت**
الحمد لله

بحمد الله که غبار عارضه که بر چهره مزاج شریف نشسته بود بکلی زایل گشت و ذات عالی
از مضیق مرض و محنت بفضای صحرای صحت و عافیت خرامیده رجا واثق است
که مواد سلامت روز بروز در تزاید باشد **هم در تهنیت صحت** بحمد الله
و المنه که بمقتضای اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض از دار الشفاء و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة صحت کامل و عافیت شامل روی نمود امید که بعد الیوم
مواد سلامت روی بازدیاد نهد و عارضه که بود سبب رفع درجات و موجب
کفارت خطیئات گردد و الله رؤف بالعباد **در اظهار حزن و ملال از جهت انحراف مزاج**
مکتوب الیه از خبر اندک عارضه که متعرض ذات ملکی صفات شده
چندان پریشانی و غم و خاطر نگرانی و الم بدلهای عموم خدام خصوصا
این کمینه مستهام راه یافت که شرح اندک از آن در خبر بیان نتوان آورد
از عارضهٔ تو جمله دلها خون شد ٭ و ز دیده بشکل قطرها بیرون شد ٭ **هم در اظهار حزن**
و ملال از جهت انحراف مزاج مکتوب الیه چون خبر عظیم الاثر تکسر مزاج شریف و عروض
اندک عارضه که واقع بوده رسید چندان پریشانی و دل نگرانی بخاطر اغره
روزگار راه یافت که شرح شمهٔ از آن بتصورات افهام و تصویرات
اقلام صورت اتمام پذیرد ٭ درد تو دل جمله عزیزان خون کرد ٭
کم ساخت نشاطشان و غم افزون کرد **در ترصد و توقع بعض عبارات**
و اظهار ضعف و عجز درینوقت که حقیر را غلبهٔ ضعف بنهایتی رسیده و سقوط
قوت بنهایتی انجامیده که از هستی خود در غلط افتاده و جانب وقوع عدم را

برتصور وجود ترجیح نهاده توقع پرسشی از آنحضرت داشت چون طلوع نیر
مراد از افق امید دست نداد عنان تمالک از قبضهٔ اختیار بیرون
رفته بارسال کلمات مشوش اوقات شریف شد بیمار پرسشی بکن ای یار
مهربان که افتاده ام زهجر تو بر بستر هلاک در شکایت مریض از ترک عیادت
احباب درد اگر طبیب من بیماریم پرسد احوال دل پرخون دلدار نمی
پرسد ازان مصدر کمال و مورد فضل و افضال غریب و عجیب نمود که این بیمار را
عیادتی و این دلفگار را عنایتی ننمودند و اگر بتشریف قدوم مبارک مشرف
نساختند باری بایستی که بزبان دوستی از دوستان تحفهٔ کلامی
و سلامی رسانیدی یا رشحات اقلام رسفیر آن پیغام گردانیدی تا
از روی اخلاص و طریق اختصاص منت بر دیده خود نهادمی و از همیشه
امید خلاص شدی اندک تسکین در اعتذار مریض کسی را که بقدوم مراسم عیادت
حقا که بقدوم شریف و نفس مبارک آنجناب کمینه را که شبها برنج بیداری و روزها
با ندوه بیماری گرفتار بود فرحی دست داد و روحی روی نمود که هیچ
مفرح مروح مانند آن وقوع نپذیرد و بود که ظهور صحت و فور راحت
ظاهر گشت و برابطهٔ کمال عافیت جمال کرامت از ورای استار غیب
پدید آمد در اعتذار مریض کسی را که بتقدیم رسم عیادت اقامت کرده
بحمد الله که از میامن ورود کتاب کریم این رنجور را صحت کامل و دل
مهجور را مسرتی شامل روی نمود بالفاظ روح پرور و معانی روح گسترش
کر لذت

که لذت آب زندگانی و راحت عمر جاودانی داشت جانی تازه و قوت بی اندازه
ظهور فرمود چگونه شکر این موهبت و عذر این مکرمت بزبان توان
آورد و چه سان بید و بنان بیان توان کرد در اعتذار کسی که بعیادت بیمار
نرسید حاشا که یارکان محبت قدیمی تزلزلی راه یافته و بنیان سوابق مودت
روی بانهدام نهاده ترک عیادت را سبب آن بود که چون خبر رسید که جزوی
مرضی واقع بوده متعاقب آن مژده دادند که صحت کلی روی نموده بخواست
که متصدع گردد جز ضعف و مژدهٔ صحت گرنه معذور یکرگر بودی
مستمندان درد هجرانرا از انجز جان و تن بغیر سودی هم اعتذار کسی
که بعیادت بیمار نرسیده اگر تا غایت بخدمت نیامده سبب آن بود که دوستانرا
بر بستر مرض دیدن امری در غایت صعوبت است و کاری در نهایت
کلفت و شدت اگر ازالهٔ امراض و تحمل اعراض مقدور این بیچاره بودی
بدرم و قدم تقصیر ننمودی اما وظیفهٔ اختصاص در خواندن فاتحه بطریق
اخلاص مرتب و مقرر بود بیت آنکه از عارضهٔ او دل تنگم ریش است
بارها درد جگر سوز مرا درمان کرد این زمان بهر عیادت نه بهم [illegible]
که گرانی مدد علت او نتوان کرد در تهنیت خلاص از حبس
لله الحمد که آن چیز که دل می طلبید آمد آخر زپس پردهٔ تقدیر پدید
بحمد الله که منتظران مطلع امید لا تیأسوا من روح الله را طلوع اختر مراد
و ما النصر الا من عند الله مبتهج و مسرور ساخت و مهر منیر فلا کاشف له

الاهو بر تو الطاف ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر ساحت
و بشر المؤمنین انداخت و خبر شادمانی از مشرق کامرانی طالع شد
و برق شادکامی از سحاب حصول امال و امانی لامع گشت مخدوم
بنده نواز از راه اجلال و اعزاز مجدد بر مسند سعادت و دولت نشست باز

هشتم در تهنیت خلاصی از حبس

چون مبشر اقبال مژده رسانید که جناب
مخدومی از مضیق وبال روی بذروهٔ جاه و جلال نهاده و دست شادمانی
از چهرهٔ امال و چهرهٔ امانی نقاب ارتیاب گشاده در ریاض قلوب دوستان
غنچهٔ طرب تبسم آغاز کرده و در حدایق صدور هواداری بلبل نشاط
در ترنم آمد نظم از خوشدلی هوای طرب کرد مرغ جان و از خرمی
بخنده در آمد لب امان

در تهنیت خلاصی از حبس

الحمد لله که صبح مطلوب از مطلع امیدواری متبسم است و بلبل مسرت در گلشن فرح و بهجت مترنم شجرهٔ
امال باثمار دولت و اقبال بارور گشته و روضهٔ امانی بفوایح و روایح
سعادت و کامرانی معطر شده بخت رسیده ره بسوی من تنها باز
برین در سعادت و دولت گشاد باز

در تهنیت منازل

نزول آفتاب
عالمتاب اعنی ذات بابرکات مخدوم کامیاب به بیت الشرف که
عبارت از منزل اشرف است مبارک و خجسته باد بنا بر صبح سعادت
در و لامع و لوامع نور کرامت از اطراف و جوانبش واضح و ساطع باشد محبان.
خدایا این بنا معمور باد صاحبش حضرت معمور از حوادث دور باد

نهم در تهنیت منازل

٧١

حلول حضرت مخدومی در محل منیع و مقر رفیع سبب ازدیاد دوام سعادت
و کرامت و موجب ارتفاع اعلام ابهت و شهامت خواهد بود زبان
زمانه به تهنیت این مکان عظیم الشان بدین کلمات ترنم و بدین مقال
تکلم مینماید حریم این حرم پاک هست دار امان طرب فزای و
دل افروز چون ریاض جنان ترا همیشه درین منزل مبارک باد
تن درست و دل پر نشاط و بخت جوان

در تهنیت صلح

بحمد الله که
مصالحهٔ متضمن مصالح جمهور انام و موافقتی موافق کام خواص و عوام
وجود گرفت همت درویشان که تجربیت بغایت ثمره عاقبت
الامر ثمره داد و دعای پاکیزه دلان که سحابیست ممطر در آخر کار اثر رحمت
ظاهر گردانید ازین مژدهٔ دلگشای و نوید راحت افزای جان
خرم و تازه گشت و دل شاد یارب که همین چنین باد

تهنیت دهم در صلح

الحمد لله که مودای دولت آشنای و الصلح خیر منظور نظر سعادت
اثر شده کثرت بیگانگی بوحدت آشنای و یگانگی متبدل گردید و کثافت
مخالفت و منافات بلطافت موافقت و مصافات انجامید حالا از اسباب
رفاهیت هر صورتی که در صحیفهٔ ضمیر ارتسام یابد متصور است و از لوازم
خیر و جمعیت هر چه در خاطر گذرد حصولش معین و مقرر

در اعلام صورت مصیبت بمکتوب الیه

ای صبحدم چه شد که گریبان دریده و ی شب چه حالتست که گیسو
بریده از دیدهٔ زمانه روانست جوی خون ای دیدهٔ زمانه بگو تا چه دیده

اگرچه آیینهٔ ضمیر منیر و مرآت خاطر خطیر جناب مخدومی را بغبار اخبار مشوشه
و زنگار اعلام مصایب موحشه مکدر گردانیدن حیفی تمام است اما این
واقعه نیست که پنهان ماند مخلص سخن آنکه فلان در فلان وقت بحکم
قضای ربانی و تقدیر سبحانی از مجلس دار الغرور بمحفل دار السرور انتقال
نمود و طایر قدس را بر منازل فانیه اختیار فرمود شعر نهان شد
روی او از دیدهٔ ما که ها هزار افسوس افسوس الله الله جواب از جانب مکتوب
الیه چون خبر رسانیدند که جناب فلان صحیفهٔ زندگانی طی فرموده و آفتاب
حیاتش بمغرب فوات غروب نموده تاسف هرچه تمامتر حاصل شد
و توزع ضمیر زیادت از حد تقریر و تحریر دست داد مجموع اعالی آه کوه
سینه آه اشتبار باسمان رسانیدند و فوارهٔ دیده قطرات عبرات
روان گردانیدند عجبست که باین مصیبت عظمی طبقات آسمان منفطر
نگشت ع نشگافت آسمان و قیامت نشد پدید ها و ازین نوبت
کبری قنادیل کواکب متساقط نشد هم در مصیبت نوشته آه این چه حال
بود که عالم خراب شد ها دلها از آتش غم و حسرت کباب شد ها مخفی
نماند که دنیا که سرای فنا و محل حلول هزار گونه غمانست دار اقامت
و مستقر استقامت را نشاید چه هر راحت او را محنتی در عقب است
و هر سور او را سوگی مستعقب و هلاک مجموع ابنای عالم بشریت کل شی هالک
الا وجهه مقرر است و سافران منازل این بادیه ها و یه گرد راه بر مراتمام
تکونو

تکونو یدرککم الموت را هیچکس با حکم محکم ازلی و امر مبرم لم یزلی در جزع
سودی نمی نماید و از فزع بهبودی نمیکشاید بهرحال بوسایل اصطبار
که شرط ایمان بل شطری از انست توسل باید نمود با جر از جزای جزیل
تعب صبر جمیل باید فرمود شعر صبوری ضروریست کین درد را بغیر از صبوری
دوایی نباشد ها امید چنانست که مهیمن متعال از خزانهٔ و لله خزاین السموات
والارض آن نادرهٔ زمان را که داغ فراق او دلها کباب و دیدها پر آب
کرده خلعت با رفعت ها ولیک مع الذین انعم الله علیهم کرامت بخشند
و اخوان مصایب دیده و وقایع کشیده عظم الله اجورهم بور انت اعمار
منور و مکرم باشد هم در اعلام صورت مصیبت بمکتوب الیه عجب درد بیست
جان من نمیدانم که چون گریم ها دلا خون شو که تا بر حال خود یکلحظه خون گریم
تنم را زخم کاری سینه ام را داغ بی یاری ها گهی زخم برون گاه از داغ
درون گریم اگرچه خبر وحشت انگیز موجب تالم و تحسر و قصهٔ غصه انگیز
سبب تحزن و تحیر اما دل مغموم که بصفت القلب یحزن موسوم و دیده
اشکبار که بسمت العین تدمع موصوفست قوت اخفا و طاقت کتمان
ندارند حاصل کلام آنکه همان جان عزیز فلان که در مهمانخانهٔ قالب
تشریف نزول فرموده بود درین ایام میل دعوت سرای والله

به عوالی دار السلام کرد ؛ واحسرتا که رشتهٔ دولت گسسته شد ؛ پشت این
ز بار مصیبت شکسته شد جواب از جانب مکتوب الیه حقا که از وقوع واقعهٔ غم
اندوز و حدوث حادثهٔ جگرسوز دل مجروح نوائب کشیده گریبان
بدست جزع برهم درید و خاطر محزون مصائب دیده رخت شکیبائی
ببادیهٔ رسوائی کشیده ؛ زین ماتم ار سپهر بخون گریستی ؛ از چشم
اختران همه شب خون گریستی ؛ چون ابر کاشکی همه تن چشم بودمی ؛
تا من درین غم از همه افزون گریستی ؛ پوشیده نماند که مشرب مسرت
دنیی از شوائب مضرت صافی نیست و نوش راحت جهان از نیش
محنت خالی نه گل او را خار قرین است و مر او را خمار در کمین هیچ فردی
از افراد بنی آدم پای بر سریر حیات ننهاد که نه پهلویش به تختهٔ تابوت
رسید و هیچ یک از جنس انس انس بنگارخانهٔ دنیی نگرفت که نه بخشت
آباد قبر گرفتار شد پس درین واقعهٔ هائله بر مقتضی انه من یتق
و یصبر آتش درون را باب تحمل تسکین باید داد و داغ جزع و فزع بر سینه
سوزان نباید نهاد و آئینهٔ خاطر انور را بر امید وعدهٔ ان الله یحب
الصابرین بغبار ملال مکدر نباید ساخت و دل دردناک را بمکنات
رضا بقضا باید نواخت ؎ دفع تقدیر کی کند تدبیر ؛ هیچ چاره غیر صبر نیست مکن

هم در اعلام

